

قافله سالاران بندگی

تالیف: ایادی امرآله ابو القاسم فیضی

عبدالبهاء است قافله سالار بندگی
چون گرد کاروان زیبی اش رهسپار باش

قابل آباده ای

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۲ بدیع

۱- تابش انوار الهی بر عالم انسانی

خداوند تبارک و تعالی که سقف آسمان را برافراشت و آنرا بر پایه های غیبی نهانی استوار نگاهداشت و هر گوشه ای از این گنبد دوار پنهان و رابه ستاره ها زینت بخشید و ادیم زمین را به اقیانوسها و دریاها و رودخانه ها و جنگلها و کوهها و دشت و دمن بیاراست به آدم خاکی خطاب فرمود که سراپرده چرخ گردنده و جهان لاینتمای را برای انسان خلق فرموده و همه راه تربیت او گماشته و جمیع زادرنهانخانه هستی انسان بودیعت نهاده تا اگر آدمی اراده نمود به اسرار زندگی پی برد او راست که در خود کاوش نماید و اگر آگاهی بر اسرار آفرینش جوید بر او ست که تمنع در دفتر خلقت کند • سبحان الله چه ترتیب و تنظیم و عنایتی از هر سوی هوید است که ورقی را کتاب معرفت فرموده و کمینه دانه ای را خرمنی از اسرار بخشیده و در هر ذره ای آفتابی نهفته است •

پی بردن به اسرار آفرینش کار آسانی نیست رشته های —

بیشماریکه کائنات را ببیکدیگر بسته و همه را عامل تأثیر و تأثر از یکدیگر ساخته آنچنان پیچیده است که انگشتان انسان را هرگز توانائی آن نرسد که این رشته ها را از هم جدا کند و به روابط و ضوابط و تاثیرها و تأثرهای پی بردن به عمر انسان کفایت میدهد و نه نیروی آدمی آنقدر است که بتواند همه جا را بکاود و دل هر ذره ای را بشکافد تا به اسرار آفتاب نهانی آگاهی یابد •

در این گریوه هستی خداوند است که به دستگیری انسان
 میآید و به یاری او میشتابد اوست که در هر عهد و عصری فردی را —
 را بوجود میآورد و در روز قیقهٔ معین با و فرمان میدهد که برخیزد
 و برود در بین مردم هم زمان خود بزبان آنان سخن گوید و پیام
 پروردگار جهانیان را بزبان خاکیان درآورده بکمال صراحت
 و پیاداری يك يك را بایشان ابلاغ فرماید .

α این نمایندگان کارگاه خلقت هر روز و هر ماه و هر سال بوجو
 نمی آیند عهد ها میگذرد و قرن ها پایان میرسد تا مادری چینی آیت
 شگرفی بزاید که آئینه کمالات ذات باشد و انوار الهی را منعکس
 فرماید α

سالها باید که تایك سنگ اصلی زافتاب
 لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
 ماهها باید که پنبه دانه از آب و خاک
 شاهدی را حله گردد دیا شهیدی را کفن
 عمرها باید که تایك کودکی از روی طبع
 عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن
 قرن ها باید که تا از پشت آدم نطفه ای
 بایزید اندر خراسان یا و پس اندر رقن

و چون چنین گوهری از معدن انسانی ظاهر شد حق سبحانه و تعالی
 در دقت معین نقاب راز چهره مبارك او بر میدارد تا جمال و جلال

بیمثال الهی جلوه گرشود این برگزیدگان خداوند عالمان از —
 بازارها میگذرند در خیابانها و کوچه ها راه میروند و با مردم هم —
 عهد و زمان خود بزبان آنان گفتگو میکنند و چون دیگران نیازمندی
 به اکل و شرب دارند در مواعد معین میخورند و میبوشند و میخواهند
 و چون دیگران تا مهمل اختیار میکنند و صاحب فرزند میشوند و چون
 پرده اسرار اراده حضرت پروردگار برداشته شد و فرمان بر خیز و
 بگو — از لسان عظمت صادر گردید دیگر ایشان را از خود اراده ای —
 نیست بر میخیزند و با قیام خود قیامت را بوجود میآورند پیام خداوند
 را بر مردمان روی زمین میرسانند و دوری بدیع آغاز میفرمایند بفرمان
 پروردگار عالمان زبان میگشایند و بکمال توانائی و پایداری فریاد
 برآورده میگویند از جانب خداها شما گفتگو مینمائیم — این برخاستن
 و ابلاغ کردن آنچنان دشوار است که حضرت ختمی مرتبت در این
 مقام فرمود که دو چیز آن وجود مقدس را پیر نمود ابلاغ کن و پایداری بنما •
 در همان روز و ساعت و دقیقه ای که همای سعادت بر شانه برگزیده
 خداوند زمین و آسمان بنشیند و شاهنشاه اقلیم جان تکلم آغاز
 فرماید نوع انسان بد و قسمت متمایز تقسیم گردد: (گروهی که از سخت
 و طالع بیدار دیدار انوار جلال و جمال حضرت باری مفتخر و متباهی
 میشوند خیره و مات میمانند و او را نفس باد صبا احساس میکند سر
 سویدا را در خم گیسوی برگزیده حضرت پروردگار میبندد در دل —
 قربن شادمانی و اهتزاز و سپاس و ستایش میشوند ناوک دلد و زکلام
 مظهر ظهور لهای آنان را بهم میدوزد و اینان چنان عشق میورزند

که از خود بیخبر شده سربصحرای گمنامی و بی سروسامانی و دیار
 جانبازی میزنند نه صبر در دل عاشق نه آب در غریب در بند و قید
 عشق و ایمان بودن را بهتر و خوشتر از رهائی از آن دانند در هر کوی
 و برزن بزم عشرت ساز کنند و بهواهای قدس الهی پرواز نمایند بر
 قلّه های استقامت و جانفشانی جای گیرند در هر محلی وارد شوند
 فریاد بر آرند که گوهری یکتایافته اند، نمایند خدایار دیده اند
 سخنان جانفزای او را از لسان شکرینش شنیده اند و آنچنان شور
 و شهنازی بلند نمایند که تمام قوای روی زمین توانائی جلوگیری شوق
 و انجذاب آنان را ندارند و هر چه مردمان نابکار آنان را قفای جور و
 جفا زنند هرگز از این جور و ستم ایشان به قفا برنگردند چه کند بنده که
 گردن ننهد فرمان را ۰

۵ (در همان روز و دقیقه و ثانیه گروهی دیگر نیز یافت میشوند که
 بنهایت خشم و کینه از جای بر میخیزند و ندای الهی را طبل ناهنگام
 گرفته میکوشند که از تابش خورشید جهان تاب جلوگیری نمایند بخيال
 خود می خواهند چهره آفتاب آسمان را با گل و لای گفته های بیهوده
 خود اندود کنند و آتش عشق و ایمان را با آب برکه های اندیشه های
 پلید خود خاموش نمایند اینان میکوشند شاخ و برگ بل بیخ و بن -
 شجره الهیه را که اصلها ثابت و فرعها فی السّماست باضربه های
 کودکانه خود قلع و قمع نمایند پیشوایان بر بالای منبر و سکوی خطابه
 می شتابند و فریاد بر می آورند بیائید ای مردم بشتابید ای همشهر
 و هم زبانها و هم زمانها دور من جمع شوید گوشهای خود را باز کنید و

و آنچه میگویم بسمع قبول بپذیرید من میخوام بحساب این جوان
برسم بچه تاجری بیش نیست آل و تبارش را میشناسم اینان از اهل
علم نبودند این جوان درس نخوانده است و هنوز دهنش بسوی
شیرمیدهد و با این حال برخاسته میگوید که از جاذب خداست عجا
ب این جوان مثل خود ماست در خیابانها راه میرود غذا میخورد و عیال
دارد با وجود همه اینها دعا میکند که خداوند او را واسطه پیام خود
ساخته است و اوست که سخنان خداوند را بما میآموزد *

مردم نادان و بیچاره که مسحور چنین پیشوایانی هستند
به پیروی از گفته های آنها محملهای بندند و پا بد سکالی بتاراج —
دین میشتابند کالای فاسد در کشور حسن میریزند هرزه در ائسی
میکند و با دلی سخت تراز خار نعره سالوس و بارید نامی را میکشند
سبحان الله قوم ظلوم جهول را کجا توانائی است که در برابر قوای
سربه غیبیه سبوح قدّوس مقاومت نمایند *

بیشتر کسانی که بدین کارها دست آغشته می دارند و خود را مجاز —
برای تحریک توده های مردم می پندازند متأسفانه در جمیع
ادوار و کشورهای کسانى هستند که دین را متاع دنیا قرار داده و زمام —
عقل و دین را در دست دارند اینانند که راه تن آسانی پیش گرفته
اند
سر بخطر فرمان فرود نیارند خود را مختار دانند و رگ تعصب مردمان را
بچنگ آرند و هر هنگام که بخواهند در کوچه و بازار بر بالای منابر
و کرسیهای خطابه و صدر مجالس گریبان میدرند گلومی خراشند و با
نعره های وحشیانه میخروشند و زبان بگفتارهای میآلایند که

مردم را در اثره حیرت گرد آورند و آنان را از سرچشمه آب حیات دور
و بیزار سازند ولی مسیر تاریخ نشان داده است که جمیع این
ناخردان در پایان زندگانی چون شبنمی که در آفتاب افتد نیست
و ناپود گردند .

چه میشد اگر این گونه پیشوایان مردم را بحال خود میگذارد
که در کمال آزادی و انصاف تحرّی حقیقت نمایند اینجاست که
از بی انصافی و بیدادگری و جورا صاحب منابر هر قلمی میگیرد روزگار
شیون میکشد تاریخ سیه پوش میشود قرنهای نوع انسان از ترقی و تقدّم
باز میماند سیه روزی تیره بختی و حرمان و خسران نصیب نوع انسان
میگردد چند آنکه بشر بیچاره از اوج آدمیت به پستی و درندگی بی
بند و باری و فساد سقوط مینماید .

تعصّب بالای عالم انسانی است اهرسیاهی است که با تیرگی
خود جهان هستی را عذاب رساخته است و دود و دانی است که
نفسه هارا تنگ و سینه هارا مجروح نموده است جداری است بلند که
نمیگذارد مردم از آن بگذرند تا بسرچشمه زندگانی راه یابند بهزاران
نوع این دژخیم تند خوی چهره خود را نمایان میکند جای آن دارد
که اندکی درباره این بالای نکبت بار بحث نمایم .

در عربستان هنگامیکه کودکان "قایم موشک" بازی میکنند و
یکی از آنان باید چشمهای خود را به بند میگویند "تعصّب" —
یعنی فلان بچه چشم خود را با دست خود بدستمالی بست لذا
وقتی میگوئیم قومی تعصّب دارند یعنی اینان کسانی هستند که با

خود چشمهای خود را پاره های کلفت می بندند و پیشوایان سوء از روی آرزو جاه طلبی روز بروز بر ضحامت پرده ها که چشمها را بسته میافزایند کار بجائی میرسد که دیگر پیروان را قدرتی نمیماند که حادثه ای را درست به بینند و بفهمند و درک نمایند و قضاوت نکنند این سخت ترین ضربه ایست که بانسان یعنی ابداع صنع کارگاه خلقت فرومی آید هدف پیدایش انسان آنست که عقل خود را بکار برد اسرار خلقت را بیابد و بالمآل خالق خود را دوست بدارد عاشق خداوند یکتا گردد و او را اورا به نیروی عشق و محبت بجا آورد و از روی تعشق بخالق و پروردگار خود از مناهمی بکمال قوت دوری و احتراز جوید ولی چون چشم و گوش را بفرمان دیگران بسته اند از طی مراحل سیروسلوک محرومیت ابدی نصیب آنان گشته چون بهائم در سبزه زارشهوات حیوانی فرو میروند و راه رستگاری و ترقی و تقدّم راه رگز نمی یابند آیا ممکن است منکر حدیث عظیم گردند که مفر ما بد گنج پنهان بودم دوست داشتم که مرا بشناسند پس انسان را آفریدم که شناخته شوم چه گناهی اعظم از آنست که این گنج را دائماً بسته نگاه دارند چون کاربردین پستی و انحطاط رسد جمعیتها " محضر مسحور " گردند با اجازه خواننده عزیز در باره این اصطلاح نا مانوس یعنی (محضر مسحور) شرح و بسطی داده میشود* (در - اجتماعات تبه کارانی وجود دارند که جز خراب ساختن اساس زندگانی دیگران قصدی و نیّتی و وجهه همتی ندارند ایشان - میکوشند پیروان خاص را چشم و گوش بسته دور خود گرد آورند که در بند

صولت آنها بمانند از خود فکرنده داشته باشند و اسیر چشم بندیهای این هنرمندان گردند این تبه کاران دم دوستی میزنند ابراز — دلسوزی مینمایند ولی هرگز پروای آن ندارند که پیروان تیره روز بچه گل ولائی از سیاه بختی و تیره روزی و چشم بستگی فرو میروند با قصه های ساخته و روایات دروغ و چرب زبانیها از گروه عظیمی " محضر مسحور " میسازند بدین معنی که مردمانی زمام عقل و ادراک و حتی چشم و گوش خود را به پیشوایان دینی خود یکجا تقدیم می نمایند و بعد چنان گوش بگفته های آنان میدهند و چشم بردهان نشان میدهند که هر چه بگویند بدون بکار بردن عقل و درایت و مذاقه در تجربیات و مشهودات روزانه خود همه را چون وحی آسمانی میپذیرند چه بسا که این راه زنان افکار مردم نیروی اندیشه و توانائی دید را از پیروان خود میگیرند و سرچشمه خرد را که در نهاد انسانی است با گل اوهام میبندند بندگران برگردنهای نهند و جمع را از فکر کردن باز دارند .

بهترین شاهد مدعا این است که امروز کارباران الهی در این سر — زمین بجائی رسیده است که بسیاری از هموطنان عزیز با احیای همکاری دارند چه بسا که خویش و پیوند و همکار و همراز و همبازارند و در زندگانی احباب نهایت دقت و ممارست دارند بنحویکه دیگر — مطلبی نیست که درباره امر ندانند کمال محبت و اطمینان میورزند با وجود این چون واعظ و یا مرشدی فریاد برآورد و جامعه امری — را بهاد تهمت های ناسزا بگیرد همه از وی میپذیرند و بد شمنی و

خونخوارگی و تیزچنگی تشویق میشوند و چشم از سوابق محبت و دوستی می بندند عداوتی اعظم از این و سهمناکتر از این رویه نیست که رگ وریشه زندگی و تعقل را در افراد بدین آسانی بخشکانند — در یکی از شهرهای سواحل جنوب سالهای پیش پیرمردی زیست میکرد که مورد ستایش و توقیر و اطمینان جمیع اهالی بود بطوریکه آنچه از نفائس اشیاء داشتند در دکه او با مانع میگذاشتند در آن ایام حیوانی پیدا شد که شبها کودکان را میبرد و میبرد چنان خوفی مردم را گرفته بود که خواب و خوراک از همه گرفته شد ناگهان پیشوایی خود خواه و هرزه گوی بانگ برآورد که ای مردمان این پیرمرد باسی شبها گرگ درنده میشود بچه های ما را میرباید و میبرد و میخورد گوئی این ند از آسمان بگوش مردمان رسید زیرا جمعاً برضد آن پیرمرد — برخاستند دیگر بلائی نبود که بر سر او نیاوردند نا سزائی نبود که نگفتند آنقدر زردند و کوفتند که دیگر رمقی در روی نماید خانواده اش از زندگی سیرو بیزار شدند و ترک یارود یار نمودند از هزاران داستان رنجها و مشقات و شهادتها که نصیب پیروان امر اعظم گشته همین يك کافی است که بمعنای کامل " تعصب " و " محض مسحور " — آگاه گردیم .

سپاس و ستایش حقّ قدیر را سازاست که ورق را با صبح اقتدار برگرداند و نوع بشر را از این خواری و تباهاکاری و گرفتاری پستی و — زبونی نجات بخشد بندگران اطاعت کورکورانه را از گردنهای برداشت و بقلم اعلی در الواح قیمّه خود ثبت فرمود که انسان دارای مقامی

ارجمند است هر فردی از افراد عالم وجود را پرقد رو بهها معرفی فرمود و در نقشه جهانگیر الهی اش هر یک را نقشی مخصوص و جایگاه رفیع بخشید * بر هر یک فرض و واجب فرمود که نقش خود را در نقشه سرگ حیات بیا بند و آن را در نهایت قوت و اتقان ایفا نمایند انصاف را احب اشیا فرمود و به انسان دستور صریح داد که هر امری را با چشم خود به بیند و با گوش خود بشنود با عقل خوبیش تمیز دهد و ادراک نماید و این را اعظم عطیه الهی مقرر فرمود و تاکید نمود که آن را در برابر چشم بگذارد و هرگز خود را از آن دور و بی نصیب نسازد *

۲ - تحری حقیقت شأن هر انسانی

است

تحری حقیقت اعظم ارمغان الهی در این دور رحمانی است با این هدیه آسمانی انسان بمقام خود پی میبرد و بجایگاه و رفعا مکاناً علیاً میرسد و بخطاب عظیم احسن التَّقْوِمِ تکریم ابدی مییابد تحری حقیقت دارای دو مرحله است اگر فرمان خرد رفتار نمائیم و قدم بقدم جلوروم در هر قدمی قدحی از آب حیات بدست آریم و در پایان بنهایت شادمانی و سپایگزاری در مقامن و امان و بر کرسی تسلیم و رضا جالس میشویم *

برای روشن ساختن این دقیقه الهیه برگردیم بهمان مطلبی که در اول این گفتار عرض رسید یعنی برای وصول بحقائق

واسرار الهیه مذاقه و مطالعه در جهان خلقت نمائیم •

فرض بفرمائید که در موسم عید نوروز میخواهید برای فرزند دلبنده
 دوربین عکاسی به هدیه خریداری فرمائید اول بفروشنده اینگونه
 دستگاهها مراجعه مینمائید یکی از دوربینها را انتخاب میکنید
 وبعد از انتخاب حق آن دارید که تادلتنان میخواهد از فروشنده
 سؤال کنید، ساخت کجاست • آیا بیمه است طرز عکسبرداری —
 چگونه است • مقدار نور را چگونه تعیین کنیم • فاصله بین عکاس و
 کسی که از او عکس میگیرید چقدر باید باشد • چگونه فیلم را عوض کنیم
 و بسیاری از پرسشهای دیگر شماست که هر چه بخواهید پرسید
 و بفروشنده است که در برابر سئوال شما جوابهای دقیق و صحیح
 بدهد • چون معامله پایان رسید صاحب مغازه دستگاه دوربین
 را بشما میدهد و دفتری هم تقدیم میکند و میگوید اگر عریض من فراموش
 شد مراجعه بدین دفتر نمائید • شما هدیه را گرفته بانهایت
 سرور و اطمینان بمنزل می روید که نور دیده خود را با مرغانی شاد
 فرمایند • حال طرز معامله با این دستگاه برد و نوع خواهد بود یکی
 جاهلانه و دیگری عاقلانه چون فرزند شما بداند که این هدیه
 گرانبها برای اوست ممکن است آنرا بزور از دست شما بگیرد و با طاق —
 خود ببرد و آذکند که میدانند چگونه با این دستگاه کار کنند اما اسفا
 که پس از نیم ساعت فرزند برمیگردد و در دست دستگاه کامل مفیدی —
 ندارد بلکه مشتکی پیچ و مهره و شیشه و فیلمهای سیه شده را روی
 زمین میریزد و با این حرکت جاهلانه نشان میدهد که دوربین بسیار

مفید و قیمتی را خراب و بیهوده ساخته است •

اما طریقهٔ عاقلانه آنست که دوربین را روی میز میگذارید و فرزند عزیز را میخواستید و یک از دستوره‌های مخترع و سازندهٔ این دستگاه و سفارش‌های فروشنده را به‌تمامه شرح و بسط می‌دهید و طفل را تشویق می‌فرمائید که دستورها را رعایت نماید و از آن بهیچوجه تجاوز نکند آنوقت است که دستگاه دوربین محفوظ میماند خوب کار میکند و دائماً بهدفعی که برای آن ساخته شده است وفادار میماند •

مرحلهٔ اول تلاش هنگامی پایان میرسد که خریدار ایستگاه کوچک جزئیات و کلیات دوربین را از هر جهت دریافته و ابد اثری از شک و ریب در اتقان دستگاه در خاطرش نمیماند چون بدین نقطه نهائی رسید برای او مرحلهٔ ثانی تلاش آغاز میگردد بدین معنی که خریدار عاقل در جمیع مراحل نگاهداری و بهره برداری از دوربین اطلاعاتی در زمینه طرز فیلم گذاردن — عکس برداشتن، اندازه گیری نور و نزدیکی و دوری دستگاه به شئی یا منظره ای که از آن عکس بر می‌دارد و بسیاری از جزئیات دیگر را کسب میکند و آنها را عیناً بکار می‌بندد بدون آنکه ذرهٔ از آن دستورها و مقررات سرپیچی نماید و یا منحرف گردد •

حال نزد خود اندکی بیندیشیم کدام طریقه بهتر است آیاراه ناشیانه را پیش گیریم و نا بخردی و خود خواهی و خود رایی نشان دهیم — و باراهیکه عاقلان و نفوس سلیمه رفته اند پیروی نمائیم شوربخت کسی است که با فکر خام خود به هر چیز دست میزند و آنرا میکند که

میداند چیست و چگونه آنرا بکار برد البته با اندیشه خام و رویه غرور آمیز بهرد ستگاهی که دست زند جز خرابی و دمار و خجالت و ضرر نتیجه دیگری هرگز بهار نیاورد این رویه غاوت و نادانی چون — مستولی بر نفس انسان گردد عمارت وجود رو بشکست و ویرانی میرود •

با این مقدمه دانستیم که تلاش در سبیل رسیدن به هر مقصدی درد و مرحله صورت میگیرد در گام نخستین هر قدر ممکن است طالب حقیقت باید بکوشد و بجوشد و بخروشد و بپرسد و بپرسد و اصرار ورزد و در سبیل یافتن حقیقت جدی و پایدار بماند و چون آن ساعت و لحظه ای رسید که پرده های یک یک از چشمهای وی برداشته شد و خورشید جهانتاب را از افق انسان کامل زیارت نمود و بکلمه " آمنا و صدقنا " مشرف گردید یعنی حقیقت را به تمامه شناخت و بداند ایمان و ایقان یافت از آن بعد بایستی در آثار الهی مطالعه و مذاقه و تحرّی نماید و چون مؤمن و موقن است که منزل آیات و الواح مظهر حقیقت است لذا آنچه از قلم اعلی زیارت مینماید جز حقیقت چیز دیگری نمی یابد هر کلمه ای برای خواننده شعاعی از انوار الهی و هر آیه ای نشانی از گنجینه های لایتناهی و هر لوحی بوستانسی از کلیات معانی رحمانی میگردد در این بحراست که عارفان از سواحل آن صدفها گرد آورند و از این گلستان است که دسته های گل دماغ پرور بارمغان بدوستان خدا پیشکش نمودند این لذات روحانی و کشفیات صمدانی و مکاشفات منیعه تا آخرین نفس در زندگی هر مجاهدی ادامه و هر دم و آنی جواهر حقائق را زینت روح و مقوی قلب

وروشنائی جان میفرماید و باهتزازى و شور و جاذبه اى نائل میگردد
 که بخزائن جهان مبادله نفرماید •

باز هم قلم جسارت نموده با اذن و اجازه خواننده عزیز میخواند
 در این باره سطرى چند بنگارد باشد که نشانه اى فراراه طالبان
 حقیقت گردد هنگامى بود که جمعى از غربیان را درس فارسى و —
 تاریخ ایران میدادم در زندگانی تلامذۀ خود دقت زیاد داشتم
 چه بسا که از طرز تفکر آنان وحشت میکردم دیدم که اینان با مسلمانان
 آن دیار معاشرت و مجالست بسیار داشتند و در بسیاری از امور
 تجارى همکار بودند بمنزله شان میرفتند در میهمانیها و جشنها و اعیاد
 شرکت میکردند و از خوان مکرمت و اکرام ایشان نعمتهای بیکران —
 دریافت میداشتند و در مجالس محاوره و مذاکره از افکار و روحانیه
 مسلمانان آن دیار کاملاً آگاهی مییافتند با وجود آنکه اکثر آداری
 مقامات عالیۀ علمیه بودند و در فن تاریخ و ادب و با فلسفه و علم
 لاهوت درجه دکتري داشتند و کتاب زیاد میخواندند و لى گاهى
 از قلوب قاسیه شان تراوشى میشد که چون زهر هلاهل صافى عیش
 را تلخ تراز تریاک ملعون میساخت • یکى از اینان که بهترین
 نمونه از همان نفوس بود که چشم و گوش خود را تقدیم کشیش پریشم
 و ریش خود کرده بود بحثى پیش آورد که قلم حیا مینماید از ذکرش
 و جان میلرزد از یاد آوریش و لى خامه را جرئت و گستاخى میبخشم
 زیرا این مسئله بسیاری از مسائل را روشن میسازد •
 در مجلسى این مرد که بحلیۀ علوم و فنون آراسته و از گلبن

دانش و هنر برخاسته بود بنهایت قوت و فصاحت در مقام نقل قول از کتبیهای قرون وسطی که بدشمنی با رسول الله معروفند استغفرالله الف استغفرالله میگفت که محمد شخص معلومی نبوده است یکی را چون بتی از بتخانه های اعراب جاهلیت ستایش میکردند و آن بت را پیشاپیش لشکریان میبردند اگر بفتح و پیروزی میرسیدند آن بت را برستونی نهاده عبادتت میکردند چون لشکریان عرب در جنگهای خود جلورفتند تا رسیدند بقلب فرانسه به نقطه ای که اسمش پواتیه است و در آنجا دچار شکست و خواری گشتند این بت را در ربای مدیترانه غرق کردند حال ملاحظه فرمائید همین داستان کوتاه بی مغزوبی معنی که از کله پوک - کشیش دشمنی برون آمده چون عفونتی جان فرساتمام اروپا را گرفت و از کتابی دیگر نقل گردید و رفته رفته نام مهارك محمد تبدیل شد به مامت که در آثار ادبی غرب این کلمه بمعنای بت یا عروسك درآمد حتی شکسپیر که اعظم نمایش نویس تمام غرب است در یکی از نمایشهای خود نوشته که طفلی با مامت بازی میکرد یعنی با عروسك یا اسباب بازی خود بازی میکرد *

از این سخیف تر و ناروایتر اینکه جمیع مردمان در آن قسمت از جهان بالمره اندیشه و تفکر درباره امر اسلام را کنار گذاشتند و همین روایات واهییه کفایت کردند ملاحظه فرمائید در زندگی دانته که اعظم نویسندة قرون قبل و ظهور او در ایتالیا بوده و کتابی سترک در اسفار روحانیة انسان با اسم " کمدی الهی " نوشته

در ضمن سیروسفر خود میرسد به قعر جهنم واستغفر الله مینویسد که وجود مقدس متعالی حضرت ختمی مرتبت را بزنجیری بسته در آن نقطه دیده است • در یکی از مدارس تابستانه بهائی که در ایالتیا تشکیل یافته وبوجود گرامی وبیهمنای حضرت پرفسور الکساندر بوزانی مزین بود و از حرز خارگفتار ایشان همه محظوظ وبرخوردار بودیم در موقع گردش از این بهائی شهیر ایالتیائی پرسیدم — چگونه ممکن است که دانتی چنین جسارتی بحضرت رسول اکرم روا داشته باشد — ایشان فرمودند در زمان دانتی تنه اشهرتی که نصیب حضرت محمد شده بود همین گفتارهای نا پاک وقضاوتهای بیبک کشیشهای بی مغز بود و دانتی سرچشمه اطلاع دیگری درد سترس نداشت لذا از آنچه در مغزش جایگزین شده اینگونه تراوشهای ناروا برون ریخته ومزید بر علت گردیده است •

امید است که معنی ومقصود این اصطلاح یعنی " محضرسحور " کاملاً روشن شده باشد ملاحظه فرمائید که این مردمان دانشگاه دیده اند وبرکسی علم جالسند ومنبر خطابه دارند و کرسیهای تعلیم را بخود میآریند چون پای منبر کشیش بزرگ شده اند مسحور گفته های آن بی کیشها شده وبدون ادنی توجهی باینگونه گفته های نا پاک وناروا فضای محفلی را آلوده میسازند وجداً بموهومات خود — دلخوش و متمسکند با آنکه در بین مسلمانان زیست میکردند و برخی هم عربی آموخته بودند لحظه ای در عمرشان نرسید که با خود —

بگویند چگونه مردی نامعلوم کتابی چون قرآن نازل فرماید که از حرف اول تا آخر آن سفرکریم دریا‌های معانی موج می زند و چه شده که آن نامعلوم مدنیتهی آنقدر بزرگ تاسیس فرمود که از دیوار چین تا اقیانوس را گرفت تمام این تهان و سستی در فکر از آن است که مردمان خود را محاضر مسحور میسازند و زمام فکرو اندیشه خود را بدست نفوس میسپارند که برای ارتقای نردبان شهوات هر چیز را زیر پای میگذارند •

۳- لزوم پیروی از نظام الهی

ای خواننده عزیز بیایید و مثال دوربین را در اندیشه خود بزرگ و بزرگتر سازیم عالم وجود یعنی این جهان بی پایان را در نظر آریم و از خود بپرسیم سازنده قدیری که این دستگاه بی سروبن و این افلاک جمیل را برپا داشته آیا بیهوده و بی فائده بوجود آورده است و نیز از خود سؤال کنیم که چرا از بین جمیع موجودات انسان راه حلیه عقل آراسته است و او را از مراحل گوناگون خلق ت گذرانده و بمقام احسن التقویم نشانده است آیا جمیع این مواهب بی ثمر است آیا این راه دور دراز و این منازل و مراحل بیحد و حسا^{بر} سرمنزل مقصودی نیست و درخت وجود را ثمری "نزیید ز مردم مگر مردمی" یعنی انسان است که بزبان آید اقرار نماید که این آفرینش و پیدایش شگرف راهد فی است به ببینیم ماکه مخلوق دست عنایت پروردگار عالمان هستیم چگونه میتوانیم بدین رازها و اهداف پی

بریم و چگونه این سیروسفر را ادامه دهیم و از چه راهی بکوشیم که این خلقت کامل خداوندی را به تشریف ردای دیبا مزین سازیم بچه راهی رهسپار گردیم که در هر قدمی و منزلی بسری از اسرار نهفته الهیه پی بریم و در هر آنی بنعمتی متنعم شویم و سجدۀ شکر بجای آریم که از جمادی و نباتی و حیوانی و مردیم و با چشم انسانی بدیدار جهانی ربّانی و زیباییها و معجزات بی انتهی با دیده بینا مفتح شدیم و از او بخواهیم که توانائی بخشد تا آن نیروی خاصی را که بما بخشیده بکار بریم و رفته رفته بهرخی از رموز آفرینش آگاهی یابیم و از هستی خویش ثمری گیریم و خدای خود را هر دم و آنی بدین بخششهای بیکران قولاً و عملاً سپاس و نیایش نمائیم •

آغاز سفر نمائیم و متوکلاً بپای همت و بکمال صبر براه افتیم اگر در يك مؤسسه از قبیل مدرسه دکان و یا تجارتخانه ای دقت نمائیم خواهیم دید که هر يك از این تشکیلات و مؤسسات هر قدر هم که حقیر و ناچیز باشند برای اداره امور دکه و بنگاه خود نظمی و قانونی و نسقی خاص دارند که تجاوز از آن موجب سستی ارکان و خرابی اوضاع و نومیدی و بالمال پاشیده شدن دستگاه و فروریختن — بنگاه و تحلل ضرر روزیان و رشکست شدن و بدنامی خواهد شد مثلاً يك دکان بقالی اعلان میکند " روزهای پنجشنبه بعد از ظهر دکان بسته است " دبستان آگهی میدهد " کودکان از سن هفت به بالا در این مدرسه پذیرفته میشوند " کارخانه ای اعلام میدارد " کارگرانی استخدام می کنیم که گواهی نامه شش ساله ابتدائی

زاداشته باشند .

حال اگر شخصی باشتاب بگذری وارد شود و بدکان بقالی
برسد و عصر پنجشنبه باشد و آنرا بسته به بیند طبیعی است که راه —
خود را پیش میگیرد و بجای دیگر میرو و فقط فردی خود خواه و عنود
است که این وضع را بر خود گران می بیند خروش از نهادش برمیخیزد
و با خشم آتشین فریاد میزند (صاحب این دکان را بیاورید الآن باید
دکان را باز کند من استثناء هستم و الآن يك كاسه ماست میخواهم)
معلوم است که مردم هوشیار بگفته های بیمقدار او میخندند و از طرز
تکلم و فریاد و تحکم وی بی اندازه تعجب مینمایند و میروند دیگری
راد نظر آرید که کودک پنجساله خود را بدستان میبرد و تقاضای
ثبت نام مینماید البته درخواست ایشان ولود رهبر رتبه و مکان —
و مقامی که باشد درد میشود حال اگر این مرد خود خواه بانگ برآرد و
بهرچه بدستان و د بیرو آموزگار راست سقط گوید و زبان بدشنام —
بیالاید کیست که باینگونه ترشروئیها و اعتراضها اعتنائی نماید؟ زیرا —
قانون دیوار سترک متینی است که بکمال قوت و قدرت ساکت و صامت
میایستد و نمیگذارد احدی تخطی نماید .

از همین چند مثال میدانیم و می فهمیم که اولاً هر تشکیلاتی
چه خرد و چه بزرگ باید دارای نظم و قانون خاصی باشد که بدون
آن هیچ مؤسسه ای قوام نگیرد و برپا نایستد و دوام نیابد سرپیچی از
نظامات هر بنگاهی آنرا به سستی د چارسازده سبب شرمساری شود
و علت خسران گردد نکته دوم اینست که صاحبان تأسیسات بایستی

بتمام قوی بکوشند قوانین و نوامیس را شرح و بسط دهند و حفظ و نگاهداری کنند احدی را رخصت آن نفرمایند که نظم و نسقی را بشکند زیرا هرگز نتوان گفت که جام باده ناب راج دارومریز را بمحض سستی و عدم رعایت اتقان و انتظام همینکه جامی کج شود باده اش بخاک نیستی ریزد چون جداری منحرف گردد بر زمین فنا سقوط ابدی کند این قانون لن یتغیر الهی است استثناء نپذیرد *

ولی افرادی میباشند که خود خواه و خود رأی و خود پسند بد گوهر تیره روان وسیه دل اند در ضمیر بیماری واگیر خاصی دارند این مرض هائل آنانرا بر آن میدارد که قوانین را بشکنند و نوامیس را زیر پا خرد نمایند خویشتن را بالا ترازنظم و فرمان و عهد و پیمان گیر و مانند دیوانگان و گیج ها و مستها از صراط مستقیم بیزارند گهی خود را بچپ زنند و زمانی بر راست و هنگامی تن را بدیگران کوبند و شیون و فریاد بر آرند و جهان را از ناله شوم خود معذب سازند رهگذران از رفتار نا هنجار اینگونه ناخردان بسیار تعجب نمایند و البته از گزندشان خود را دور می گیرند این نفوس خود پرست با هوای نفس خود میخواهند سنگ خاره پاره سازند ولی رهگذران که در رنجند چقدر دلشاد و ادارات نظم و عدل را سپاسگزار میگردند که گزمه ای از راه برسد و زنجیری بر مچ آنها به بندد او را ببرد و بزنداننش بکشاند تا بی گناهان از زبان اعمال ناپاک و اندیشه های سهمناک اینگونه مردمان در پناه و امن و امان بمانند با دانستن این مقدمه

اندکی بیندیشیم و از خود بپرسیم اگر دکانی حقیر باید دارای —
 نظامی و منهجی باشد و دبستانی صغیر تحت برنامه و قانونی
 اداره شود و کارخانه ای نسقی خاص را مراعات کند آیا شریعت
 عظیم جهانی که هدف اصلیش وحدت عالم انسانی است —
 و می خواهد کلیه ساکنین روی زمین را از خاور و باختر شمال و جنوب
 سیاه و سفید را جمعاً در زیر خیمه یگانگی اش گرد آورد و بفهمند و
 بفهمانند که همه خلق خداوند دست پرورده آن پروردگار بیمانند
 بوده و جمعاً با هم خویش و پیوندند احدی را بردیگری مزیتی و امتیازی
 نیست کل اعضاء یک خانه و افراد یک خانواده اند خداوند پدر
 این خانه و روزی دهنده کودکان این خاکدان تراهی است آیا
 چنین خانه سترکی و شریعت عالمگیری نظم و ترتیبی و تشکیلاتی
 و روابط و ضوابطی نباید داشته باشد و آیا برای نگاهداری و حفظ و
 حراست این وحدت جهانی نباید مرکزی و قدرتی و قوتی موجود —
 باشد فقط مردمانی که مغزشان را علتی است و دلهاشان مالا مال
 از بغض و کینه است نغمه نقض مینوازند که جهانی بی نظم و ترتیب
 می خواهند تا کام دل بر آرند و روزگار عمر را چون دد و وحوش در بیابانها^ی
 بی سروبی همجیت بسر آرند همشان در خورد و خوراک و مستی و —
 بیهوشی است و افکارشان محدود بجهان خاک است و از عالم افلاک
 بی خبرند و بی اعتنا چنان دل داده نقش دینارود رمند که از نام خدا
 پرتو بزدان می رمند بی حلیه جلال و بی جام پیروزی خاتم فیروزه جو^{یند}
 و جلوس براریکه پیروزی خواهند خدای عالم آرا را نخواهند و سراز

توجه و انقیاد باومی پیچند و میکوشند که با آراء پوچ وی بندوباری
 وعدم علم وهشیاری دستگاه خلقت را بیارایند و پرخانند البته
 هر خرد مندی میدانند که این درخور انسان نیست زیرا آدمی بر
 عرش انسانیت وقتی قرار گیرد که در ظلّ نظام الهی درآید •
 در سیر و سفر روحانی خود بیمن تائیدات الهیه قدمی جلوتر
 رویم و در نمای عظیم و جانبخش شریعة الله را تماشا کنیم آئین
 الهی را چون خیمه ای در نظر آرید این چادر بزرگ و سنگین افراد
 خاندان را در زیر سایه خود از گرمای کشنده و آفتاب سوزان حفظ
 مینماید ولی این خیمه راستونی باید و طنابها و میخهایی لازم —
 است تا آن پوشش برستونی بایستد و با کمک طنابها و میخها گسترده
 بماند پایه ستون باید در زمین فرورود و سر بر افلاک بساید میخها
 يك باید در نقطه معین سخت بر زمین کوفته گردند و طنابها تا
 میسر است کشیده شوند که خیمه بر جایگاه خود استوار بماند بدین
 ترتیب این سراپرده جلال تعادل مییابد و در برابر هجوم طوفان
 ریزش بارانها و برف و فشار تگرگ ها و بورانها و هنگامه های دیگر
 در کمال قدرت و سطوت پایدار میماند و از سرنگون شدن محفوظ
 و مأمون میگردد ستون مرکزی که این چادر جهانپوش بر آن نشسته
 و گسترده شده عهد و میثاق جمال قدم است والواح و بقیه آثار
 مقدسه طنابها و میخهای این سراپرده جلال و کمال است
 بدین ترتیب شریعة الله بنهایت سطوت پایدار میماند و ساکنین
 روی زمین را در ظلّ خود از هرگزندی مأمون میفرماید •

سر^{۱۵} در شرایع مقدسه الهیه امری از عهد و میثاق الهی عظیم تر
 و واجب تر وجود ندارد اگر در معنی و حقیقت آن تمعن نمائیم بدین
 لطیفه عجیبه تاریخیه پی میبریم که اگر پیروان ادیان گذشته مرکز
 عهد و میثاق خدا را میشناختند و بر آن پیمان ثابت می ماندند محال
 بود که شرایع الهیه بصدها مذهب و مسلک منقسم شوند
 برای اینکه بدین لطیفه ربانیه کاملاً آگاه گردیم و قدر آنرا بدانیم و
 از شوق این عطیه رحمانیه رادائماً روی سرگذاریم باز بر میگردیم
 بجهان هستی و سر عظیم خلقت، باشد که قدمی در این سیروسلوك
 جلوتر رویم.

۴- تاثیر قوه جاذبه

هنگامیکه آسمانها و زمین در کمال جلال و جمال آراسته گردید خالق یکتا چنین مقدّر فرمود که کره خاک بد و رخورشید تا بناک بگردد و در قلب زمین نیروی شگرفی را با مانته گذاشت و زنده گانی و رستگاری و تعادل خاکیان را بدین قوه نهانی بسته و سنگها، کوهها، درختها، جانداران و انسان و هر چه در این کره خاک است در زیر فرمان و قبضه قدرت این قوه اسیر داشت آنچه انسان میسازد و اختراع میکند و با از حیض غیب بظهور میرساند تمام پیچ و مهره ها و آلات و ادوات هرد ستگاهی را مقرر فرموده که مطیع و فرمانبرد ارکشش های این نیروی نهانی دائماً ابداً سرمداً همانند بواسطه اوست که جمیع اجزاء و اعضا هر موجودی گرد هم آیند، بهم بچسبند و بکار و ادای وظیفه خاصه خود قائم و مداوم بگردند اگر سرسوزنی از قوانین و نظامات او اومر و نواهی و کششهای این قوه شگرف تجاوز نمایند معدوم و صرف خواهند شد بفرموده سراج هدایت حضرت مصباح :

جذبۀ عشقی که در اشیاستی	رمزی از آن اصل کششهاستی
زیست عناصر هم در افتراق	عشق نبود ارسبب ارتفاق
روی و ذهب فضه و مس و حدید	آمده ز انواع عناصر پدید
از اثر دولت آن فیض عام	یافته این الفت و این التیام
ورنه ذرات پراکنده طبع	کی شد پیدایش اطباق سح

این قوه قدر را جاذبه زمین گویند این قدرت سترک پنهان و نادیدنی آنچنان در زندگی روی زمین مؤثر و نافذ و برجزئیات آن حاکم

و فرماند ار است که محال است برای آنی یا سرموئی برخلاف
 امر و کشتش آن عملی انجام پذیرد ساختمان عمارات بزرگ، خانه ها
 و کلبه های کوچک، طیاره های غول پیکر و وسائل نقلیه، کاخهای سر
 بر آسمان کشیده، آسمان خراشهای کوه مانند — راه رفتن روی —
 زمین، جست و خیزها — ورزشها — وزنه برداری — مشت زنی •
 کشتی گیری و آنچه در تصویر آید کل در زیر سلطه و فرمان ای —
 قدرت نهانی اند و چاره ای ندارند که جمیع جنبشها و حرکات —
 نشستنها و برخاستن ها ایستادن و خوابیدن را با این قوه تعادل
 دهند و در کلیه جزئیات در برابر آن سراطاعت فرود آرند اگر سرموئی
 از قواعد و کشتشهای این قوه سریه غیبیه الهیه تجاوز نمایند هر چه
 هست محکوم به فنا و نیستی خواهد بود تعجب خواهید فرمود که حتی
 رشد و نمود رختها و حیوانات و آدمیان، انداز عضلات و استخوانها و
 خلاصه کوچکترین آثار زندگی کلاً مجبورند در جمیع احوال موافق
 و مطیع و منقاد مقتضیات این قوه نهانی و سری حضرت خداوند گاری
 باشند در غیر این صورت کل روبه نیستی روند و محکوم بفنای ابدی —
 گردند این قوه جاذبه آنچنان قدیروسختگیر است که هرگز اجازه
 نمیدهد کسی گامی کج بردارد در نفوذ خود لن یتغیر است •
 در تنبیه و انتباه مردم متجاوز و لوجشم بهمزدنی باشد تا خیر ندارد •
 بزرگی و کوچکی، جاه و مقام، علم و جهل، توانا و بینواهی برگ و نوآد و لتمد
 صاحبان معادن و گرفتاران فقر و فاقه خلاصه هیچ عذری در ساحت
 این قوه مقبول نیفتد جز اطاعت صرفه محضه از قوانین و قواعد این

قد رتراهی برای رستگاری پدید انمیشود سرموئی سرپیچی سرنگونی
 و ننگ بهار آرد طیاره غول پیکر برادر نظر آید که با تمام جلال و —
 جبروتش و قدرت و اعتلاء و سرعتش سر برافراشته بسوی آسمان
 پرواز میخواید اگر پیچی و بامهره ای در آن بخلط کارگذاشته —
 شده و یا خلل و تهاونی در خود داشته و از رسیدگی بدان
 پیچ ریزه صاحبان امر سستی ورزیده اند و آن اجزاء لازمه را —
 بسیار حقیر و ناچیز شمرده اند طیاره هر قدر هم که در آسمانها —
 جولان دهد و بسوی ارتفاعات عظیمه برتری گیرد همین قوه
 نادیدنی در قلب زمین آن پیچ سست و مهره خود سرراز
 هیکل طیاره به نیروی عجیب خود خارج نموده بسوی زمین میکشد
 چه بسا که همین امر سبب سقوط آن طیاره جسیم پر قدرت و جسور
 گرد دگاهی در کار مهندسین و سازندگان آسمان خراشها برجها
 و عمارات مجلله تاریخی، پلهای سترک و جمیع آنچه که ساخته
 و پرداخته دست آنان و فکرایشان است بدقت و ممارست ملاحظه
 فرمائید خواهید دید که در پایه گذاری جمیع این ساختما نهاهر
 قدر بتوانند شالوده را محکم و متین میسازند و بعد هر ردیف سنگ
 یا آجری که میگذارند مرتباً شاقول میکشند تا صد درصد مطمئن
 باشند که دیوارها بر پایه عموداً استوار شود با این دقت و اندازه
 گیری است که ذره ذره بالا میروند ۰ این دیوارهای آجری یا سنگی
 و لوبه ثربارسند اگر سرموئی برخلاف آن قوه عظیمه سریه الهیه
 بالا رفته باشند دقیقه و ثانیه می رسد که با همه جلال و جبروت و —

نمای و جمالشان بر زمین شرمساری فرومی ریزند تا هیچ گستاخی در دل ولو برای آنی اندیشه مخالفت و سرکشی ننماید و نیز برگها و میوه ها و شاخسارها بزور همین نیروست که بر زمین میریزند بدین نکته دقیق نیز نهایت توجه را بفرمائید قوه جاذبه ای که در اشیا یقیناً رمزی از جاذبه قلوب است شك نیست همانطور که قوت و ضعف این کشش در عالم عنصری تابع جسامت و خردی اشیاست در عالم روحانی نیز اثر این قوه مربوط به استقامت و سستی حامل این امانت است با این تفاوت که در عالم عنصری بعدد عقل میتوان فائق بر قوای طبیعت شد ولی در جهان لایتناهی روحانی دوری از مرکز و خروج از منظومه منصوصه الهیه نتیجه انهدام صرف است مجدداً زکنز پر روح و راح حضرت مصباح حصه ای برگیریم تا طسی طریق آسان گردد .

ای خنک آن جوهر رحمت بسیط	کامده بر عالم امکان محیط
کنز نهان خواست هویدا کند	چهره خود را و تماشا کند
طلعت زیبای تو تصویر کرد	قامت رعنا ی تو تقدیر کرد
بر نمط صورت خویش بساخت	در کف لطف به مهرت نواخت

ملاحظه فرمودید و بیاد میآوردید که حضرت باری چه قوه عجیب و منیعیه برای تعادل خلقت در دل خاک بود یعنی نهاد ه است و دانستیم که تمام زوایای زندگی موجودات در زیر اختیار و هیمنه و نفوذ اوست " کل در قبضه قدرت اسیریم " حاکمی از آن سرسویدا است که در دل خاک جادارد .

حال در این سیروسفر میرسیم بجهان ادیان که از این خوشتر منظری
 و از این نیکوتر مبحثی و از این شگرف تر نیروئی در جهان هستی —
 وجود ندارد آفتابش مظهر ظهور الهی ماهش قمر ولایت و عهدش
 تمسک بوصایای آن شمس حقیقت و طواف حول تعالیم و احکام
 اوست • مرکز عهد و پیمانش مرجع منصوص در آثار و الواحش و همین
 پیمان است که قوه جاذبه غالبه مهیمه جمیع ادیان است رستگاری
 هر مؤمنی بسته بتعادل زندگی اوست و با مرکز امر الهی حیات و ممات
 روحانی بشر مهون این نیروی شگرف است که خداوند عالمیان —
 در قلب جمیع ادیان بودیعت گذارده است •
 فساد و انحراف که در کلیه شرایع الهیه از قبل روی داد در نتیجه
 آن بود که معدودی بعلت خود خواهی و خود رائی تیشه بر ریشه
 پیمان الهی زدند مرکز عهد را خانه نشین کردند و اولاد و —
 اخفادش را کشتند و ثابتن بر عهد را متواری ساختند و حتی بمقابرتان
 رحمی ننمودند چندانکه دین خدا را که بجهت وحدت اعطاشده
 بود از روح عاری ساختند و تن عریان و بی روان را بپر حمانه غریب
 و بی پناه در بیابانهای هواهای نفسانی انداختند و بر سر همان
 جسد عاری از جان جنگها برپا داشتند گرد تیره ظلم برانگیختند
 که تا امروز جهان تاریخ و ملکوت ادیان از آن فجایع بی پایان
 و ستم های بی دلیل و برهان بنهایت شرمساری یاد میکنند •
 کمی در کلمات و اصطلاحات و جملات الهیه در جمیع کتب سماویه
 دقت نمائیم و بکوشیم بر معانی مودعه و تأثیرات غیبیه و اسرار بی

پایان جهان آفرینش آگاهی یابیم و در زوایای خلقت تأمل و مدافه کنیم و بکمک اینگونه مشاهدات شاید بدرک بهتری از الواح سماویّه نائل گردیم لذات فراوان بریم و از هر یک پندی گیریم تا از هر بندی آزاد شویم و از قیود نفس و هوای گریخته در دامان برو تقوی آسوده بمانیم و با سرار و معانی مودعه در آثار و الواح الهی پی بریم و بدانیم چرا " در قبضه قدرت اسیریم " بعد میفهمیم چرا عهد و پیمان الهی عروه و وثقائی است که هرگز گسسته نگردد و منقسم نشود و چرا اعضائیکه از اصل شجره منفصل میگردند با مال سهه حطب یا بس مهذل میشوند و با نفوسیکه بر اعلیٰ غرف عزقبول مستقبر بودند بواسطه خود خواهی و هوای نفس و انحراف از صراط — مستقیم عهد و میثاق الهی خود را از زمزم گوارای پیمان محروم و — بزمزمه مخالف از سایه طوبی مهجور مانند و چیزی نگذشت که بر زمین ذلت و نکبت و گمنامی چنان افتادند که هرگز بر نخاستند از پیروی اهدا الصراط المستقیم احتراز یافتند و قلوب را از اهتزاز بازداشتند •

جز عهد و میثاقی لنگرد یگری در طوفان حوادث برای این فلك الهی نیست و جز توسّل به پیمان حضرت رحمن حافظ و نگاهبانی برای نفوس انسانی موجود نه • این قوه سرّیه ربانیه که جریان و سریان در سراسر عالم هستی دارد افراد را در شمل الهی نگاه میدارد و گوسفندان معصوم صحرای عشق و جانبازی را از شرّ گرگان خونخوار خود خواه و خود کام و خود سرد و رود رحظیره حق محفوظ میفرماید رستگاری و راحت وجدانی برای آنانی است که جز

درره کعبه رضاگامی برداشتند و برپیمان حضرت پروردگار —
 استوارماندند رنجوری وتیره روزی سهم‌تبه کارانی است که
 در آتش خود خواهی و خود رایی ماندند و بنهایت بی انصاف
 از این نیروی شگرف خدائی که در قلب امر اعظم الهی بودیعت
 نهاده روی برتافتند و ره عصیان و سرپیچی پیمودند و شجره
 وجود خود را از برگ و برانداختند در این سیروسیاحت روحانی —
 جهت وصول بمراحلی اعلی و مباحثی احلی در مندرجات صفحات
 آینده دقت بیشتری بنمائیم و از ساحت قدسش تائیدات پیاپی
 و امدادات متتابعه ملتمس باشیم و علیه التکلان فی کلّ حین و
 آن •

باردگر بخاطر آوریم که پروردگار عالمیان بصرف فضل و رحمت
 اسرار انظام کائنات را در وجود انسان بودیعت نهاد و با و فرمود که
 برای کشف اسرار پیدایش در گنجینه هستی خود مطالعه و مذاقه
 نماید فرموده حضرت سرور متقیان و شاه مردان علی ابن ابی طالب
 را درست بخاطر بسپاریم که میفرماید اتزعم انک جرم صغیر و فیک —
 انطوی العالم الا کبریا گمان میبری که ذره ناچیزی هستی و حال
 آنکه عالم اکبر در تو نهفته است •

وی معنی صورت ربّانی	ای هیکل قدس انسانی
مجموعه عالم کون و مکان	در ظاهر و باطن تو پنهان
مرج البحرین یلتقیان	در ساحت هستیت ای انسان
مصدوقه غیب و شهودستی	تو مشرق شمس وجودستی

تو مید^۲ عالم تعیینی
 اشیا^۲ همه ستر ظهور تواند
 بخود آیوبه بین چه بزرگستی
 يك لمحہ بکن در خود نظری
 زجماد و نبات و ز حیوانی
 تا مشرق شمس کمال شدی
 فہرست صحیفہ^۲ تکوینی
 اعیان همه مشرق نور تواند
 برغیب و شہود محیط استی
 بنما بحقیقت خود گذری
 رفتن تو بر تہ^۲ انسانی
 مرآت جمال و جلال شدی
 ہلی انسان طرفہ خلقتی است بدیع ولی نقشی بیش نیست
 کہ ساختہ و پرداختہ ہنرمندی است ستر کوی ماند و ادراکش
 ممتنع و از حوصلہ ما بیرون و اگر واسطہ ای نباشد ہرگز نمیتوانیم
 بمعرفت صانع و خالق برسیم و از افکار و مآرب و حکمتہای او آگاہ —
 گردیم و مسلماً اگر انسان نیت و ہدف زندگانی الہی را نیابد
 آفرینش او عبت و بیہودہ گردد اما خوشبختانہ چنین نیست
 سازندہ افلاک و مدیرومد بر این کائنات در رأس موعد معین
 آیت لطف و کرم و واسطہ انوار فیوضات خود را در بین ما مبعوث
 میفرماید اوست کہ علت آفرینش است و اسرار و جود را برای انسان
 مکشوف میدارد و دستورہای سازندہ این دستگاہ مہیب و متعالی
 را ہمانشان میدہد و پیام الہی را ہر مردمان ابلاغ میکند این پیامبران
 الہی ہستند کہ در مدت عمر خود با طرز زندگانی خویش و با گفتہ ہا
 و نوشتہ ہای خود آدمیان را در مکتب الہی ہر مصطبہ^۲ تعلّم میکشاند
 و چون در ہیکل بشری ظاہر میگردد لا بد روزی و ساعتی فرامیرسد
 کہ قالب تہی فرماید و بمقر اصلی خود کہ روضہ^۲ جنان است

پرواز نمایند و برای اینکه مبادا شریعت الهی باز چیهٔ مردمان
 روزگارودر نتیجه با گفتگوهای بی مایه و رفتارهای بی پایه دین
 خدا را دستخوش امیال واهی و مقاصد سافله نماید پیش از عروج
 بمعارج ربانیه پیروان را متوجه و متمسک بکتاب الله فرموده —
 وصی و جانشین و مرکز عهد رب العالمین را معرفی مینمایند و از گون
 بخت نفوسی هستند که بخواهند این کارگاه بی انتها را با افکار
 محدود و نقشه های نامحمود و برخلاف مردی و مردانگی و مسرورت
 و انصاف اداره نمایند و حال آنکه بایستی از گل ولای آمال
 دنیوی و شهوات نفسانی برون آیند و با کمال شهادت برخیزند
 و گفته های قائم مقام حق را در روی زمین اشاعه دهند و نه آنکه
 بمخالفت او گام برداشته در ویران ساختن دستگاه او بهر عملی
 دست یازند و آتشها برپا سازند که خود و جمعی را در شعله آن که
 مردم زبانه اش تیزتر میگردد فرو برند اینان که رهزن کمالات و —
 فضائل روحانی اند عیارند و ترکش بسته قصد جان یاران کنند در
 بادیهٔ غفلت با چهره های عبوس تیره بختان سرگردانند و ادعای
 رهنمائی بندگان خدا را دارند گنج شایگان هدایت را برایگان
 از دست میدهند و میکوشند که ریشهٔ ارادت یاران را از بیخ و بن —
 بخشکانند با خزفی چند آهنگ آن دارند که بازار آیین بسته
 گوهر فروشان را بشکنند غافل از آنند که قلم اعلی بدری نقصان
 عنایت کرده زری عیب بخشیده و گل بی خار بر تارک یارانیش
 نهاده است تشریف قویم را بردوش کسی نهاده که شاهباز سدره

نشین بزم عشاق و نامش در جریده دهر شاهد صدر نشین بزم
 میثاق رقم رفته است دیده مشتاقان همه گاه برد راست
 که کی درون آید تا بزداید ز لوح دلها غبارها چرا آزمندان —
 بحسادت نشینند و بد شمنی برخیزند و از درخشش این قمر
 طالع چشم بر بندند و انگشت حسرت و بغض و کینه بدندان گزند
 خدایا زین معنی پرده بردار *

۵- عدم توجه بعهد و میثاق الهی

موجب تفرق و تشتت

ادیان بوده

در هر عهد و عصری عهد و میثاق پروردگارا عظم رکن آئین
 خداوندگار بوده است افسوس که قدر آن راندا نستند و آنرا
 مصباحی فراراه زندگانی نگرفتند خداوند عالمیان گره پیمان را —
 بحکمت بالغه خود سخت ترین امتحان طبایع بشری مقرر فرمود زیرا
 در هر دوری گوهی از مردمانند که خود را افضل خلق و حتی
 بزرگتر از خالق یکتا دانستند و چون می بینند که کارگاه خلقت
 و دستگاههای شریعت طبق هوی و هوس آنان نمیگردد در ضمیرشان
 خلجانی روی میدهد که رفته رفته بطوفانی آتشزات تبدیل میشود که
 سراسر وجودشان را میگیرد و آنقدر جسارت و گستاخی مینماید
 که از جا برمیخیزند و میکوشند و میجوشند که آراء باطله و تفاسیر —
 سخیفه و تصورات واهی شان را مورد قبول و پیروی بزرگ و کوچک سازند
 و چون این نابخردان در مسیری خطرناک بی باک میرانند البته

به بن بستهای میرسند که سرهاشان سخت بردیواروفاداری و
 پایداری یاران ثابت برعهد و پیمان میخورد و از درد شدید بانگ بر
 میآورند و با کردارهای نکوهیده و اقدامات خانه برانداز زهر
 هلاهل میباشند و باناخن خشم میکوشند که کوه استقامت عزیزان
 خدا را به پنبه زده مبدل سازند برای وصول به اهداف دنییه
 بهره چه که نفس آتشین آنان فرمان دهد دست دراز دارند -
 د خان فتنه هائی برپا میدارند که خود و دیگران را معذب میسازند
 در هرکوی و برزن دکه و بازاری برپا سازند و گرد و خاکی بر انگیزند
 که چشم راتیره سازد و سینه ها را بخراشد .

سبحان الله غفلت و کینه توزی کار انسان را بکجا میرساند که
 سیم دغل را در بازار هنر رواج خواهند و سفال پر ملال را هم عیار -
 گوهر درج حقیقت گیرند و تبه کاری را بدان پایه کشانند که بآب زر
 نقشهای ناهنجار کشند با امید آنکه پیلی را بموئی کشند غافل از آنکه
 با قراضه ناهکار و نگیلهای بی نقش و نگار محال است گرمی بازار یابند
 و در رویران ساختن مشکوی حضرت دوست خزفهای بی ارج در -
 دفهای بی پوست ریزند و جز تهی دستی و شرمساری طرفی نبندند
 که ترک فرمان تاریکی آرد و بر ظلمت گناه بیفزاید و در آئینه تاریک
 چیزی نمودار نگردد این مرض هائل یعنی زیستن در تاریکی نفس
 و نفس کشیدن درد خان و دائماً اظهار سرور و شادمانی کردن
 یکی از مشکلترین مباحث روح آدمی است چگونه است که ناگهان
 درختی تروتازه و شاداب رو بزردی و بی رنگی و بی برگی می نهد

چه میشود که انسانی ظاهراً صحیح و سالم و تند رست و توانا
مظهر صمّ بکم عمی و هم لا یعقلون میگردد چه روی میدهد که
شجر وجود فردی ناگهان میخشکد و شاخها سرنگون شده برگ
و باربر زمین میریزد البته آنرا ازین براندازند و بر آتش افکنند
بلی فرموده حضرت روح است که درخت بی بار و برشایسته آتش
و شعله و رشد ناست.

در این موارد است که پیامبران ناله های جگر خراش ازین
دل های نازک بشکوه و شکایت بساحت قدس قادر متعال بلند کنند
و وصف حال گویند و بر حال پر ملال مردم روزگار زاری نمایند که
خدا یا اینان چشم دارند و نمی بینند گوش دارند و نمی شنوند
دل دارند و نمی فهمند بلی وقتی که افراد جامعه انسانی
" محاضر مسحور " و در زنجیر استبداد کشیشهای مغرور اسیب
و مغلول بمانند البته چشم ها بسته و گوشها پرازیبند
گرد و دود لها در چه طبیعت با جوشن غفلت غنوده بمانند جرعه ای
از نهر تسنیم که در سفر کریم کلام الله العظیم والفارق بین الصحیح
والسقیم جاری است بنوشیم آنجاست که میفرماید چون خداوند
علیم آدم را مظهر احسن التقویم ساخت فرشتگان آسمان را امر فرمود
که برخاک افتند و ایشانرا سجده نمایند جمیع طاعت نمودند و رخسار
برتراب اقدام برگزیده خدا سائیدند • ولی ناگهان امری روی
داد که زلزله در افلاک افتاد ابلیس که رئیس فرشتگان و معلّم
آنان بود بر جای خود راست بایستاد و بغلط در برابر برگزیده خدا

سرخم ننمود و پیشانی بر خاک پای او نسائید حضرت باری از وی —
 مستفسر این بی فکری و بی عاری شدن در ریاسخ بنهایت گستاخی
 عرض کرد که وی از آتش است و آدم از خاک چگونه آتش که عنصری
 است اعلیٰ و اجلّ بموجودی خاکی که ادنی و اسفل است سجده
 نماید زان پس آن که بر اریکه عزت و جلال و علو استقلال تکیه زده —
 بود بلی همان فرشته که صورتش را خداوند بدست لطف و قدرت —
 صنع خود نگاشته بود بندای قهرا ز آسمان قرب و قبول هبوط کرد
 الی الابد در کج خذلان افتاد و در زندان خاکدان اسیر ماند و در
 تبه خود رائی و خود کامی همیشه حیران و محروم بسر برد و مظهر
 "هر که را بیاندازی از خاک پست تر بلکه هیچ از او بهتر" شد زان —
 پس آدم میان بد و طبعه متمایز تقسیم شدند گروهی در چه طبیعت
 افتاده خوی آتشین گرفتند و گروهی ره بندگی و تمکین سپردند
 از آدم تا ظهور سلطان العلیم الحکیم آنچه قحط و غارت و جنگ
 و دنائت و خونریزی و همجیب است آثار دژخیمان آتش سیرت و —
 خونخوار است گروه دیگر در شهر بند عبودیت بروساده عبادت و —
 سپاسگزاری حضرت احدیت ساجد گشته نورایمان را در دلها
 روشن و پر لمعان نگاه داشتند *

درالواح الهیه و زرقیمه این ظهور اعظم بالطف اشارات —
 تفاوت بین این دو سجه مذکور است در سورۀ ملوک قلم اعلیٰ
 خطابه‌های مهیمنی بجهانیان میفرماید باشد که باتمعن در این
 آیات عظیمه بیدار و هشیار گردند که اگر ماهات در انباشتن زر و زیور

وجواهرات است خاک هرکل رجحان و برتری و منت دارد چه
 که جمیع احجار پربها در شکم خاک ماوی دارند و او برایگان همه را
 بانسان میدهد و فخری نمی نماید و عطیه خویش را به منت نمی
 آید .

قلم اعلی کسانی را که خوی آتشی دارند ائماً انداز میفرماید
 تا در شعله حرص و آرزو خشم و کینه خود نسوزند و هر چه توانستند
 در ستایش خاک نشینان ره محبت در صراط خدمت و رقیبت دادند
 سخن دادند در طول زندگانی جمال اقدس ابهی در هیچ
 موردی خود را بر احدی برتری نه بخشیدند بلکه با الحانی بس
 بدیع گوشزد فرمودند که بمحض بروز اندیشه بهتری و برتری عالم
 وجود رو بویرانی رفت و نیز صریحاً در کتاب ایقان مرقوم داشتند
 که در هیچ موردی خود را بالاتر از دیگران نشمرند بلکه شانه پشانه
 با گروه پیروان رهسپار طریق خدمت امر الهی مانند تعالی تعالی
 قدرته الغالبه علی الممکنات .

با مرورد رگنزار آیات حضرت " قافله سالار بندگی " میرسیم
 بجویبارهایی که در نسائم صبحگاهی عهودیت موج میزنند و می لغز
 و کشتزارهای دل‌های آگنده بهمهر حضرت بها را آبیاری فرموده
 ارواح را نیرو داده قلبهارا به خدنگ بندگی بهم دوخته و جمیع
 را در زهرچتر و علم رقیبت محفوظ داشته برستگاری اهدی راهنمایی
 میفرماید .

درست دقت فرمائید که کلک گهبار آن سرور ابرارد ربیدان عهودیت

با چه رقت و لطافتی بچپ و راست رانده و بکسی که اجازه بوسیدن
 عتبهٔ سامیه الهیه را طلبیده و در دل و جان شوق سجده بر تراب
 درگاه حضرت مقصود را دارد پاسخی بدین گرمی و رشاققت و بدین
 پایه از لطف و لطافت عنایت فرموده است هر جمله ای دسته گلی
 است از رضوان محبت روح نوازا است و ذره پرورد لنوازا است و منعش
 هر مشتاق چشم بردر *

" ای مشتاق تراب آستان مقدس دانایان ارض در فضائل عناصر
 و ترجیح یکی از دیگری اختلاف کرده اند قومی بر آنند که عنصر نار
 فائق است و مرکزش بلند و شاهق نفوذش شدید است و قوتش غریب
 جسم غیر موزون است و سبب حیات جمادات و نبات و حیوان و انسان در
 جمیع شئون و گروهی بر آنند که تراب افضل است و فوائدش اشهر
 ملجاء جمیع ذیروح است و منبت رزق هر موجود امین است نه خائن
 غنی است نه فاقر مظهر من جاء بالحسنه فله عشر امثالها است
 چه که تخمی دهی اضعاف پس دهد دانه کاری شجر پیر ثمری
 عطا کند سینه اش را بخراشی فیض و برکت بخشد سلیم است و حلیم
 امین است و کریم بخلاف نار آنچه دهی تمام کند و آنچه بخورانی
 هل من مزید گوید و اقلیمی را در نفسی متلاشی کند و خرمنی را در
 دمی محوولا شیئی نماید شدید است و تند خو و وحید است و جنگجو
 پس ای موقن بآیات الله چون اسعت از این عنصر کریم است بکوش
 که دارند این صفحات جلیله گردی و متصف باین اخلاق حمیده
 شوی *

۶- حضرت عبدالبهاء مرکزعهد وميثاق

الهی

آنچه تا اینجا از نظر مبارک شما خواننده عزیز گذشت دیباچه^ی بود برای اصل مقصود این دفتر اکنون جان مطلب میرسیم و دل و جان را بذر دوست برقص و طرب میآوریم ولی اندکی صبر و حوصله میخواهد. شوق و ذوق وافر میطلبد. انصاف و طلب میجوید یقین است که عشاق محورا و مرکزعهد میدانند که ذکر حضرت عبدالبهاء چاشنی هر مقاله و داستان و کتابی است و چون بدری^ی پرموج بندگی رسیم از بن دل و جان بدرگاه حضرت جانان مناجات^ت مینمائیم که خدایا "عبودیت ملکوتی بخش که فوق توانائی بشری است و رقیبت ناسوتی ده که انزل مراتب بندگی است"

در این ظهور اعظم که هدف اصلیش وحدت ام است مرکزعهد را درام کتاب ثبت فرمود و بهمین سبب پیمان الهی را در این دور تجلی خاصی است و براستی این عهد و پیمان بقوای سریه عجیبه^ی دائم الهیه اش مافوق تصور انسان در جمیع زوایای زندگانی - روحانی انسانی تأثیر و نفوذ دارد الی الابد خواهد داشت

فی الحقیقه نزول کتاب اقدس مسئله خلق و ایجاد است زیرا قلم اعلی جهان جدیدی بوجود آوردند اراضی دلها را بگلهای - محبت و ریاحین وحدت بیاراستند. آسمان امر را بثوابت و سیارات - زینت بخشیدند مرکزعهد را چون بدر تمام اعتلاد اند و چشم و دل

یاران را باود وخته ووکلا الرحمن را بردای تشریح در بین خلق
 مبعوث داشتند انجم عنایت و مصابیح هدایت را در رهگوشه ای بلمعاً
 مؤید فرمودند و مجالس یاران را بوجود ایشان گرم و لبریز از مهر و محبت
 کردند مؤسسات سامیه و ادارات امریه و تشکیلات روحانیه را —
 بصراحت و دقت و متانت تام تاسیس نمودند و یک یک را ارتفـاع
 بخشیدند و بر هر یک حفاظ و حراس بگماشتند. سپس دست به همان کار
 زدند که خالق یکتا در آفرینش کائنات مجری فرمود یعنی همان نوع
 که دست حضرت پروردگار قوه جاذبه را در قلب خاک مستور داشت
 و نیز در فصول گذشته دیدیم که مقرر فرمود کلیه افراد زندگانی زمینی
 خود را بدون چون و چرا با آن نیروی نهانی تعادل بخشید و در—
 برابر قوه غالبه جاذبه اش هیچ عذری مقبول نمیشود هر کس در هر
 رتبه و مقامی که هست هر قدر هم که زور زرداشته باشد بایستی مطیع
 صرف این جاذبه سرّیه زمین باشد .

در این شریعت الهی مرکز ثقل و جاذبه روحانیه را در آماکتاً
 با عباراتی صریح و غیر قابل تأویل و مبری از وهم و گمان و صراحتی بی
 حد و پایان ثبت و محکم فرمود و در کتاب عهد خود در نهایت سرور و—
 اطمینان و کمال عنایت و احسان از چهره این پیوند جان و رمز
 منعم پیمان پرده برگرفت با این اشارات و بشارات هر سایه شک
 ربی که ممکن بود بوجود آید از صفحه دلها زدوده شد و کل داستند
 که بعد از غروب آفتاب ظهور متوجه چه قمرلا معی گردند که از افق
 عهد و میثاق طالع خواهد شد . یاران خوب فهمیدند و دانستند

همانگونه که سلامتی و کامیابی در زندگانی جسمانی مشروط و مقید با طاعت صرفه دائمی هی چون و چرا از قوه جاذبه مرکز ثقل کره خاک است در نگاهداری و پایداری و ادامه حیات روحانی انسانی نیز باید دائماً بکوشند که جمیع حرکات و سکنتات و اقوال خود را با عهد و میثاق الهی که مرکز ثقل جاذبه جهان روحانی است تعادل بخشند بعبارات دیگر آنکه جهت جامعه را در اساس میثاق نهاد قوه جاذبه ای که اینقدر بدان اشارت رفت فی الحقیقه رمزی است از این قوه عظیم الهی .

آن عناصر مادیه را از پراکندگی حفظ میکند قوه میثاق افراد و امم را در ظل سرای پرده واحد در آورده و وحدت را بظهور رسانده و آن را محفوظ و پدیدار میدارد جهان و جهانیان در عالم ناسوت تحت سیطره قوه جاذبه زمین اند و در عالم ملکوت و روحانی قوه میثاق تنها و اعظم قدرت الهی است که سبب ترقی عقول و افکار میباشد و الی الابد در زندگانی روحانی ما تأثیر شدید دارد ملاحظه فرمائید چه اساس متینی است چه جهان وسیعی است چه بنیان رفیعی است جدید است بی مثل و مانند است بدیع السموات والارض است بکوشیم تا به جاذبه این نیروی آسمانی منجذب شده بشور آئیم و سر بسجده شکر آریم و مطیع و منقادش گردیم که در غیر این صورت نعمت زیستن در عوالم لایتناهی الهی از هر عاصی نادانی گرفته میشود تعادل را در هر چیز از دست میدهد گفتار و کردارش را دیگر نه میزانی است و نه پایه و اساسی . زندگی‌ش بی هدف و

بی معنی میگردد و او زهمه سخت تر آنکه از اکبر و اعظم نعم الهی
 که حسن خاتمه است محروم ابدی می ماند بر راستی قلم اعلیٰ
 در این میدان جولانی کریمانه فرموده و صولتی بی سابقه بظهور
 رسانده است . با وجود این صراحت و صرامت معدودی برخلاف
 عهد و میثاق برخاستند و خود و نفوس سست عنصر را بمحرومیت ابدی
 دچار نمودند چند آنکه قلم میثاق در بسیاری از الواح اظهار
 حزن و اندوه فرموده است (هو الاهی ای بنده طلعت الاهی
 یوسف مصری در بازار جلوه نمود زلیخای بیگانه آشنا گشت و گریبان
 بمحبتش درید ولی اخوان آشنا جامه اش دریدند و بخون آمیختند
 و در چاه انداختند و به ثمن بخرس دراهم معدوده فروختند
 فاعتبروا یا اولی الالباب و البهائم علیک یا من آمن بالله ع ع)
 در طول حیات لحظات پر عنایت صاحب آیات چنان بفسرغ
 منشعب از اصل قدیم متوجه بود که صاحبان هوش و گوش دانستند
 حضرت عبدالبهائم را چه ردائی از ملکوت غیب خواهد رسید و چه
 مرکزیت و مسئولیت سترکی را در جهان امر عهده دار خواهند
 شد هنوز در سنین مراهق بودند که یکی از اعظم دانشمندان
 ترک در بغداد عریضه ای حضور جمال قدم تقدیم داشت و تمنی
 نمود که شرحی درباره حدیث مشهور کننت کنزاً مرقوم دارند سبحان
 آن آب آسمانی غصن سبق خوان خود را بمیدان سباق فرستاد
 و حضرت عبدالبهائم را مأمور انجام این مهم فرمود .
 یاران عزیز الهی جزئیات زندگانی حضرت عبدالبهائم را دائماً

بخاطر آرم طفلی که تا هفت سالگی در ریج و غم و هجرید رزیسته
 وتلخی فقرو فاقه و غارت خانه و خرابی کاشانه را چشیده حتی
 آزادی حرکت در کوچه ها و خیابانهای طهران را نداشته و هر سمت
 که روی کرده هدف دشنام و دروغ و سنگهای مردمان کوی و بیرون طهران
 بوده و در طی سفر و سرگونی بدر مصیبت بار سرمایه‌داری پاد چار
 شده و بعد از سختی سفر و عبور از کوههای ایران و صحاری عربستان
 به بغداد رسیده و در آنجا نیز مورد هجوم و ملامت دشمنان پر کینه
 گشته آب گوارائی از نخستین دورزندگانی نچشیده حال باید
 خامه در دست گیرد و چنین غاشیه شرافتی را بر شانه اندازد و این
 حاشیه را بر شافتی و فصاحتی انجام فرماید که جالسین بر کرسی
 فصاحت و عرفان حیران مانند الله اکبر که اگر اندکی در این نکتۀ
 رقیقۀ الهیه تأمل نمائیم در دل و جان احساس امن و امان کنیم
 و سرفخر بر عرش بسائیم که شرح کنز مخفی را بقلم سرمصون داریم
 معلوم است که گلشن احباب را از همان اوان بقاء معین آیات
 (ولکم رزقکم فی السماء) سیراب فرمود تا یک یک بدانند و بفهمند که
 این تجلی را باد و چراغ مرده ای هم ردیف نیارند و این عنقای
 اوج خاکساری را بخیال خود شکار هر نا کسی ندانند و یاران سرور
 دیدگان خود را به نورد و عین بسپارند و از دوسرچشمه شیرمنیر هرگز
 دور نسازند • حضرت عبد البهاء در جمیع مراحل سرگونی چون ستاره
 صبح همیشه پیشرو آفتاب بود ند سهر هر بلای شد ند راحت و رخا
 نخواستند جز محویت و فنا ند انستند در مرحله سرگونی به اد رنهای این
 غصن

برومند باردیگر سرمازدگی شدید مبتلا گشت و تا پایان عمر این درد ادامه داشت بمحض ورود به سجن اعظم و استقرار جمال قدم در غرفه بالا و سکونت همراهان در حجرات پائین دیگر ماوائسی برای حضرت عبدالبهاء باقی نماند الا غسلخانه زندان ملاحظه فرمائید در آن دژی امن و خفقان هوا نبودن آب استیلای بیماریها^ی گوناگون و مردن زندانیان هر صبح و عصر و شستن آنان در خوابگاه حضرت عبدالبهاء چه حالی و کیفیتی داشته است معهـذا فرموده اند که در نهایت سرور و شادمانی و اعتلای روح بودند زیرا در زیر سایه پدر آسمانی بسر میبردند در همین قشله بود که یاران سرگونی در گرفتار ظلمانی در اثر ردائت هوا و کم بودن آب و نبودن دوا و درمان یکی بعد از دیگری چون برگ خزان بر زمین ریختند و ملازم بستر شدند حضرت عبدالبهاء و جناب آقا محمد رضای قناد پرستاری همه بیچاره هارا بعهده گرفتند بعد هاد رکمال سرور و ابتهاج نقل فرمودند که آنقدر برای بیماران شور باد رست کردند که متخصص طبخ شورباهای گوناگون شدند چون جمال قدم مرج عکا را برای سکونت اختیار فرمودند چه بسا که از در بچه های اطابق مسکونی ملاحظه مینمودند که حضرت عبدالبهاء چون سرو روان بسوی قصر پیاده تشریف فرما هستند ابتهاجی عظیم هیکل مبارک را فرامیگرفت و بالبخندی آسمانی و عواطفی لانهایه به زائریـن و مجاورین میفرمودند که فوری بشتابند و به استقبال آقا بروند اگر یکی از یاران کلمه " آقا " را برای فرزندان دیگر عائله مبارکه

بکار میبرد فوراً میفرمودند که آقایکی است و آن غصن اعظم است .
 جذبات شوقیه بین پدر و این پسر چنان رقیق و لطیف بود که اگر
 برخی افتخار کشف و شهود داشتند از آن رقت عواطف چنان منجذب
 میگرددند که اشک شوق بر گونه میریختند و بمقام عظیم غصن
 اعظم آگاه شده ربه بندگان و محبت ایشان را برگردن مینهادند .
 باردیگر از فراز کنگره عشق حضرت عبدالبهاء را صفیری دیگر گوش
 رسید در اواخر ایام حیات مبارک لسان عظمت در مقام مهر و محبت
 از ایشان خواستند که پیامهای حب و ووداد و عنایات خاصه الهیه
 را بایاران خراسان ابلاغ نمایند چیزی نگذشت که از براعه پر جوش
 و خروش آن غصن برومند صحیفه ای در نهایت جمال و اتقان و قدرت
 ایقان برای خراسان ارسال شد فی الحقیقه با امواج مهر و محبت حضر
 ت بهاء الله یاران نادای العرفان را غریق شادمانی و احسان فرمود
 آنان که چشم شه شناسی داشتند بسرمکرم و مقام غصن اعظم
 و شاهکاری بدیل آن قلم اکرم پی بردند و ساحت قدس را شاکر
 و ساجد شدند .

با وجود این اشارات لطیفه و وضوح توجهات و آشکار بودن
 گفتار و اشارات و نمایان بودن تعلقات قلبیه جمال قدم بمرکز
 پیمان خود و اینکه و لوسرسوزنی برای رخنه سازی و بهانه پردازی
 جانگذاشتند و فرصت ندادند که چشمها و قلوب یاران از حضرت
 عبدالبهاء بسوی دیگر متوجه شود باز قلم اعلی در اوج قدرت و
 فسحت میدان صرامت و صراحت بنطق آمد و بند ای جلی گوشزد

عالمیان فرمود که مقصود جمیع اشارات رقیقه و آیات دقیقه منزله درآم الکتاب غصن اعظم است و احبای جهان بایستی در کلیه احوال بدان هیکل بی مثال حصر توجه داشته باشند .

با وجود آنکه قمر میثاق را محبوب آفاق در ایام حیات خود بدرخششی تام مخصّص داشت و با آنکه با توجهات مظهر ظهور آیات مصرّحه و سفر جلیل قلوب کل را متمرکز بر آن هیکل اکرم فرمود از خود بپرسیم چه شد که برخی ره عصیان رفتند زمزمه مخالفت آغاز و نغمه نقض را ساز کردند و علم مخالفت برافراشتند این فی الواقع از مشکلترین مسائل ایمانی و پیچیده ترین بیماریهای روحانی انسانی است که بر قلب و روان برخی از مؤمنین در جمیع ادوار الهیه مستولی میگردد

حال لازم است که با صبر و حوصله ذره ذره پرده از روی این سرّ عجیب برداریم تا بریشه جراحات ارواح متمرده و دمل های کینه و حسدی که بر قلوبشان می نشیند اندکی آگاه گردیم تا در هنگام بروز اینگونه امراض مسریه روحانیه خود و جامعه امریه را از شرّ قطعی آن در پناه امن و امان و سایه رحمت حضرت رحیم و رحمن نگاهداری بنمائیم .

۷- معنی حقیقی جمیع القاب و بیانات

نازله از قلم اعلیٰ عبد البهاء

است

بعد از صعود جمال قدم حضرت عبد البهاء در زندان و قلعه بند بسرمیبردند . گروه یاران در شرق و غرب هنوز در چهارچوبه

تشکیلات قویّه امریه وارد نشده بودند • اکثر مؤمنین با عادات و رسومیکه از ادیان گذشته با خود بارث آورده بودند بخیمه وحدت عالم انسانی باذن دخول مشرف شدند • و در آن ایام جمیعاً هدف هجمات شدید مردمان روزگار بر سر می بردند در این حال نه فقط جمعیت ها بلکه فرد فرد یاران توقع نوجه خاص داشتند حفظ و حراست روحانیه می طلبیدند • سئوالهای بسیار مینمودند فی الحقیقه کودکانی بودند که دائماً بایستی دست مکرمت پدر را بر سر خود احساس نمایند • حضرت عبدالبهاء با آنهمه کارهای کمرشکن محیط زندان از همان روزهای اول رشته های گوناگون— امور را در سرپنجه قدرت و اختیار گرفتند با دستی احبای غرب را— نوازش فرموده تا بیدار گردند و با دست دیگر شرقیان را نگاهداری و بقداکاری تشجیع نمودند • زائرین که بادیه ها می پییمودند و بشرف حضور نائل میشدند روزی چند در زندان و جوار غصن حضرت رحمن بسر میبردند بالمره منقلب گشته با روحی جدید و نیروئی بدیع و امید فراوان و شوق و شغف بی پایان بخانه و خانواده و مجامع امریه بر میگشتند و یاران را در هر محفل و مجلسی بمحبت و فرمانبرداری مرکز عهد الهی زنده جاودان میکردند • چه بسا که در مراجعت از اراضی مقدسه هدایای گرانبهائرای یاران می آوردند و چو— ارمانی اعظم از الواح جانبخش حضرت سرکار آقا بود که بنام یک یک عزیزان الهی نوشته و اعطاء شده بود در بسیاری از این الواح— مرکز میثاق افراد یاران را با ایمان و سپس به ثبات و پایداری در سبیل

امر حضرت رحمن و بالاخص رسوخ بر عهد و پیمان تشویق و دلالت
 میفرمودند • در ظلمت شب و ظلمات زندان در زیر چراغی جالس
 و بیدار می ماندند و در آن لحظاتی که صدائی بجز خروش امواج دریا
 که خود را بدیوار سخت قلعه عکا می کوفتند چیزی بگوش نمی رسید بحریا^ن
 را بوج می آوردند و بقلم می تاختند و آنقدر مینوشتند که کار بجائی میرسد
 که لشکر خواب هجوم می آورد ولی دست همچنان در حرکت می ماند
 تا هنگامیکه بفرموده مبارک دیگر چشم بستاست و دست بهوای خود
 مینویسد • در این مراحل پردرد ورنج سرگونی و زندان رفته رفته
 انوار ساطعه از آن سجن مبین ظلمتکده عکار امانو رفرمود بطوریکه
 زندانخانه جفا قبله ساکنین آن بلاد و اهل وفا گردید • جمهور ناس
 از مسافرو مجاور عرب و ترک بی اختیار بسوی آن سراج و هاج متوجه
 و چون پروانگان پیرامون شمع شهبستان حق در گردش و پرواز بودند •
 دردهای خود را نکته به نکته میگفتند • بچه ها را برای تبرک در
 دامان آن مسجون می گذاردند و طلب مؤنه و دعا و سلامتی میکردند
 نزدیک بودن عیدها و تولد کودکان را اعلام مینمودند و میدانستند
 که آن دریای کرم دائماً پرموج است و آن آفتاب ابوت و کرامت
 فیضش عام است خویش و بیگانه، در و روزدیک، دست و دشمن نمیشناسد
 بجمیع خانه ها میتابد زوایای تاریک کوچه های تنگ عکا و خانه های
 مخروبه آن دیار را بانوار عطوفت خود بیدریغ و بی منت گرمی و آسایش
 سرور و بهجت عطا میفرماید •

حضرت عبدالبهاء مرکزیت عهد و میثاق راهرگز برای خود لقبی و منصبی

وجاه و جلالی و برتری و تفاخری و کرسی اقتداری ورد اوصولجان حکمرانی و فرمانداری نگرفتند از هر چه رنگ تعلق و تفوق داشت دوری جستند و جوانمرد و خوشخوی و بخشنده زیستند • تاج عبودیت بر سر و علم بندگی را بردوش نهادند و در این گنبد دوار ناقوس عبودیت را بچنان نغمه و سرودی نواختند که جانها قوت گرفت امواج نشاط جهان امر را احاطه نمود • حضرت عبدالبهائم اعظم و اشرف مقام خود را بندگی بندگان جمال قدم دانستند و چنان در این راه استوار یماندند که کوچکترین نشانه وجود را بقوه الهی از آستانه خود براندند حتی در گفته ها و نوشته ها و الواح عمومی و خطابات جهانی آنچنان سبیل رشاد را پیمودند و همواره شاهراه عبودیت را برای خود اختیار فرمودند که هیچ امری جسارت آنرا نداشت که حصر توجه وجود مبارک را از آن صراط مستقیم باندازه چشم بهم زدن باز دارد •

صد هائمان در الواح و سوانح روزانه جمال عبودیت موجود است
 که البته یاران الهی خوانده و شنیده اند و آن خاطرات را برای بیداری و هشیاری و رشد و نمو روحانی کودکان خود غالباً در اجتماعات خانوادگی میگویند و تکرار میکنند چه بسا که ذکر رقیقت حضرت عبدالبهائم شیرین ترین مبحثی است که مجالس یاران را گرم و قلوب را شادمان و محیط آنسرا سرشار از روح عشق و وحدت میسازد • ملح کلام شعرای بهائی ستودن و خواندن و نواختن و سرودن نغمه عبودیت است ذکر بندگی آن مقتدای اهل بهائم یاران را توانائی

روان میبخشد و هر خامه ای بی اختیار در این میدان توسن
 میتازد و مرکب عشق جولان میدهد نوای روح افزای عبودیت
 آغاز میکند و اگر این فانی خامه را گستاخی داده که در این زمینه
 بحثی نماید و کامها را شیرین کند و روانی بگفتار بخشد فقط بهمین
 سبب است که هیچ عنوانی و تاریخی و بحثی در روح و قلب عزیزان
 مرکز پیمان کامبخش و مهیج تراز ساز و نوای عبودیت نیست زبانهائی
 راهد فی و میل و اراده ای نبوده و نخواهد بود جز اینکه در سبیل
 بندگی جمال قدم تمام عمر را بر آرد و پاهای مثل اعلائی حیات
 بهائی عرصه پهن او زندگی را در نوردد *

عزیزان الهی میدانند که در ایام جمال قدم حضرت عبدالبهاء امر
 و اشاره پدر آسمانی خود سفری به بیروت فرمودند * حضرت
 بهاء الله در فراق کسیکه او را نور بصر خود نامیده بودند لوح
 مبارکی نازل فرمودند که در نهایت لطافت و رقت است در ایمن
 لوح است که جمال قدم زمین سجن راتیره و تار و ارض بار ابقدم
 آن وجود مقدس تا بنک و پیرانوار تعبیر میفرمایند و نهایت درجه شوق را
 به تجدید دیدار اظهار مینمایند و در همین لوح است که قلم اعلی
 حضرت غصن اعظم را عبارت (من طاف حوله الاسماء) میستایند *
 چون هیکل میثاق پرچم رقیبت را باهتزاز آوردند و تارک مبارک
 را بهیچ زینتی جز تاج عبودیت نیا راستند و بر هیچ اریکه ای جز
 تراب ممبراران تکیه نزنند منتهی مقصد زندگی را جلوس بر خاک بندگی
 و خاکساری در عتبه سامیه الهیه دانستند برخی از اصحاب که

از قدما و مؤانسین و مجاورین بودند در حیرتی عظیم فرورفتند و با خود گفتند این آهنگ بندگی کجا و مقام منبع " من طاف حوله الاسماء کجا و بالاخره جناب زین المقربین را بحضور مبارک گسیل دادند که از محضر سرور عالمیان سئوالهای بنماید جناب زین دارای روئی خندان و قلبی تابان و بینهایت مورد توجه و اطمینان آستان قدس بودند . در بسیاری از مواقع که تاریکی هم و غم خاطر مولای عزیز را تیره و تاریک ساخت ایشان و جناب حاجی میرزا حیدر علی و جناب مشکین قلم مشرف میشدند و زنگ غم از آئینه دل محبوبشان میستردند روزی از روزها جناب زین با محبتی بی پایان ولی خندان بحجره حضرت عبدالبهاء مشرف میگردد و رندانه و مستانه و عاشقانه بعرض میرساند که میخواهد معنای کلماتی چند را که در آیات عربیه زیارت کرده است بهرسد هیکل مبارک با تبسمی جانانه اذن و اجازه میفرماید جناب زین عرض میکند " من طاف حوله الاسماء یعنی چه " با کمال بشاشت میفرماید یعنی عبدالبهاء " " فرع منشعب از اصل قدیم " جواب میدهند عبدالبهاء " خلاصه از مجموعه القاب و عناوینی که قلم اعلی در باره سرکار آقا ذکر فرموده اند آن پیروشن ضمیر هر چه توانست پرسید و پاسخی جز عبدالبهاء دریافت نمود و چون اصرار ورزید حضرت عبدالبهاء چشمهای مبارک را بچهره نورانی جناب زین دوختند و با مهربانی و عطوفت و لبخند های آسمانی به لهجه نجف آبادی فرمودند " جناب زین اگر علقت منم بزگرا زین

حرف * •

وقتی آمد که جناب حاج میرزا حیدر علی بالنیابه از طرفیاران الهی مجموعه ای از بیانات قلم اعلی رادرباره هیکل میثاق جمع و تقدیم حضور مبارک نمودند و معنی و تفسیر کل را خواستند •

در جواب آنان فصل الخطای نازل گردید و در آن بنهایت قوت و صراحت فرمودند که جسم و جان و پوست و استخوان آن هیکل مطهر بروح بندگی آراسته هیچ آهنگی در گوش مبارک روح انگیزتر از سرود بندگی و هیچ مسند و شکوه و جلال و عظمتی در ساحت قدسشان خوشتر و مقبولتر و راحت تر از وسادۀ بندگی نبوده و نیست از هر لقبی و عنوانی با تأکید شدید دوری و بیزاری اظهار فرمودند •

اگر وجود مقدس را لقبی میخوانند محزون میشدند و هر کس مقام عهودیت را میستود قلب منیر قوت میگرفت و نشأه و سروری بی مانند احساس میفرمودند دست قدرت و تربیت باغبان احدیت به نیروی خداوندی ایشان راد در صراط بندگی تا پایان عمر روز بروز و آن به آن در نهایت قدرت و قوت مؤید فرمودند که این مرمملو از مصائب و بلا یار از اکراً متذکراً خاضعاً خاشعاً پیش رفتند • هیکل اقدس در باره دوران کودکی خود نوشته اند که روزی در طهران جمال

* «اگر عقلت منم بگذر از این حرف» چون جناب زین از اهل نجف آباد

بودند در نهایت ملاحظت بلهجه شهر و کوی او جـواب

فرمودند •

قدم ایشا نرا بحضرت خود طلبید ند طفل شیرین که انوار ذکاوت و
 فتانت از جبینش میدرخشید بنهایت حرمت و وقار حضور اب آسمانی
 خود مشرف میگردد لسان عظمت اظهار عنایات بیشمار میفرماید
 و مهریدر خودشان را با مهری پایان یعنی مهر جناب میرزا عباس
 نوری راه آنحضرت که شاید سه چهار ساله بوده اند مرحمت
 میکنند چه حکمتی در این احضار و این اظهار لطف خاص نهی
 بوده است . قلم میثاق در مقامی این راز را آشکار داشته میفرماید
 که در روی آن مهنوشته شده بود " عبده عباس " لذا از او ان —
 کودکی جمال قدم روح عبودیت در این کالبد میدان بود که
 بوستان وجود آن طفل بیهمتایه شاخه گل خدمت و بندگی زینت
 یافت و عبودیت ساحت قدس جلی ایشان گردید هیچ رتبه و مقام
 و منصب و قدرت و شهرتی جز بانگ بندگی، آسنگ بندگی، ساز و سرود
 بندگی و سرخط بندگی در آن ساحت پاک مقبول نیفتاد . چقدر
 متبارک و متعالی است این مقام که سازج عبودیت، امر حضرت
 بهاء الله را مثل اعلی گشتند اگر کسی رستگاری و سرور و شادمانی و
 حسن خاتمه در این زندگانی فانی میطلبد خود را بردای عبودیت
 زینت بخشد تارک خویش را بتاج بندگی بیاراید و گلزار دل را بحطر
 بندگی تروتازه بدارد عبودیت آستان قدم روحی است که در کالبد
 بشری سربان مییابد زبانه را گویا و عقل را پر قدرت و دل را لهریز از محبت
 میسازد روح بندگی ابواب معرفت بر روی انسان میگشاید زبانه های
 گنگ را بگفتگو میآورد عامی را بحدل سخت ترین مسائل مؤید و مفتخر

میفرماید • رقیّت آستان الهی دارو و معجونی است که هر کس نشئه ای از آن بگیرد در مقام فدا بر میآید و در سهیل معرفت سالك میشود و بهجانی مملو از رضایت و اطمینان ورود مییابد • ملاحظه فرمائید با چه شوری مرکز عهد و میثاق مناجات میفرماید " لك الحمد یا الهی بما یدّتنی علی العبودیة المحضه والرّقیة الخالصه والفناء الصّرف والمحوّبة البحتة " •

اگر یکی از باران غزلی و یا قصیده ای درباره عبودیت هیکل مبارک میسرود مقبول و مدوح آن قلب و دود میشد و اگر عاشقی زخمه آ بیرون از آهنگ بندگی مینواخت در عین رافت بنهایت قوت گوینده را منتبه میفرمود و دیگر با جرأت تجاوی ز از رضای محبوب نمیافت •

یاران الهی نشانه های عظمت و جلال و مهر و محبت بی حساب از آن وجود بی همال میدیدند و آثار کرم و سخاوت بیکران در بافت میکردند و در مواقع درد ورنج و نومیدی از کلك گهر بارش نهرهای سرور و تسلی و بحور محبت را مواج مییافتند که از خود بیخود شده مست کمالات و مخمور عنایات میگشتند چند آنکه دیگر زمام قلب و قلم را از دست میدادند و بی اختیار غزلیات و یا قصائدی شیوا در مدح -- مقتدا ای خود میسرودند شیرین تر از همه قصیده ای است بلند بالا بقلم قابل آهاده ای که در آن هیکل اطهر را " قافله سالار بندگی " مینامد بطوری این عنوان در رسم محبوب عالمیان پرحلاوت و هیجان آمد که دفتر شعر را از جناب قابل گرفتند و آن سطور را بوسیدند و دفتر را بر پیشانی مبارک سائیدند •

حضرت لقائی کاشانی در عشق خود نسبت به حضرت عبدالبهاء
 بیخود بود سرازپانمیشناخت هستی خویش را فدای میکرد معلوم
 است با چنین حالتی خامهٔ قدیر او چه ترکتازی ها نموده چه شورها
 و چه شهنازها نواخته و چگونه گریزیدشتها و هاهامونها زده است
 در همان عالم خلّت و مستی قصیده ای در نهایت درجه شیدائی
 و شیوائی و انسجام کلمات و استعارات انشاء و انشاد فرمود هر مصرعی
 از آن به گلزاری باز میگردد و هربیتی بانواع زینتها جلال و حشمت
 میگیرد انسان میبیند که خامهٔ توانا از زاده عشق مست گشته و خود
 را بد رود یوار زده و بجای رنهٔ عبودیت نغمه الوهیت ساز نموده و در
 آن حال مخموری و مستی از زادهٔ محبت چون طیری بلند پرواز
 از تنگنای قفس بدرآمده و در فضای بی انتهای حبّ الهی فریاد
 برآورده است :

کیست این شه غصن اعظم مالک الملک قدم

کیست این، همتای آن یکتای بیهمتاستی

خواند مش همتای بیهمتا خطا گفتم از آنک

شرك محض از این دو بینی ظاهر و پیداستی

این همان شاه است ظاهر در لباس بندگی

این همین عبد است باللّه، وین همان مولاستی

این قصیده دارای سی و هشت بیت و در کمال اتقان و قوت

و روانی و جذابیت است ولی چون بدست حضرت عبدالبهاء رسید

فوراً این لوح مبارک را برای جناب لقائی عنایت کردند .

" هوالبهی ای ناظم لثالی منثور قریحه ات سیال
 واشعارآبدارت چون ماء زلال شیرین و بدیع و فصیح و بلیغ
 ولكن یا حسرتا که موافق مذاق عبدالبهاء نه من تراب عبودیت
 برسر بیزم ولكن شعراتاج عظمت برسر من نهند من حلاوت شهد
 عبودیت میچشم و آنان شربت تلخ فخامت و مهابت و رفعت بکام
 میریزند اگر حاضر بودی تازیانه موفور حد مشروع را ملاحظه میفرمودی
 ولی تود رآنجا و ماد را اینجا و اجرای حد مشکلی یایک غزل و قصیده در
 عبودیت محضه و خاکساری صرف و محویت بحت و تذلل و انکساریات
 این عبدانشاء و انشاد مینمائی و میفرستی تا تلافی مافات شود و —
 تدارک اجحافات گردد من تا حال فتوائی ندادم ایندفعه دیگر
 فتوی خواهم داد که یکی سرت گیرد و دیگری پیکریکی چماق زند
 و دیگری شش پرو سراسیمه ترا دوان دوان و کشان کشان باینجا آوردند
 والله بمجرد ورود سر بر زمین نهی و پاهلک آری و دگنک و کتک سخت
 خوری تا من بعد اغلاق و اغراق و غلور افرا موش کنی فاختر لنفسک
 مایحلو ع ع "

جناب لقای که شیفته و آشفته جمال عبودیت و روز و شب
 در اندیشه آن بود که خود را بمحضر مبارک برساند بمحض زیارت این
 لوح امنع اقدس از آن چنین استنباط کرد که امید لقای مبارک برایش
 میسور است ولی نه باپرداختن غزلی در باره عبودیت مبارک لذا
 غزلی دیگر سرود و باشیوه شاعری بخود حق داد که بگوید " این —
 همان شاه است ظاهر در لباس بندگی " بنابراین با امید و آرزوی —

تشرّف که برود و در آنجا حدّ شرعی را بخورد و بشرف لقای محبوب
خود فائز گردد غزل ذیل را سرود و تقدیم کرد .*

"

روز عید است هلا جشن و طرب باید کرد

رایت عیش بر افلاک و سمک باید کرد

خمر نسک از قدح عهد بهاید نوشید

حلقه از زمزمه در گوش فلک باید کرد

نازم آن پنجه و بازو که اگر تیغ کشد

بخداجای مجن سینه هدف باید کرد

خسته عشق ترا سوده * الماس علاج

زخم شمشیر تو مرهم ز نمک باید کرد

گر بر این نیت من شاه زند چوب مرا

پای احباب تمامی بفلك باید کرد

در مدیح تو بهاید سترد از اوراق

نصف آیات الهی همه حك باید کرد

ای لقای اگر از بعد کتک یابی وصل

پس بر اسباب کتک نیز کمک باید کرد

* جناب لقای غزل ثانی را نیز فرستاد و بامید آن بود که ایشانرا

بخواهند و حدّ شرعی را بزنند ولی بعد معلوم شد که این کار را اجنود

لم تروها حواله فرموده بود ند روزگاری گذشت و خبر آوردند که

در شهر قم چند نفر بینهایت مشتاق استماع کلام الهی شده و میخواهند

با اساس امر الله درست و کامل مطلع گردند بمحض استماع این خبر

جناب لقائی که همیشه مستاق خدمت و جانفشانی بود —
 برخاستند و او طلب این سفر تبلیغی گردیدند در آن ایام رفت
 و آمد بوسیله کاروان و قافله بود چندی صبر کردند تا قافله ای
 مستعد حرکت بسوی قم شد ساربانان او را خوبی میشناختند که
 از اجلهٔ مبلغین بهائی است از همان آن که تبیره زن طبل
 نخستین را نواخت ساربانان با هم يك رأى و يك قول شدند که
 بجای ناروانسراکاروانرا بعین بازار قم ببرند که معلوا زائرین
 و مردمان متعصب آن بلد است چند روزی گذشت تا رسیدند
 بوسط بازار پر جمعیت شهر قم ساربانى بر بالای سکوتی شد
 و فریاد برآورد (ای مردم بیائید ای زوار جمع شوید برای شما هدیه
 آوردم يك مبلغ بهائی) و لقائی را نشان داد دیگر معلوم است که
 چگونه همه بر سر آن مظلوم ریختند و پایش را چوب زدند شانه هایش
 را بادگنگ بحال آوردند اعتضاد الدوله که شاهزاده ای رحیم
 القلب بود بمحض آنکه از این بلوا حبر شد چند فرارش فرستاد و فرمود
 او را بدید بدست من خودم میدانم با او چکنم — لقائی را از زیر
 دست و پهای مردم بیرون کشیدند و جسد نیم مردهٔ او را به دار الحکو^{مه}
 بردند بفرمان اعتضاد الدوله در غرفه ای جادادند و او درمان کرد^{ند}
 مدتها او را نگاه داشتند و محبتهای زیاد و حفظ و حراستی بسی
 بدیل فرمودند و چون آبها از آسیاب افتاد و طوفان خشم و تعصب
 تودهٔ مردم فرونشست مبلغی پول و يك اسب دادند و بهرامسی
 چند فرارش ایشان را روانه کاشان کردند جناب لقائی برای راحتی

خیال خود پولها را بفراشها انعام داد واسب را برگرداند و مدتها طول کشید که سالماً مسروراً بشهر خود رسید و این شعر را سرود:

ذکر غم زدلم برد که آنجا خوردیم

ای بسی جای تو خالی چه مفصل کتکی

کی شوی نافذ و فعال چو دهن احمر

تا که از لوله انببِق حوادث بچکسی

مکن اندیشه توا ز جور رقیبان که ذهب

قیمتش کس نشناسد نخورد گرمحکسی

پیل مستیم و غمی نیست اگر بر سر ما

پیلبان گاه بگاهی بنواز دججکی

جناب لقای مدتها گذراند تا بالاخره بمنتهی آرزوی خود

رسید و بشرف لقای حضرت عبدالبهاء نائل گردید و بمحض ورود در

گوشه ای جالس شد حضرت عبدالبهاء نگاه عطوفتی بوی فرمودند

و بالبخندی جانبخش پرسیدند - جناب لقای در قم چقدر کتک

خوردید - فوری عرض کرد قربان همانقدر که برات فرموده بودید

و این نکته دقیقه لطیفه اشاره بهمان لوحی است که

بافتخارش بکلك میثاق مرقوم رفته بود خدایا یاد این ستونهای

ایمان و ایقان را در یاد فرد فرد یاران پایدار که اگر نهایت

جاننازی و استقامت آنان نبود امرالله امروز در شمال و جنوب و شرق

و غرب با این همه شکجه ها و دشمنی ها و جلوگیریها و تعصبات چگونه

رشدونما میگرفت جزائرا یسلا ند — گرین لاند در اقصی نقاط شمالی
 یخ زده جهان و جزایر پاسیفیک و ممالک شمال و مرکز جنوب امریکا
 کجا ممالک افریقا کجا و ایران کجا چگونه این ندای الهی رنه ای —
 چنین در این گنبد دوار انداخت و بگوش کسانی رسیده که هنوز
 نام و نشان و کشور آنان را کسی درست نمیداند •

بانگ عبودیت ارکان جهان را تکان داد یاران را با هتزاز آورد •
 چنان تأثیری در عمق وجود عزیزان الهی نمود که حتی اسم کودکان
 و نام خانوادگی ایشان نمونه ای از ثبوت پریمان گردید درست
 دقت فرمائید که چه انقلابی در قلوب عزیزان الهی رخ داد و چگونه
 جمیعاً قیام و اقدام نمودند که با خدمت و فداکاری و اسفار تبلیغی
 و مهاجرت بدیار گوناگون و حتی بانام گذاری کودکان خود و خانواده
 هایشان نشان دادند که حلقه بندگی در گوش دارند در این اسمها
 اندکی بدقت بنگرد — عبودیت پریمان پیمانی • پیمانیان —
 عهد — عهدیه • میثاق — میثاقیه — میثاقیان — ثابت — ثابتی
 ثابتیان — راسخ — راسخی — راسخیان — خادم میثاق —
 مؤید عهد و بسیاری از نامهای دیگر کل از ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق^ق
 الهی و پیمان رحمانی حکایتها میگویند و این شاهد شوق و شور یاران
 است که کشتی امرالله را مورد هجوم امواج کوه شکن هزاران دشمن
 یافتند ولی درگاه حق قدیر را شاگرد و سپاسگزار بود ند که سکن فلك
 الهی در دست مرکز عهد و میثاقی است که جامعاً امر مبارك را از سا^{حلی}
 میبرد • از هجوم امواج محفوظ میفرماید و آهسته آهسته و همواره

مستقیم احوال بسوی هدف نهائی، سفینه امرالله را سبوق
میدهد تعالی قدرته النافذة فی کلّ الاشیاء •

احبای الهی در جمیع اقطار عالم در نهایت آرامش و صبر و سکون
و در کمال ثبات و استقامت و وفاداری بعهد و میثاق حضرت
احدیت جشنها گرفتند و حتی در زیر زنجیرها بانگ عبودیت نواختند
و در تاریکی زندانها پرچم فدائوندی برافراشتند جانها سپردند
خانمانها بر باد دادند و همواره در دل و جان مسرور و شادمان
بماندند که حافظ امین و نگاهبان رحیم و رحمن دارند •
با وجود چنین عهد و میثاق غلیظی که در آم کتاب مذکور رفت
و در کتاب عهدی مصرّح و روشن گردید • و قیامی که حضرت غصن
اعظم فرمود و آغوشهای مملو از محبت خود را گشود و بارواغیار را بر
آن سینۀ پر دروگهر فشا ر داد و افتادگان را بلند کرد، بیچارگان را
پرستاری فرمود و بهر غمزه ای نامه ای نگاشت بهر گمگشته ای نور
هدایت فرستاد امید در دل جمیع ایجاد فرمود و آتشی از محبت الله
در کانون هر خانه ای برافروخت چه شد که برخی علم مخالفت
برافراشتند بر راستی این یکی از مسائل پیچیده جمیع ادیان الهی
است چون بالواح و آثار مراجعه نمائیم ابدآدلیلی نمی یابیم که
احدی از یاران رحمانی سرخط بندگی بر پیشانی خود نقش ننماید
و نفسی را مجاز نمیدانیم که برخلاف نقشه صریحه الهیه نفسی
بکشد و قدمی بردارد بل متوقعیم که همه یکدل و یکجا فریاد شوق
بر آرند و آستان قدس حضرت رحمن را سپاس و ستایش نمایند که

چرخ امور در کف توانای غصن غیور با مانت سپرده شده است
 و می بینند که این مرکز عهد الهی هر روز امر الله را از فتحی بفتح
 دیگر و از مرحله ای به مرحله ای اعلی رهنمون میگرداند ثابتین بر
 پیمان سرود هانواختند قصائد ساختند هلهله ها بلند نمودند
 از زیر زنجیرها و کنار شمع شهبستانهها دستها از آستین و فابر آوردند که با
 او عهد دائمی به بندند سرسوزنی از صراط مستقیم منحرف نگردند
 و نفسی جز برضای او نکشند • بر راستی چه میشود که برخی چنین
 عهد را می شکنند و چنین ننگ ابدی را برای خود و فرزندان و خانواده
 خویش می پسندند و آنقدر بیهوشی و بی دانشی و استکبار و غرور را از
 خود نشان میدهند که جمعی را با خود میبرند و بخرقاب مرگ میکش
 اند
 و سرانجام طرفی نبسته در گور نومیدی و گمنامی الی الابد میمانند •
 یاران الهی میدانند که این نعمت پیمان نعمتی موقتی نبوده
 است و برای دوره ای و عهدی خاص خلق نشده است این قوه
 سریّه ابدی است هدیه ای است سرمدی که در هر دم و آنی عزیزا
 الهی متوجه آن میباشند و درگاه حیّ قدیر را شاگردا اگر توانستیم
 قوه جاذبه ارضیه را از زمین بهریم مرکز میثاق را بیزمی توانیم ندیده
 بگیریم با دانستن این نکات می پردازیم بسرگذشت ادیان ماضیه
 و چگونگی معامله مردمان عهد گذشته با مراکز میثاق الهیه امید
 است از هر سانحه ای پندی گیریم و بیش از پیش در پیمان حضرت
 رحمن ثابت ترویپا دار ترمانیم •

۸ - هدف و مقصد غائی هریک از ادیان

سلف

اکنون میپردازیم به سیروس‌سیاحتی در ادوار گذشته با امید آنکه اندکی وباندازه ای که تائیدات رحمانیه رخصت دهد بهرخی از اصول و شیوه های الهی پی بریم در قرآن مجید اعلان فرموده است که خداوند عظیم از بد و خلقت سنتهای را بکار برده و این سنتهای ثابت را هرگز تغییر و تبدیل نمیدهد اگر در شریعت جهانی حضرت بهاء الله طوفانهای امتحان شجره امرالله را احاطه نمود و برخی شاخه ها و برگها را در چار سقوط و ریزش کرد قطعاً در ادوار گذشته نیز بهمین منوال و قیاسی روی داده است که لن تجد لسنة الله تبدیلاً را اصلی لن یتغیروا بینیم و نیز بدین لطیفه الهیه آگاهی مییابیم که حق سبحانه و تعالی هریک از ادیان الهی را برای تأسیس و تحکیم یکی از اهداف سماویه بوجود میآورد این هدف مرکز از روی مقتضیات و نیازمندیهای روحانی محیطی است که در آن پیامبران الهی بردای بعثت ممتاز و مأمور تا تأسیس دوری جد میگردد با داشتن این دو نکته در نظر با امید خداوند دادگر در زندگانی پیامبران پیشین تا حدی که بتوانیم مذاقه نمائیم و با مراجعه به حوادث گذشته بمشکلات روحانی کنونی و برخی سنت های تغییرناپذیر حضرت حق آگاهی یابیم *

خوانندگان عزیز اطلاع دارند که حضرت نوح برای رستگاری جهان و جهانیان مبعوث گردید بقوه الهام میدانست که بلائی عظیم عالم

آن عهد را فرا خواهد گرفت لذا در نهایت درجه قدرت و شهامت
 بساختن و پرداختن کشتی الهی آغاز فرمود هرچه آنحضرت در
 اینکار سرعت عمل و اصرار و ابرام بخرج میداد مردمان آن زمان از
 کوچه و بازار میکذشتند و وجود مبارک را بسرزنش و تمسخر می گرفتند
 و چندان روزگار را بر آن هیكل مقدّس تنگ و تاریک نمودند که زمان
 بشکوه و شکایت گشود که خدا یا از این مردمان احدی را بر روی
 زمین باقی نگذار در درهاورنج ها راه نیروی آسمانی مقاومت نمود
 و مردم را کراراً انداز فرمود و اندر زداد ولی بزرگترین لطمه بقلب
 و روان آن برگزیده الهی وقتی وارد شد که فرزند دلپند او آهنگ
 گریز از سایه پدر نمود و رفته رفته دست از دامن مکرمتش برداشت
 بشریعه الهیه پشت پا زد از زیر سایه عهد و پیمان حضرت باری
 فرار اختیار نمود برکت صحبت پدر را از دست داد و روزگار خویش را تباه
 کرد ایوان اطاعت را گذاشت و خود را بهزویای نکبت و تهاهی انداخت
 چشمه آب زندگی را ندیده گرفت و در تیرگیهای زشتی کردار و
 پستی آمال فرورفت و کارش بجائی رسید که آراء پدر را بسخریه
 گرفت کلمات و آیات حق را هذیان گفت باید ان بنشست و در هوای
 آنان به پرواز آمد و چون فلك الهی که سالها حضرت نوح در پی
 ساختن آن بود به تمام جلال و جبروت پایان یافت و ثابتین بر
 عهد الهی کلّ در آن مسکن و مأوی یافتند طوفان بلا جهان را ناگهان
 از هر جهت احاطه نمود آنچنان امواج خشم آسمانی بر زمینیان
 گمراه سخت گرفت که از هر حفره ای در بای انتقام بجوش آمد

آب زمین را گرفت و ساکنین تبه کار را با امواج خود به لعید و فروربرد
 پس نوح چون دیگران گرفتار آن تقدیر جهانی گردید پدر ناله
 نمود درخواست فرمود که جز مومنین در کشتی سلامت وارد شود و
 خود را مانند سرنشینان فلك خداوندی محفوظ بدارد پسر تیـره
 رأی بکمال سختی فریاد اعتراض بر آورد و بید ریشخند تمسخر زد و گفت
 که بکوه ها پناه خواهد برد این گفت و در کوه مأوی گرفت ولی آب
 بکمال قوت بالا و بالا تر رفت و حتی کوههای سر بر آسمان کشیده
 را به لعید با وجود این ناگواریها آن پسر که عهد خدا را زیر پا گذارد
 و حضرت نوح را بنوحه د مساز کرد بیدار نشد هشیار نگردید چشم باز
 ننمود جریان فلك را بر امواج پر خشم طوفان ندید که سلامت
 می رود خاندان نبوت خود را از دست داد و چون ملیونها دیگر طعمه
 امواج سهمیگین طوفان رب العالمین گردید حال اگر او خود را بعد
 ولجایت از فیوضات رحمانیه و انوار خورشید محبت الهی محروم دا
 چشمه آفتاب را چه گناهی است *

حضرت ابراهیم از بدو کودکی حیران و سرگردان در کار امت خود
 بودند هرگز نمیتوانستند چون آنان به پرستش بت های ساخته
 از چوب و سنگ بپردازند * خدای عالمیان را در جهان آفرینش
 دیدند و شناختند و تنها او را دوست میداشتند و خالق یکتا را پرستش
 میکردند چنان در ایمان خود راسخ و پیا بر جای بماندند که نمرود -
 سلطان زمان و فرمانده مردمان از آن حضرت برنجید آتش خشم
 از چشمهای او برون ریخت چندانکه شعله های سوزانش حضرت

ابراهیم را احاطه نمود ابراهیم همواره بر سبیل رشاد ثابت و دلشاد بماند جهانی از استقامت ارائه فرمود هر چه دوزخ خشم نمود از هرسوی بروی اوزان می کشید ابراهیم در دل و جان شادمان تر میشد اعتنائی نمی ورزید سرد برابر آن زورها و شکنجه ها خم نمی نمود بخدایان ساخته و پرداخته از سنگ و چوب اعتنائی نداشت خدائی را میپرستید که ابدی است و سرمدی است و حاکم بر کل کائنات و مدبر و مدبر جمیع ذرات در ارضین و سموات است •

که بود که ابراهیم را بدین روزگار کشاند پدر آنحضرت بود که چون سازنده بتها بود هرگز نمیخواست که فرزندش مردم را از خدا یا چوبی و سنگی روی گردان نماید ولی •

از خلیل حق بیاموزای پسر کوشده بیزار از اول از پدر
گرچه با بای تو هست و ما م تو در حقیقت هست خون آشام تو
مردم آن زمان کوشیدند که خورشید تا بان راکه از افق کشورشان
برآمده بود بدیاری دیگر فرستند لذا حضرت ابراهیم
از کشور نمرود بسرزمین حضرت ربّ و دود سرگون شد •

چه اسراری در این هجرت مکنون بود کی میتوانست در آن روزگار
در دانه ای خرمن هابه بیند ملاحظه فرمائید مردی آزاده ولی
مورد دشمنی فقیر و شاهزاده بلایا از هر سمت احاطه اش کرده تا
در وطن خود بوده در زندان و مورد شتم و لعن همگان زیسته
وی را بخلاف مروت از کشور خود سرگون نمودند همین مرد با عده ای
از خانواده و بستگان به کشور تازه ای در نهایت غربت وارد میشود

بیزاد و توشه، بی سرمایه و وسائل زیستن است و در این غریب هم آب گوارائی بلبهای سوزان او نمیرسد البته مردمان بصورت ظاهر او را مغلوب و منکوب فراموش شده و غریب و گمشده و گمنام و از اذهان غروب کرده میگیرند با این حال چطور ممکن بود که از مقدرات او خبر یابند آن ابلهان و بی خردان به بازیهای کودکانه خود دلخوش و راضی و مسرور و مفتخر مانند و عربده فتنه و ظفر کشیدند و هر سفره های جشن و پیروزی نشستند و از شراب برتری سرمست و دیوانه ماندند چگونه میسر بود که اینان به کوچکترین سرنوشتی از اسرار این سرگونی پی ببرند و از کجا ممکن میشد که آن قوم عنود در قطره ای دریا های تقدیر حضرت رب و دود را پر موج و هیجان بینند و یاد آتش نمرودی برد و گلستان حضرت رحمن را تماشا نمایند کی بود که بتواند در ذلت و غربت کسی که او را از کشور خود رانده اند به بیند و بداند که از سلاله اود و قوم عظیم بوجود خواهد آمد در میان یک قوم حضرت مسیح ملیح پدیدار شود که او را خداوند جلیل اولین مبعوث تاسیس ملکوت الهی بر روی زمین مقرر فرماید و از سلاله ای دیگر جمال جمیل محمدی در آسمان عربستان ظاهر گردد که ظلمات جاهلیت را از آفاق آن بلاد زائل فرماید آیا این سوانح تاریخیه را آئینه ای نمی گیریم که در آن وقایع زندگانی حضرت بهاء الله را مشاهده نمائیم لذا هر هنگام که تیرهای بلا از آسمان قضا و قدر الهی برسیند احبام مبارک با تأمل در این هنگامه ها بسرچشمه سرور و امید واصل شده بلایای در سپیل امر مبارک را باران رحمت

بدانیم •

اما سرگذشت حضرت موسی بسیار مفصل است و قایعی عظیم از اسرار الهیه در زندگانی سراسر حوادث آن ذات مقدّس نهفته است اکنون با قبساتی از آیات و آثار این ظهور اعظم بکوشیم تا برخی از این حقائق الهیه پی بریم و هر یک را چون چراغی تابان برای ادراک سوانح امریه فراراه خود داشته باشیم • همانطور که قبلاً عرض شد هر شریعتی از شرایع الهیه راحق سبحا^{نه} و تعالی برای ظهور یکی از مبادی اصلیه سماویه مبعوث میفرماید اگر این نکته را دقیقاً در نظر داشته باشیم بمعانی بسیاری از آیات رحمانیه و وقایع ارضیه و حکمت‌های حوادث کلیه آگاه میگردیم • حضرت موسی مبعوث گردید ندکه بنی اسرائیل را از مصر برون آورند و ایشان را از قید اسارت نجات بخشند و نیز از بلای بت پرستی و تعصبا و کردارهای زشت برون آورده در زیر سایه خداوند یکتا آرامش ابدی عنایت فرماید •

بواسطه وجود حضرت یوسف بنی اسرائیل بعد بسیار بزرگی بمصر کوچ کردند و در زیر سلطه عزیز مصر در کمال راحت و سلامت زیست نمودند ولی چون ستاره یوسف افول نمود بنی اسرائیل رفته رفته تعلقات قلبیه خود را بحضرت باری از دست دادند و در جامعه عظیمه قوبه مصریه حل گشتند به پرستش خدایان ایشان آغاز کردند اینان که امت برگزیده خدا بودند و به فرمان "اسرع ایل" یعنی بشتاب بسوی خدای بزرگ مشرف گشتند حال به بت‌های —

سنگی و چوبی در منازل خود سجده می کردند و آنان را می پرستیدند
 و بجای آنکه بسوی خدای آسمانها بشتابند با کمال آزادی بسوی
 بتها شتافتند و در جمیع مراسم بت پرستی آن قوم شریک و همساز
 گشتند ملاحظه فرمائید چنین قومی چنان آلوده گشتند که
 هیچ نیروئی در جهان نمیتوانست این وصله را از آن جدا کند
 ولی از قرآن مجید می فهمیم انما امره اذا اراد شیئاً
 ان یقول له کن فیکون بدین معنی که چون خداوند عالمیان
 اراده اش با اجرای امری تعلق گرفت بکلمه ای که از لسان عظمت
 خود نطق فرماید جمیع قوای غالبه الهیه را بسیج میدهد و کلیه
 نیروهای مخالف را بالمیره از بین میبرد تا فرمان و اراده او کرسی
 ظهور را بوجود خود زینت بخشد *

براستی بر جوانان عزیزهائی که برسفره نعم آیات دائماً
 جالس و بر خوردارند شایسته و برازنده است که در این سوانح
 تاریخیه نهایت دقت بنمایند و بفرست حقایق را دریا بنند
 و ملاحظه فرمایند در چنین موقعی که خداوند اراده فرمود بنی
 اسرائیل بسرزمین خود برگردند این امور روی داد :

کهنه دربار فرعون را خبر دادند که ستاره کودکی را در آسمان
 دیده اند * این کودک سروسروبینی اسرائیل خواهد شد و آنان—
 را در زیر سلطه و فرمان خود خواهد آورد فرعون که جز خود خدائی—
 نمیدانست و جمیع را در قبضه فرمانروائی خویش میخواست از این
 گفته روی درهم کشید و با چنان ترشروئی بر تخت فرماندهی نشست

که شعله آتش خشم او از همه جازبانه کشید ناگهان فریاد
 برآورد بروید و هرچه طفل شیرخواره در بین بنی اسرائیل است
 از دم شمشیرها بگذرانید سر بازان بپر حرم روخانه های بنی اسرائیل
 آوردند و هزاران کودک بی زبان را در گهواره کشتند نهرهای خون
 کودکان معصوم چون سیلی خروشان بسوی خانه فرعون روان شد
 که در رأس موعده معین و برادر ربای احمر غرق و نابود بنمایند
 سبحان الله همان طفلی را که فرعون بخونش تشنه بود در خانه
 و خانواده وی بزرگ شد و بر سفره آلاء و نعم او متعمم ماند که در ساعته
 معین با مرخداى عالم بیاید و بحساب او برسد *

چقد رانسان بیچاره و غافل است، کم ظرف و تنگ حوصله
 است باقوای بسیار محدود خود میخواید در برابر قوه نامحدود
 حضرت ربوبیت بستیزد قد علم نماید و هرچه برق و رعد قضایای الهی
 او را از بین میبرد هرگز از فراش غفلت برنمیخیزد و از حوادث ایام پند
 نمیگیرد *

باری روزی رسید که همان جوان که در دربار فرعون بزرگ شده
 بود در برابر اینکه قدرت فرعون با هیمنه الهی بایستاد و بگفت که
 اراده خداوند عالمان است که بنی اسرائیل بسرزمین خود باز
 گردند پناه بر خدا از هنگامیکه آتش غضب فرعون شعله ور گردید
 چون در یاد رجوش و خروش آمد که خدایى جز خود نمیدانست
 در مقام معجزه حضرت موسی جميع ساحرین در بار او مغلوب
 فرمود دیگر خشم او زمین و سما را در برداشت میخواست باد ست

خود موسی را دونیمه نموده و پادندان او را ریز بزن کند ولی موسی همچنان بر ارض اطاعت و اجرای او امر حیّ قدیر بایستاد چاره ای نداشت باید فرمان خدای آسمانی را سر اطاعت بگذارد و در دل و جان میدانست و یقین داشت که با عصای امرآن دستگاه رازیـر و زبر خواهد فرمود و با انوار ساطعه از جبین همه راد را بر خویش پر تمکین خواهد یافت • روزی رسید که بنی اسرائیل با چتر و علم و خیل و حشم به صحرای سینا ورود نمودند آفتاب امتحان طالع شد برخی از بنی اسرائیل با اندکی ناراحتی بنای شکوه و شکایت گذاردند ولی تمام این ناله ها در ساحت پیامبر الهی اثر نداشت او مجری فرمان خداوند عالمیان و مأمور رساندن این قوم به سرزمین اصلی شان بود و در راه وصول بدین مقصد عظیم حادثه ای چند روی داد که در هر یک آثار عجیبه ای از امتحانات الهیه نهفته است در مواقع نزول امطار امتحان تدبیر در این حوادث ما را با کار آییـد بنی اسرائیل راه دوازده سبط تقسیم فرمود و بر هر سبطی فرماندار^ی انتخاب نمود در دست فرمانداران عصائی عنایت داشت که دیگران ایشان را بشناسند و در ظل فرمانشان آرام گیرند چهل شبانه روز تشریف بردند بقله های سینا در این چهل روز امری واقع شد که برای فهم کامل عهد و میثاق و دریافتن عواقب و خیمه پیمان شکنان مؤثر است •

حضرت کلیم از طور سینا پس از چهل شبانه روز بسوی قوم خود مراجعت فرمودند و لوحه سنگی در دست داشتند بر هر بـك

احکام و اوامر الهی منقور بود بانهايت سرور و شادکامی آن دولوحه
 را بعنوان اعظم هدیة الهی برای امت خویش آوردند ولی ناگهان
 صحنه ای دیدند که زمام صبر را از دست بدادند تمام اقدامات —
 خود را نابود یافتند هدف اصلی و مقصد نهائی بعثت آن وجود —
 مقدّس تاسیس وحدانیت الهی در بین بنی اسرائیل بود ناگهان در
 برابر چشم خود دیدند که همان قوم که با آنهمه سختی و مـرارت
 از زیر سلطهٔ فرعون رهائی یافته و بصرای امن و امان و مملو از انوار
 حضرت رحمن رسیده بودند حال چه شده که در مدت چهل روز غیبت
 گوساله ای از طلا ریخته اند و در آن عبادت در جنب و جوشند •
 میرقصند میخوانند و کف میزنند و تعظیم و تکریم بگوساله ای فلزی —
 مینمایند • حضرت موسی آنچنان غمگین گردیدند که دولوحهٔ مقدّس
 را بر زمین کوفتند •

معلوم است که در بین این قوم نفوسی بودند که به اساس اصلی
 شریعة الله اعتقادى نداشتند هنوز در لباس قدیم زیست میکردند
 از وضع جدید بی خبر و روگردان بودند لذا در غیبت صاحب الامر
 بنای تلقینات گذاردند و کودکان دبستان شریعة موسویه را بگوساله
 که در آفتاب میدرخشد گول زدند و آنان راه عقب برگرداندند که
 چگونه ممکن است انسان پرستش کند چیزی را که نمى بیند ولی این
 خدا از طلاست میدرخشد زیباست گرانهاست با این گفته ها برخی
 عناصر سرست را با خود بردند و بوادی کفر و هلاک کشاندند چون حضر
 موسی واقف شد که اینان در هیکل امرالله رخنه نمودند و از غیبت

بیمبر الهی فرصت یافته به نشر بیماریهای روحانی موفق شد و اگر جلوگیری قطعی و آبی نمیشد مجد دهنی اسرائیل به بالای بست پرستی دچار و زهرستش پروردگار بیزار آورد نائت ها ورذالتها سی غوطه ورمیشد ندکه (زمین من از تو بیزار است) درباره آنان صدق میکرد .

در این موقع حضرت موسی چه کرد ند :

اول — تمام ناقضین را آنچنان سخت درهم کوبید ندکه اثری از آنان نماند چونان پزشکی بودکه آنقدر دوا و دمان فرمودکه ذرات زیان آور بالمره از هیکل دفع گردید چه اگر مانند بیماری از سر گیرد و سخت تر شود .

دوم — راه بین صحرای سینا و ارض اقدس را ممکن است در ظرف چند هفته پیمود ولی حکمت بالغه الهیه حضرت موسی چهل سال بهر زحمتی بود این گروه عظیم را که هر آن تمنائی مینمودند و ایرادی میگرفتند در آن سرزمین نگاه داشتند زیرا قوه غیبیه الهیه میدانستند که هر چند همه ابراز ایمان بخدای آسمان مینمایند ولی هنوز آثار شرک در دلهاشان باقی است مدت ها طول میکشید که جانها بالمره از این آثار نامطلوب پاک و مبری گردند لذا حضرتش چهل سال صبر فرمودند تا نسل قدیم که در مصر بزرگ شده و به آلودگیهای جهان شرک عمیقاً گرفتار مانده بودند از بین بروند — طبقه ای جدید معلواز شوق و ذوق خداوند مجید و پراز نیروی شگرف ایمان سرکار آیند بدین تدبیر مآصفرد ریای امر را از لاشه های نامطلوب

محفوظ فرمودند حضرت موسی بنهایت اطمینان قدم بجای آورد
 برداشتند نسل جدیدی را که بقوه ایمان بوحدت الهیه مشرف
 گشتند بسوی سرزمین ابراهیم گسیل داشتند *

سوم — چون این قوم جدید بارض قدیم نزدیک شدند حضرت
 موسی اراده فرمودند که آخرین اقدام را بفرمایند و آن تعیین
 مرکز عهد و پیمان امر مبارکش بود و تفصیل آن از این قرار است :

حضرت کلیم عده ای از یاران را از اسباط گوناگون انتخاب
 فرمود و ایشان را داخل اراضی مقدسه اعزام داشت و امر داد که
 بروند به بینند و خبر آورند که چه زمینی و کشوری که ملو از آب و گیاه
 و میوه است با آغوش باز در انتظار کودکان خود میباشد که بوطن
 بازگردند در این موقع آرزوی حضرت موسی آن بود که رسولان^{ری} اخبأ
 آورند که این قوم عظیم رنج دیده پس از قرنهای سار و شادمانی
 و امید بسیار بد آن سرزمین وارد گردند قلب مبارکش در انتظار یک
 پاسخ شیرین در تب و تاب بود چون قاصد ها برگشتند جمیعاً
 با ترشروئی بهمه نگر بستند قلوب پیروان تیره و تار شد ناگهان یوشع
 شتابان در برابر خورشید تابان امر الهی ایستاد و فریاد برآورد
 که دیگر سرزمینی از این بهتر و هوایی از این خوشتر در روی زمین
 یافت نمیشود کشور شیر و عسل است و نعم الهی بی حد و حصر *
 حضرت موسی منتظر چنین بشارتی بودند لذا فوراً ردای ولایت
 امر را بردوش یوشع نهاد فرمودند که جمیعاً در ظل قیادت و حفاظت
 یوشع به ارض اقدس وارد شوند و بعد آن وجود مقدس تك و تنهاراه —

نامعلومی را گرفت و رفت قوم خود را با مان خدا گذارد و عنان اختیار را درید قوت یوشع نهاد و بادی آرام متوجّهاً الی الله بخلوتگه راز بازگشت و در همان دشت و دامن دامن از زندگی خاکی برکشید و بسوی یهوه خدای زمین و آسمان عروج فرمود *

مردمانی بودند که جمیع این امور طعنه میزدند ایراد می گرفتند، فریاد بر می آوردند که این قوم بی پناه در صحراهای بی آب و علف از بین خواهند رفت چرا زندگی و راحت خود را در مصرازدست دادند و هجرت اختیار نکردند اینگونه مردمان جلوی پای خود را بستند میدیدند تا چه رسد به عهد قرون بعد چه میدانستند که همین قوم رنج دیده و زحمت کشیده و در اسارت بسر برده که جز بردگی و بندگی کاری از ایشان توقع نداشتند با ظهور چنین نورتابانی ره عظمت و جلال را در پیش گرفته بسوی خانه خود بازگردند تا سیس سلطنت داودی نمایند، حکمت سلیمانی را بظهور آورند مد نیتی — چنان سترک تا سیس نمایند که تأثیر شدید در بلاد مجاوره کنند و زان پس تأثیرات غربیه در سراسر تاریخ جهان داشته باشند اگر ایشان عهد و میثاق خداوند مطیع و منقاد نمیشدند و در همان سرزمین میزیستند کاری از آنها ساخته نمیشد جز آنکه سنگهای گران بردوش گذارند و برای ابنیه اجانب بکشند در زیر شلاق و زنجیر غلامان — درباری آنقدر سنگ کشی بنمایند که جان دهند و اگر دهان گشوده درخواست جام آبی میکردند دهان نشان را با مشتی خاک می گرفتند تأثیرات سریّه غیبیه این نهضت ربّانی هنوز در زوایای زندگی

بشروء تراست •

حال مراجعه ای بزندگانی حضرت مسیح نوائم ایشان شب
 وروز در اراضی مقدّسه از سوئی بسوئی میرفتند و از هرکوی و برزن —
 میگذشتند و در پی گویی شنوا و دلی آگاه میگذشتند روزها در آفتاب
 سوزان راههارفته و شبها فرموده خودشان بالش و بستری نداشتند
 که بر آن بیاسایند بیت المقدس، ناصره و شهرهای دیگر را سرکشی
 فرمودند کنائس را پراز علما و طلاب دیدند ملاحظه فرمودند که همه
 خود را روی کتب عهد عتیق خم نموده اند که در موقع معین در برابر
 مظهر ظهور قد علم نمایند در هیچ نقطه ای آثاری از مهر و وفا عهد و
 پیمان ندیدند و مشامها را مزکوم گوشها را کر، چشمها را کور یافتند لذا
 با کمال تأسف بسواحل دریاچه طبریه پناه بردند و چون روزی —
 رسید که مقدّر بود پرده از چهره مبارک بردارند در شاطی همان
 دریاچه راه میرفتند ناگهان در نقطه ای ایستاده بچهره آفتاب
 زده مردی نگریستند که اصلاح نورهای ماهی گیری میکرد همان مرد
 ناگهان صوت صاحب عالم را شنید که فرمود " از بی من بیامن ترا
 صیاد انسان میکنم " این لحظه یکی از اعظم لحظات تاریخ جهان
 است زیرا حضرت مسیح پس از مذاقه در سیمای آن مرد ناگهان
 لبان تمکین را به سخنی گشوده فرمود (از من پیروی نما و من ترا صیاد
 عالم انسانی میکنم) با همین رستاخیز بظهور آمد و مردمان جهان در
 آن هنگام به دودسته تقسیم شدند گروهی از مردمان از نردبان
 پذیرش و قبول بالا رفتند از پل معروف بین قبول و رد گذشتند

وجمعی دیگر درهاویۀ نفی و دشمنی باقی ماندند البته تجربه
 نشان میدهد که در روزهای اول هر آئینی دسته اول بسیار کم و در
 زیر شکنجه و عذاب بیشتر گرفتارند در همین يك جمله كوچك
 دقت فرمائید برای آنی هوارا مرتعش کرد ولی با همین جمله سر
 چشمه قوای سربۀ الهیه باز شد جریان آن قوای جهان قدیم
 را بلرزه در آورد و پرده از جهانی بدیع برداشت جای آن دارد که
 مدتی را با هم باشیم و در باره این جمله و این ماهیگیر بحث نمائیم •
 اولاً آن ماهیگیر فقیری سواد وقتی آن جمله را شنید چه کرد
 آیا بلخند تمسخری زد و با این مرد ناشناس گفت — عقب تورا ببینم
 تو کی هستی که من باید از بی تو بیایم — فرضاً آدم قایق خود را چه
 کنم ماهی هائیرا که گرفته ام همین جا بگذارم و باید ریا بریزم —
 خانواده ام در انتظار من هستند آنها را چه کنم؟ چگونه خبرشان
 دهم و از نگرانی در آورم؟ از همه اینها گذشته من اصلاً نمی فهمم
 مقصود شما چیست؟ صیاد عالم انسانی یعنی چه؟
 اینها که عرض شد از جمله سئوالها و مباحثی است که با هر کس صحبت
 میفرمائید در خاطر او خلجان میکند و ممکن است بزبان نیاید و بدون
 اندک تأملی پیام الهی را شنیده گرفته راه خود را میگیرد و میرود •
 اما آن ماهیگیر فقیری سواد چه کرد هیچ يك از این سئوالها را
 بعرض آنحضرت نرساند بلکه در يك نفس بی درك چشم بهم زد
 مجدوب آن روی دلا را گشت آئینۀ قلبش را پاک و طیب و ظاهر در برابر
 آن خورشید تابان گرفت قدم از قایق بیرون گذاشت یعنی جهان

قدیم راپشت سر نهاد و در پی صاحب و مؤسس و مبدع عالم جدید روانه گردید با این قبول و قدم و اقدام کهنه رباط جهان را تکان داد لحظه اول بهار خدائی را آغاز کرد مردم را مستعد دینی بدیع و نظمی تازه و مدنی شگرف فرمود بلی همین حوادث بسیار کوچک است که جهان را جنبش می آورد و زنده مینماید بیاد بیاوریم آنچه که در صفحات پیش بعرض رسید که خداوند تبارک و تعالی بلسان حبیبش در قرآن مجید میفرماید که ای انسان وقتی گفتی ایمان آوردم آیا گمان میبری که خداوند ترا آزمایش نمیفرماید •

ملاحظه در حال این مرد عظیم الشان نمائید که چگونه در چشم بهم زدنی از پل صراط که از موباریکترواز شمشیر برنده تراست گذشت ولی یک شب سه بار آتش امتحان زبانه کشید و او را بیرحمانه در بر گرفت و سه بار از محبوب خود دوری کرد و سه بار پیشیمان شد و توبه نمود و مقبول افتاد در نتیجه این امتحانات الهیه روح تشنه و قلب توانای او آنقدر نیرو یافتند که سر بر خاک پای مولای خود گذاشته و توبه نمود پوزش بطلبید و مجد د در زبرد ای عطوفت های آنحضرت الس الابد جای گزین شد •

در اثر گردشها و کوششها و گفتگوها و واژه نافر در حول آن شمع تابان گرد آمدند و از نور گرمی او جذب ایمان و عشق نمودند چون حضرت مسیح در کوچه ها و خیابانها و بازارها میگذشت و صحبت های آسمانی برای توده ناس میفرمود عده ای از مردم مجذوب شدند ولی جرأت اقبال و تقرب نمی یافتند در این بی تکلیفی روبه کنیسه ها نمودند

در آن اماکن مقدّسه که باسم خدا و بقدرت او ارتفاع یافته جمعی از مردمان پرموی و ریش و بالباسهای بلند را دیدند که سرروی کتب عهد عتیق خم نموده و همینکه گروهی از پیروان رانزد خود یافتند سر را بلطف بلند کرده پرسیدند که برای چه بدانجا پناه برده اند مردم جرأت و جسارت کردند و دردهای خود را بیان و بعرض رساندند که شخصی است روحانی در همه جا میگردد صحبتهای آسمانی میکند و ادّعا دارد که از برای نجات اسرائیل آمده است تکلیف ما چیست علمای دین بالبخند هائی آلوده بسرزنش دست بسر کتابی ضخیم نهاده فرمودند این کتاب خداست در این کتاب — نوشته شده است که موعود ما بایستی بر تخت سلیمان جالس شود شمشیرد او را بدست بگیرد مجالسین او ملائک آسمانی باشند و قدرتهای او مافوق قوای زمین و آسمان است حال درست بپرسشهای ما جواب دهید این مرد که میگوئید کجانشسته است جواب دادند بیشتر در گوشه کوچه ها و باروی تپه ها و دریا بانها زبرد رختها می نشیند خوب می بینید که این برخلاف کتاب خداست که میفرماید باید بر تخت سلیمان جالس باشد درست بگوئید به بینیم چه در دست دارد ؟

— هیچ الاّیک تکه نی و یا چوب •

— اینهم مخالف کتاب خداست زیرا اینجا نوشته که شمشیرد او را باید حمل نماید حال بگوئید به بینیم که چه کسانی با او محشورند •

— چند نفر با جگیر — قمار باز — ماهیگیر — فقیر روزنی که او را در گناه گرفته اند •

— خوب فرزندان من بروید راحت باشید که حتماً این موعود ما نیست •
 با همین چند کلمه ملاحظه بفرمائید که چگونه نفوس عزیزیکه تجسس
 در آمدین می نمودند بالمره از تقرب به آستان حضرت مسیح محروم
 و ممنوع شدند و قربها تمام آن ملت را از ورود بخیمه محمود بازداشتند
 اینهم یکی از مراحل بسیار سخت امتحانات الهیه است که آیا مردم
 حق را بخود او میشناسند — آفتاب آمد دلیل آفتاب یا تکیه گاه ایمانی
 خود را بقضاوت و کلمات و امیال کسانی پایه گذاری مینمایند که جز
 هوی و هوس کاری در این جهان ندارند رفته رفته حضرت مسیح
 ملیح بروزی رسید که اراده فرمود همان دوازده نفر را آزمایش
 فرماید در صفحات قبل دیدیم که چگونه حضرت موسی بعد از اعزام
 عده ای از پیروان به اراضی مقدسه آرزو داشت که بشارتی عظیم
 آورند در این هنگام هم حضرت مسیح با این آزمایش آرزو داشت
 که حواریون حقیقت وجود مقدسش را ابلاغ بدارند و جواب صریح و
 قاطعی که با آن پاسخ اظهار ارشاد به ثمر رسد و جمیع دارای یک
 رأی و یک فکریک ایمان گردند لذا از آنها پرسیدند •
 — این مردم که در این دیار زیست می کنند درباره من چه عقیده
 دارند حواریون جوابهایی از این قبیل دادند — مردم میگویند
 آدم خوبی هستی — یکی از بزرگان دین میباشی — یکی از ^{لحین} اصحاب
 قومی — از این جوابها چندان مسرور نشدند زیرا میل و اراده داشتند
 که این حواریون معده و اقلاد دارای عقیده ای درست و صارم باشند
 و وحدت فکری پیدا کنند لذا با کمال تأکید پرسیدند — عقیده خود شما

درباره من چیست ؟

جمعاً ساکت ماندند آلهمان ماهیگیری سواد که بمحض رؤیت
چهره حق اورا شناخت از جای برخاست و باکمال قوت عرض کرد
— انت ابن الله الحی — تو پسر خدای زنده هستی آنچنان از
این جواب قلب مبارک از اطمینان و بهجت سرشار و مسرور گردید که
بحریبان بکمال کرامت بموج آمد و فرمود " انت الصخره وعلیک ابنی
کنیستی " پطرس ماهیگیرا فرمود ندکه صخره ایست و برآن صخره
کنیسه خود را برپای خواهند داشت با این کلام مرکز عهد خود را—
معرفی فرمود فی الحقیقه با این جواب مملوا زعنایت و این تعیین
و تصریح رسالت آن وجود مقدس با ثمار موده فائز شد این نمایش عظیم
تاریخی بنا بود که پرده از آن برگردد و جهانیان تماشا کنند و از حواد
غریبه و سوانح غیر منتظره پند ها گیرند و در ایمان خود کامل تر گردند
و کاری کنند که در صراط مستقیم ایمان بمانند و از امتحانات پیمان—
نلغزند و همواره با تمسک به اذیال مرکز عهد و میثاق پایدار و خوشدل
زیست نمایند •

حضرت مسیح و دوازده حواری قصد آن فرمود ندکه شب آخر
را با هم شام صرف نمایند و این شام همان است که به "عشاء ربانی"
معروف است در یکی از کوچه های قدس خانه ایست که دارای غرفه
ایست در طبقه ثانی در این غرفه میزی آراستند حضرت مسیح در وسط
جلوس فرمود ندشش نفر دست راست و بقیه دست چپ جای گرفتند
هنوز شام آغاز نشده بود که حضرت فرمود ند فردا یکی ازدوازده نفر

بایشان خیانت خواهد ورزید طوفان امتحان آنقدر شدید بود که کل هراسناک و متحیر شده در حورحزن فرورفتند هر فردی گمان میبرد که او خائن خواهد شد تا آنکه صبرشان بانتهی رسید و تلمیذ محبوب یوحنا عرض کرد کی خائن خواهد بود — فرمودند که لقمه خودشان را در شور با فرومی برند بد هان هر کس بردند اوست که خیانت خواهد کرد و چیزی نگذشت که یهود ای اسخریوطی لقمه معهود را بلعید •

امتحان یکنوع و د نوع نیست باقسام گوناگون ظاهر میشود شب هنگام فرمودند که در باغی نزدیک قدس میروند و آهنگ آن فرموده اند در آن شب پراسرار را با پد رآسمانی برازونیاز پیرد ازند و خواهش کردند که حواریون نیز در گوشه ای از باغ شب زنده دار همانند حضرت مسیح بمقر خود رفته زانوزند و چون پاسی از شب گذشت بسراغ تلامذه خود رفتند همه را در خواب یافتند با حسرت زیادی آنان را بیدار — فرمودند خاطر مبارکشان البته بسیار هزین شده که از تمام ساکنین کره ارض فقط دوازده نفر بایشان گرویده اند و اینان ساعتی چند را نتوانستند تحمل بیداری نمایند این حادثه را با ظاهر حور حضرت بهاء الله مقایسه فرمائید که در طول حیات مبارک هزاران افراد مؤمن و ارسته و موقن جانها برایگان در سبیل محبوب امکان فدا نمودند •

مردمان چون از پیشرفت رسالت حضرت مسیح بخود لرزیدند به اغوای بزرگان دین بد ریار حاکم رومی شتافتند و زبان بشکوه و

شکایت و افتراگشودند و آنحضرت را مخرب دین و کشور معرفی کردند
 و با صراوت و ابرام بوالی پایتخت امر را مشتبّه ساختند که آن مظلوم
 قیام بدشمنی امپراطور روم نموده است و شنیدن این گزافه گوئیها
 فرماندار را واهمه فرا گرفت لذا کسان خود را فرستاد تا آن شخصی
 که با اسم مسیح معلوم و معروف است نزد او آورند سر بازان در شهرها
 و دهکده‌ها پراکنده شدند عاقبت نتوانستند این کسی را که ادعای
 پیمبری دارد پیدا کنند •

اینجاست که تیره باد حوادث و امتحان از هر جهت می‌وزد و
 آنچه در نهاد افراد پنهان مانده بحرکت می‌آید برخی را با عظم
 مقامات ثبوت و رسوخ و مردی و مردانگی مینشانند و در بعضی آتش
 آرزوهای پست دنیا طلبی و کفر را دامن میزند خوشحال مردمانیکه
 در اثر دعا و توجّه خویشان را از تلقینات نفس آتشین محفوظ دارند و
 تصرّح نمایند که در این راه پراز خون و خار رستگارمانند حال درست در
 این حادثه وقت فرمائید فرماندار بیت المقدس و پانمایندۀ امپراطوری
 روم سر بازانی را ما مورمینمایند که بروند و همه جا را بگردند و آنکسی که خود
 را مسیح و پیغمبر خدا میداند اسیر نمایند و او را به ادگاه کشانند این حاد^{ثه}
 آنقدر کوچک است که در تاریخ جهان ناچیز و غیر قابل ذکر است اما
 آنچنان اسراری در آن نهفته است که باید در هر یک تفکر نمائیم اولاً
 حضرت مسیح آنقدر غیر معروف و نامعلوم بودند که باید عده‌ای از
 سر بازان در پی ایشان بگردند و ثانیاً چون سر بازان او را نمیشناختند
 دستگیری او سخت شد اعلان کردند که هر کس آنوجود عزیز را نشان

دهد سی پاره نقره باوجائزه خواهند داد آیاتصور میکنید یکی
ازبزهکاران وبادشمنان وپاکسی ازممرهٔ بدکاران آن وجود مقدّس
را به سپاه دشمن معرفی نمود — خیراین یکی ازمظاهرسیار
عجیب امتحانات الهیه است که چگونه سی پاره نقره که مبلغی
بسیارناچیزاست فردی راچنان به آزد چارمیسازد که جوهرهستی
را بدست دژخیمان می سپرد پس که بود که اورا بدشمنان نشان
داد و چگونه این عمل را بانجام رسانید این شخص نامعلومی نبود
یکی از حواریون که اعظم ازکل ورثیس و خزانه دار آن گروه بود نزد —
سربازان رفت و خبر داد که درسراهمیایستد و چون او و حواریونش
از آنجا گذشتند میروید یکی از آنان را میبوسد آنرا که میبوسد مسیح است
و قرار گذاردند بعد از این عمل سی پاره نقره دریافت خواهد داشت
سحان الله چه میشود که آدمی تا این حد به پستی گراید بر راستی
این از غم انگیزترین داستانهای جهان است شخصی که به آقا و
مولی و پیمبر عهد خود مومن است برای سی پاره نقره در مغز و قلب
او چه میگذرد که با سربازان قرار میگذارد و میگوید هر وقت او پیروانش
از این راه آمدند من یکی از آنان را میبوسم و اوست مطلوب شما بره
از زمان گذشت و حواریون در پی حضرت مسیح خرامان خرامان —
آمدند یهود اجلور رفت و استدعا کرد که چهره مبارک حضرت
مسیح را ببوسد قبول فرمودند و بمحض آنکه یهود ابران چهره نورا —
بوسه زد سربازان شتافتند آن وجود عزیز را با خفت و خواری بیشمار
به نزد فرماندار بردند • بوسهٔ یهودا در تاریخ هنرواد بیات و دین

بمهرابدی (بوسهٔ خیانت) ختام یافته است.

چون بدین طریق آن مه تابان رادروای ابرهای بلایافتند بسوی مقرماند ارکشان کشان بردند مردم آن شهر از نائت چیزی فروگذار نکردند آنچه ناسزا بود چون باران بر سر او ریختند و هر حرکت زشت و ناپسندی بود با تمسخر و استهزا بجا آوردند با مشیت بر پشت او میکوفتند و میگفتند اگر پیغمبر خدائی بگویی بود که مشیت بر پشتت نواخت لباس ارغوانی بر او پوشاندند که این ردای سلطنتت است تاج خار بر فتراکش نهادند و فریاد زدند اینهم افسر شاهنشاهی تو.

در آن ایام رسم بود که هر سال گناهکاری را میبخشیدند و از قید غل و زنجیر رهایی میدادند و از کنج زندان برونش میآوردند و از چنگ انتقام آزادش میساختند در آنسال یکی از بدترین دزدها و بزهکاران آن دیار را که بنام باراباس نامیده میشد با حضرت مسیح در برابر تودهٔ مردم آوردند و اعلان داشتند که یکی از این دو محکوم به رأی عمومی مردم بخشیده خواهد شد فرماندار رومی خیلی دلش میخواست که مسیح بخشیده شود ولی تمام یهود که در آن میدان جمع بودند فریاد برآوردند "باراباس" "دزد خطرناک و بدکار - بیبهارا بخشیدند و مسیح ملیح را گناهکار معرفی کردند چه میشود که قلوب مردمان تا این حد تیره و تاریک گردد چه روی میدهد که در چپه های روح بسته میشود و نه قلب بجنبش میآید نه روح لمعاً دارد انسان اسیر دست و فکر و اندیشه مردمانی معدود که دشمنان

رَبِّ وودند میگرد دهرسازی بززند توده ناس گوئی همه راهه نخ
 بسته اند و سرخ هادرد ست عالم بی تقوی است هر نوع کسه
 بخواهد حرکت میدهد تا مردم بر آن نوع متحرک شوند در این امتحان
 هم مردم شکست خوردند باراباس دزد خطرناک رارهائی دادند
 و نماینده خدا را بر فراز صلیب کشیدند پس چه توقعی از عنایات پرورد
 میداشتند • سایه تیره و تارا امتحان آنان رارهانی کرد هر جا میرفتند
 در پی آنان سایه امتحان در حرکت بود تمام آن جمعیت ها و ازدحام
 منحصر و محدود شد به سه نفر در بین آن سه نفر هم امتحان رخ بنمود
 یعنی سه صلیب افراشته بودند حضرت مسیح در وسط و دو گناهکار
 مشهور در طرف آن وجود مقدس مقصود اینست که حتی در تنگنای
 هستی بین سه نفر که در بالای چوبه دار جان می کنند تا آخرین
 نفس امتحان بد نبال آنان رفت و دست بردار نماند یکی از آن دو —
 جنایت کار زبان بزشنگوئی و طعن گشود و حضرت مسیح راهه باد سرزنش
 گرفت دیگری که در آن سوی حضرت بود بانگ بر آورد چرا زبانت
 رانی بندی معلوم است که این بیگناه است و من و تو گناهکاریم
 این بگفت و دل رنجوران مظلوم را چنان شاد نمود که روباو کرده —
 فرمودند — در روز قیامت تو با من خواهی بود •

پیشوایان ادیان تا میتوانند چشم و گوش پیروان خود را بسته میدارند
 که از پای منبر و مسند خطابه بجهات دیگر نیروند بنفحات خوش گلهای
 حقائق مشام جان معطر نسازند مظاهر ظهور را نشناسند و دائماً —
 " محاضر مسحور " اسیر و محصور بمانند و گوش بفرمان اینان بدهند

و در طول زندگانی چشم بسته و گوش بسته چون بهائم روز را شب و
 شب را بروز آرند اگر این سم مهلك القات ناروان باشد چگونه ممکن
 است در این سوانح سترك روزگار بناء انسان مست و مخمور و كمر
 و كور بمانند و خورشیدهای طالع و ماههای فروزان و ستاره های
 درخشان آسمانهای ادیان الهی را نبینند • براهل بهاست که
 از آغاز زندگی کودکان خود را بر موز حوادث ادیان آگاه فرمایند
 تا با قلبی روشن و ضمیری پاک و چشمی بینا و گوش شنوا چنان مبعو
 و محشور گردند که کل را خورشیدهای حقیقت شناسند و مهر و محبت
 جمیع پیمبران الهی را در دل بگیرند پیروان کلیه شرایع را دوست
 بدانند هرگز گرد هوی و هوس نروند و به گرد و خاک تعصب جاهلیه
 قلب های تابناک خود را زنگارند و تیره و تار نسازند روی از آفتاب
 حقیقت برنتابند بی بند و بار باریابند متمسک گردند نه متعصب
 معتدل و با حکمت بمانند نه متجاسری ادب (خدا یا اعتدالی بخش)
 باز برگردیم بهمان روز که سه نفر بر تپه ای نزدیک بیت المقدس بر
 فراز صلیب بودند آفتاب آنروز هم غروب کرد ولی از روز بعد لمعانی
 دیگر گرفت و دست تقدیر مسیر کسانیرا که در این بیدای بیکران
 بشادای و سرور نشستند و طبل فتح نواختند و آهنگ اهدایت سرودند
 بالمره تبدیل نمود جمیع راد رسرا شیبی روزگار آورد و هفتاد سال
 بیشتر نگذشت که طوفان از آسمان قضا برخاست و ساکنین آن دیار
 را چون گرد و غبار از جای برکنند و در تمام جهان پراکنده و زمین گیر
 و اسیر فرمود تا آنچه خداوند بحضرت ابراهیم فرموده بود تحقق

گیرد که اولاً دتر از زیاد و مانند ریگ بیابان میسازم ولی آن کس که سی پاره نقره گرفت و مولای خود را فروخت کجارت وجه بر سرش آمد آنچه او کرد و هر چه بر سرش آمد از معضلات مسائل حیاتی است روز بعد از شهادت نزدیک قدس خود را کشت و سی پاره نقره روی زمین ریخته چون چشمهای دریده سی غریت گمراهی براو مینگریستند و از جای تکان نمیخوردند احدی نزدیک بدان صحنه نشد حتی کنیسه این مبلغ پول را قبول نکرد ولی دستور دادند که با همان سی پاره همان تکه زمینی را که یهودا آنجا شکم خود را پاره کرد بخرند و مدفنی برای عزبا سازند و تا بحال به (حقل الدّم) یعنی (زمین خون) نامیده میشود که خون بیگناهی شخص عاصی را از زیر زمین ندایم کند .

از پیچ و خم کوههای سرسخت وقایع تاریخی که بگذیم میرسیم به نقطه ای که صحرای پهناور عربستان در برابر چشم گسترده میگردد ریگها در تابش آفتاب میدرخشند و در آن سرزمین نه آبی است و نه آبادی و نه گلبنک مسلمانان ناگهان طوفانی روحانی روی — میدهد و گرد و خاک حوادث و امتحانات و افتتاحات چنان آفاق را میگیرد که اگر با توجهات قلبیه و کسب فیض از آستان حضرت رب البریه بدان سوانح ننگریم مسلماً در چاه و پیل سوء قضاوت افتیم و هرگز خورشید تابان حقیقت رانه بینیم چنانچه صد هاتاریخ نویسن از بلاد غرب در این چاهها فرورفتند و نه فقط شمس جمال محمدی را شناختند و قمرولایت ران دیده انگاشتند بلکه تا خامه شان در حرکت

بود خیالات خام تحویل خاص و عام دادند و چنان گرد و خاک شک و ریب بروجہ حقائق امور ریختند که این پرده های اوہام جزوقوہ نافذہ قلم ربّ الا نام مرتفع نگردید درست ملاحظہ فرمائید کسانیکہ در غرب ہر وقت میخواستند در بارہ شرق جزوہ ای و پاکتہی نویسند از ہمان کتب مندرسہ قدیمہ نسخہ میکردند و طبقاتی جدید ہر گل و لای قدیم میکشیدند و کار را در شوارتری ساختند حال در اثر ایمان حضرت بہاء اللہ اول قدمی کہ یاران ہر میدارند و بزرگترین نہال آرزوی کہ در دل میکارند اینست کہ سرگذشت حضرت رسول اکرم را درست و صحیح بدانند قرآن را از روی ترجمہ های دقیق مطالعہ فرمایند چقد آرزو دارند کہ فارسی و عربی بیاموزند تا بہ آیات و آثار الہیہ کمال اطلاع را بیابند و از این سرچشمہ زندگی ابدی جرعہ آ چند بیاشامند کہ در میدانہای خدمت مردانہ و مستانہ قیام فرمایند در تمام مدارس تا بہستانہ بہائی و مجالس محاورہ و تکمیلی غالباً یکی از مواجہتہ تحصیل قرآن مجید و کلمات گہر بار شاہ مردان حضرت علی ابن ابیطالب است در حفلات دعا و مناجات و راز و نیاز در مشارق اذکار تلاوت آیات الہیہ از جمیع کتب سماویہ است معلوم است کہ چنین تربیتی و چنین اعتلای روحی متبحرین بزرگ ہر جود میاورد کہ با مذاقہ در الواح بزودی پرده آرزوی خرابکار بہای دشمنان دین و ملت بردارند و شمس حقیقی را کہ از افق خطہ عربستان کشف نقاب فرمودند بد رستی و راستی بشناسند و بدانند کہ از کودکی جبینش بانوار جلال روشن ہودہ است آنانکہ چشم حقیقت بین

داشتند در ناصیه اش آثار مجد و عظمت دیرینه مشاهده مینمودند
 چون در سن صباوت در نصب حجرالاسود بر زاویه کعبه درایتی
 بخرج دادند که جنگ عظیمی را باین حدت فکرو شدت ذکا^د بر
 طرف فرمودند آنانکه چشم دلشان باز بود لبخند شکرگزاری و خوشنوی
 زدند که چنین لطیفه بدیعه خلقتی بسرزمین آنان بدست بخشش
 یزدان عنایت گشته ولی اسفا چون هنگام آن رسید که رفته رفته
 برقع ازوجه منبر بردارند ساکنین شهر و کوی ایشان و بستگان و خویشا^{وندان}
 لباس انکار در بر کردند و اسلحه اعتراض بر خود بستند * همینکه پرده
 از خسار آسمانی تماما گرفته شد درخشش و لمعانی فرمودند که هم
 میهنان آن مه تابان کور و نابینا گشتند و چندان بی حس ماندند که
 حتی از نعمت گرمی خورشید تابان بی بهره و نصیب شدند بر
 وجود مبارکش چنان شکنجه ای رواداشتند که ناله از جگر گاه سرور
 انبیاء بلند شد که خدایار روزگار را بسیار تلخ و ناگوار ساخته اند
 ندای مهیمن الهی رسید تا نقبی بساز و در زمین فرور و بواند بانی
 مهیاکن تا بر فراز آسمان آئی ولی رحم دلهای پرکنیه را نگرفت
 سرانجام کار را بجائی رساندند که فرمود هیچ بیمبری چون وجود
 مقدّسش رنج و مشقت ندید خاکستر داغ بر سر صاحب براق ریختند
 تیغ و خار مغیلان در راهش افشاندند راه رزق و روزی را بوجه مبارک
 او و خانواده و پیروانش بستند و آنچنان جمیع ابواب راحت را سدّ
 کردند که حضرت و پیروانش سه سال تمام بکمال سختی در درّه ای
 شب را بروز و روز را شب آوردند *

حال ملاحظه در نیروهای نهانی خداوند فرمائید چون
 نزدیکان دور شدند و وره‌ها را حیّ قدیره غدیر رحمت نزدیک فرمود
 قبل از بعثت رسول الله شخصی را می بینیم که از کناره های
 خلیج فارس ناگهان دلش باهتزاز بدیع زنده میگردد و پراه میا
 فند
 ده به ده شهر به شهر و کشور بکشور را زیر پا مینهد در نزد هر عالمی و
 فاضلی شاگردی مینماید در جلسه هر مبشری بندگی میکند بسی
 مکیان خفته در بطحاء و سلمان پارسی با چشمهای بینا و دلی بیدار
 بدان درجه از ایمان و بلندی پایه در عبودیت میرسد که بر کرسی
 — السلمان منا اهل البیت — جالس میشود چه شد که سلمان از نقطه
 ای
 بسیار دور و عطر گل محمدی را که در بوستان بطحاء روئیده بود شمید
 و برای وصول بدان بهشت برین ریگهای هامون را پرند و پرنیان
 دید و آمد و آمد تا بهارگاه حضرت رخصت و ورود یافت ولی ابوالحکم
 که اشهر علمای آن دیار بود و بعزت و شرافت خویشاوندی امتیاز
 داشت علم دشمنی بر افراخت و بمخالفتی که بزه‌رکینه تیزی و —
 حسادت و خونخواری ممزوج بود قیام نمود که در هر آن چون وحش
 بیابان دهان باز میکرد و شعله کین بروجه رسول رب العالمین
 میپاشید امواج خشم و حسد چنان در کالبدش بجوش و خروش آمده که
 بر خود میلرزید و در سراسر وجودش جز نار نفس چیز دیگری نبود آیا چه
 میشود که نزدیکان اینقدر محروم و مهجور میمانند و در این کوری روحانی
 قصدی و نیتی در زندگانی نمی‌بایند جز نیستی و نابودی هم میهن
 خود چرا برای اینکه خداوند زمین و آسمان او را برگزیده و مأمور احیای

مردگان فراش غفلت فرموده است این هم براستی از چشم
 بندیهای شگرف روزگارا است • نه تنها سلمان براهه گلستان
 حضرت جانان جان تازه یافت و بسوی عربستان شتافت بسیار—
 نفوس دیگر نیز بود ندکه از انکاف جهان بدان سرزمین روی آوردند
 حسن زبصره بلال از حبش صهیب از شام سلمان از پارس ابان از روم
 از صحرا و اویس قرن از یمن هر یک مردانه عاشقانه و مستانه قیام نمود
 ندای حق را لبیک گفتند تحمل هر درد و رنجی را کردند اینان در
 گلستان ارم ایمان با گل روی محبوب بعشق و تغنی و بالا رفتن
 در معارج حکمت و معانی مأنوس و مترقی ماندند و آنانکه چون
 ابوالحکم بعلم و حکمت مغرور و صاحب جیوش و علم بودند گوئی درد و
 نهرسوزنده جحیم بسر میبردند و سبب این همه مصیبت و بلاکه برای
 بشیر ملاء علی آماده کردند محکوم گردیدند که تا ابد در قعر دوزخ
 گفتار و کردار خود بمانند و به آتش ندامت دائمی محصور و محسور و محسور
 بسر برند •

چه میشود که برخی اینگونه غلیل و رنجور میگرددند که حضرت
 رسالت پناهی در کتاب آسمانی خود از دست آنان مینالد و میفرماید
 خدا یا چشم دارند و نمی بینند — گوش دارند و نمیشنوند و دل دارند
 و ادراک نمیکنند •

توجه بدنی او گرد آوردن درهم و دینار و رفتن از بی لذات ظاهری
 چنان آنان را گرفته بود که از آن حضرت نخلستان می طلبیدند
 و باغهای مملو از میوه میخواستند ز روسیم توقع داشتند ابد آگوش

بکلمات آسمانی نמידادند هرکنمه ای از آن آیات در ظلمات
 مستولیة برجھان جهالت چون گوهرهای تابناک میدرخشید
 ولی آنان را دیده بینا نبود لذا اباد دشمنان آنحضرت شريك میشدند
 تا او را از بین ببرند سبحان الله چگونه مظاهراين اسما و صفات
 در هر ظهوری پدیدار میگرددند و بهمین اعمال فتنه انگیز نقد عمر
 را تلف می نمایند •

پیروان جمال قدم راست که مدآفه در سوانح عظیمه تاریخیه فرمایند
 تا براسراروقایعی که در این زمان روی میدهد آگهی یابند از
 هیچ گزندی آزرده نشوند؛ از هجوم قبایل و ملل نهراسند؛ از سنگهای
 منجنيق فلك بیم بدل راه ندهند؛ از نوشته ها و گفته ها و کردارهای
 ناپکاران خم برابر نیارند؛ کل را بقوت صبروایمان مقاومت فرمایند
 که صبح بیداری میآید دوران نزدیک میگرددند چشم ها باز میشود و
 آید روزیکه بیگانه آشنا شود و ظالمین دست از گناه بشویند و از کرده
 های گذشته پشیمان شوند و یاران الهی برارائک و سرمرمقا با یمن
 نشسته از مواجد الهیه لذتهای بی حد و حصر و نصیبهها برند الیس
 الصبح بقرب •

ت
 باری صحبت گرم جمال محمدی بود قدمی جلوتر رویم چون آنحضرت
 از این جهان سراسر در درونج رخت بر بسته بمعارج منیعۀ الهی
 و جایگاه رفیع خویش بازگشتند طوفان امتحانی وزید که در هیچ امر
 تا آن زمان روی نداده بود ده نفر از پیروان و نزدیکان و ابطال آن
 شریعت غراموعد بوعده لقای مبارک و سکونت ابدی در جنت علیا بود

حضرت امیر مومنان یکی از آنان است و به (عشره مبشره) مشهور گشتند بجای آنکه لب تشنه نزد ساقی کوثر زانوزند و از او جام تسلیت و قوت و هدایت بطلبند اکثر آنان راه نفس و هوای را پیش گرفتند و عهد و پیمان اشرف انبیاء را در هم شکستند یاران الهی در همین سانحه تدبیر نمایند چه شده که اکثر نفوس منتخبه با آنکه کراراً از لسان شکر بارش شنیده بودند که عهد و پیمان حبل بسیار متینی است که هرگز نباید گسیخته گردد ولی هنوز عرش مطهر را خاک نسپرده آنرا گسستند و بجای آنکه با قوه میثاق فائق بر آفاق گردند در پی هوی و هوس و نقشه های نفسانیه خود رفتند قدرت اهدیه شریعة الله را متزلزل ساختند و رفته رفته نتیجه آن شده که جسمی بی روح باقی ماند سپس در بین پیروان جنگها و زد و خورد های بی شمار روی داد صفحات تاریخ نشان میدهد که هر کس برخاست و بخود اجازه داد بهر نحو که بخواهد کلمة الله را تفسیر نماید و با این تفاسیر گوناگون هر یک گروهی از مؤمنین را از پی خود بردند چراغ عالمتاب عهد را خاموش و شمعهای خانگی خود را روشن داشتند در گردباد حوادث رحلت حضرت رسول اکرم که دیگر چشم چشم را نمیدید ظلمتی احاطه نمود که هر پستی هر خیز و جستی که میل داشت انجام میداد جامعه امریه یکمرتبه از هم پاشید زیرا عناصری چند از توجه بمركز امر منحرف شدند و در هوای نفس خود پراکنده گشتند و در نتیجه از سرقوه جاذبه مرکزیه که حافظ وحدت جامعه بود محروم گردیدند و اگر در این ظلمات حوادث فرصتی دست میداد

که تقرّب حضرت شیرمردان یا بند بکوه صبر و استقامتی میرسیدند که قلل شامخه اش را در راه و پای استقامتش را در کره ارض فرو برده صابراً و قوراً غم تنهائی و گوشه نشینی را تحمل میفرمودند اگر قوای زمین و آسمان گرد هم میآمدند که او را سرسوزنی از صراط — مستقیم عدل و نصف حرکت دهند جمعاً خرد و متلاشی میشدند و او همواره در ره عدل بانهایت هیمنه سالك میماند امیر مومنان جامع جمیع مزایای مردی و مردانگی، قدرت بازو و فصاحت لسان کلمات قصار خطب بیشمار فقر و بی اعتنائی بی بدیل یکتا و بیهمتاد در مدار خاص خود ستاره رهنمای آن دیار بودند آن وجود مقدّس در — صحراهایی که تپه های شن دائماً بوزیدن باد های امتحان بحرکت میآمد و از مکانی به مکان دیگر کشیده می شوند مانند جبلی راسخ ولن یتغیّر بماندند چون بازو میگشودند دشمنان چاره ای جز گریزند اشتند هر هنگام که زبان بنطق باز میکردند قلوب را در برابر عرش عظمت و جلال خداوند یکتا بزانوی خضوع میآوردند در سراسر خطّه عربستان مظهر لافتی الّاعلی گشتند و شمشیر عدلش بمقام لا سیف الّاذوالفقار واصل گردید ابناء زمان او نضخ و بلوغی نداشتند که تاب و طاقت آن عدالت صرفه الهیه را بیاورند انسان بالطبع مایل است راهی رود که در آن دچار مانع و سختی و شکنجه نگردد لذا حرکت در سبیلی که شاه مردان رسم کرده حتی مردمان این زمان نپسند تا چه رسد بدان روزگار که مردم تازه از دوره جاهلیت قد می خارج شده بودند دینی بی بند و بار میخواستند لذا در برابر

آن وجود مقدّس صف آرائی کردند شترسواربها نمودند قرآن ها
 برنیزه ها بالا بردند و دسیسه ها کردند که آن کوه را از جا بردارند
 هر قدر آن حضرت اندر زدادند و اندر فرمودند که در پناه ولایت عظمی
 آیند و سخنان آسمانی ایشان را آویزه گوش و زینت هوش نمایند و بقرآ
 ناطق سمع دل و جان را نزدیک آورند اثری نبخشید در برابر آن لسان
 گویا که ملهم بالهامات خدا و سرچشمه هدایت کبری بود شمشیری
 زبان را برون کشیدند و بفرق آن مظلوم فرود آوردند چون این فرق
 شکافته شد شکاف جبران ناپذیری در شریعه الله روی داد که
 هزاران قلم باید شرح خون ریزی های بعد از آنرا بنویسند همینکه
 آن مرغ ناطقه بخاک و خون طیبید حسن محبتی راه سوده الماس
 شهید نمودند و از آن پس میرسیم به اعظم نمایش قدرت و شهامت
 و استقامت در تاریخ آن ایام یعنی داستان شهادت حضرت
 حسین که بحری استزخار و در عمق آن شهادت ها و قربانیاود ریدر
 جواهر و جوری و لای درخشانی می یابیم که الی الابد
 درد لها عزیزند و مؤثر و چشمها بر کربت و مصیبات وارده بر آنان گریان
 می مانند داستان شهادت حضرت حسین در ادوار گذشته بسیار
 بلند است از سوانح زندگانی آن راد مرد آسمانی که چون خورشید
 از افق مردانگی و پایداری الی الابد می تابد حال شمه ای بیان
 میگرد که ان شاء الله سبب تذکّر نفوس و بیداری وجدانها شود از —
 جهان هزل و مجازدوری جویند حضرت امام حسین از مدینه با
 معدودی از پیروان حرکت فرمودند و صحراها را پیمودند بسر منزل —

شهادت کبری رسیدند خیمه ها در دشت کربلا برافراختند در آنجا چشم بر آسمان دوخته در انتظار فرود آمدن سهام بالا زابره های قضا و آسمان قدر مستقر گردیدند لشگر جراری که صد ها برابر مظلومان روزگار بودند در برابرشان صف آرائی کردند و چون گرگان خونخوار آهوان بر وحدت ترا احاطه نمودند لحظه ای که پیکار آغاز شد یکی از سربازان کفایتیری بسوی آن حضرت انداخت با شوق و ذوق و با غروری مفرط فریادی از حسیض نفس وهوی برآورد که به این سعد خبرد هید من اول کسی بودم که تیر بسوی حسین انداختم ملاحظه درد نائت و تیرگی روح این فرد آدمی فرمائید که بچه درجه ای از حیوانیت فرورفته که فخر و شرف خود را در این میدانده که سینه نوه رسول الله را بشکافد با رزوی آنکه تقرب بدرگاه گرگی خونخوار یابد و از او قباورد او زمدح و ثنا بطلد آیا برای نزدیکی به گرگی درنده فردی از افراد انسانی آنقدر پستی میجوید که سینه صاحب عالم را

پاره پاره سازد •

ابدأ از این امور تعجب نفرمائید زیرا چون حبل پیمان گسیخته شد هر کسی بر کرسی خود رائی می نشیند و هر چه کند و بگوید آنرا از اعظم ثوابها و احسن گفتارها می شمارد •

عهد و میثاق در باق همه دردهای روحانی است معجونی است که روح را اعتلا میبخشد قوت و قدرت و وفاداری میدهد و سدای است که نمیگذارد مؤمنین ثابتین دروغ زدن — چاپلوسی — تهمت — افترا و جاه طلبی راهد ف زندگی سازند عهد الهی آنها را از فرورفتن

درجیفه گنبدیده دنیاویستیهای عالم طبیعت مصون میفرماید
 واین نیروی میثاق چون قوه جاذبه زمین دائمی وابدی است
 درضمن مطالعه این اوراق وقایع گذشته را باحوادث خطیره
 ظهور حضرت ربّ اعلی وجمال قدم وعهد و میثاق این امر اعظم
 مقایسه نمائیم خواهیم دید که پیمان شکنان از زمره مردمانی هستند
 که میخواهند پنبه زار را با آتش آرتوامهدارند و این محال است مظاهر
 اینگونه نفوس را در جمیع ادوار الهیه می بینیم و هر قدر در علل سقوط
 روحانی این سفله مردمان بیشتر دقت کنیم به عظمت و جلال و نفوذ
 عهد و میثاق خداوند عالمیان آگاه تر میگردیم و رفته رفته دلها خسته
 این اعظم عطیه الهی یعنی پیمان رحمانی خواهیم شد حال باز
 گردش تاریخی را با قدمی راسخ و قلبی بیدار ادامه دهیم تا
 با سراری بیشتر اگاهی یا بیم و در سهیل عهد الهی دائماً ابداً سرمداً
 استوار بمانیم *

بعد از پیکار و از دست دادن رجالیکه در صف حضرت امام
 حسین بودند نوبت بخود آنحضرت رسید آنقدر آن تن نازنین را با
 نیزه و شمشیر مجروح کردند که بر زمین افتادند در این هنگام فرمانده
 سپاه داوطلبی خواست که قدم جلو گذارد و سر مبارک حسین را از
 تن جدا سازد در حضرت حسین که دیگر رمقی نمانده بود از رجال
 عائله مقدّسه جز امام زین العابدین دیگر کسی وجود نداشت چرا
 در برابر ساطع ظاهرات خاندان حضرت حسین که در خیمه های خود
 بمنتهی درجه ای که آدمی بتواند در درونج بهر د مبتلا بود

میخواستند سرمان حسین را جدا سازند چقد رگل ولای خشم
 و کینه و حسد اعماق آن دلها را گرفته بود که به چنین کرداری مملو
 از نائت جسارت و رزند میدانید چرا اینهم یکی دیگر از بازیهای —
 روزگار و نشانهای فرورفتن انسان در پست ترین ورطه خود خواهی
 و آزاست ابن سعد میخواست که سر مبارک راهدیه برای یزید بفرستد
 و نام و نشان بگیرد و لبخند رضایت بیدوره شهرت و بزرگی پوید آنکسی
 که حضرت بدیع را آنقدر داغ زد و بالاخره سر مبارکش را با فرو کوفتن
 بی دربی قنداقه تفتنگ متلاشی کرد میدانید چه امیدی ای —
 د نائتهاورذ التها و ظلمهارا روا داشت آرزویش این بود که ناصرالدین
 شاه حتی ناسزائی از روی محبت با او بگوید بلی این ظالم پست ترا زگرگ
 درنده يك سرداری از ناصرالدین شاه انعام گرفت و بس *

برگردیم باصل مطلب در گروه سربازان ابن سعد مردی بود
 که بظا هرروزه اش مد اوم بود هرگز نمازش قطع نمیشد و ناله صلوة نیمه
 شبش بگوش همه میرسید در کوچه و بازار که میگذشت آنقدر دلش رحیم
 و نازک بود که خم میشد و تیغ و خار را گرد میآورد که مهاد ابپای مؤمنی
 بخلد یاد دارید که ابن سعد د او طلب خواست که کسی بیاید و سر
 حسین مظلوم را جدا کند چند تن نزدیک بهیکل مبارک شدند ولی
 از رعب و هیبت آن جسد بخاک و خون ظپیده دست بر صورت نهادند —
 بمحل خود برگشتند میدانید بالاخره چه کسی نزدیک آمد و باکمال
 غرور و افتخار شمشیر را بر فراز آسمان برد و فریاد برآورد من سر حسین
 را جدا میکنم این همان مردی بود که نمازش قطع نمیشد این همان

شمرتهاکاری است که در تمام ادوار بعنوان قساوت و سنگدلی یاد میشود و مورد لعن دوست و بیگانه است همین مرد نماز خوانیکه در انظار مردم نمیخواست خاری بهائی رود آمد و با اقلای هشت ^{بت} ضر آن راس مظهر را جدا کرد بعد زینت سنان نمود ندکه بانهایت سرور و شادمانی و طبل فتح و ظفر و پرچمهای بزرگی و علویت با بسیاری سرهای دیگر بکوفه و محضر گرگی خوانخواستار ترا خود بهرند و سنگدلی را با اسم این زیاد از خود شاد و مسرور و ممنون سازند ولی خاندان رسول ^ل اللهد رزنجیرا سارت می کشند و مورد طعن مردم مان قرار گذارد ندکه با چشم خود سرهای عزیزان شان را بر بالای نیزه ها به بینند و بهر حکایتی و روایتی و افترا و تهمتگی گوش دهند و ندان روی جگر گذارند و سبیل پر خون و خار عشق و ایمان و دلدادگی و پایداری را بکمال سر بلندی و افتخار به پیمایند •

در هر عهد و زمان از اینگونه مردمان با چهره های عوس پیمان خدا را میشکنند لذا دیگر از آنان توقعی ندارند از مقام بزرگ انسانیت — هبوط مینمایند و چون حیوانات درنده در روی زمین زندگانی مملو از شهوات خود را ادامه میدهند احبای الهی هرگز در دل و جان نهراسند و دست از دامان مرکز پیمان برند و لو آنکه حظا ثر قدس را خراب نمایند خانه های یاران را ویران سازند مال و هستی را — بغارت بهرند کودکان مظلوم را در مدارس بدون دلیل و برهان ناسزا گویند و با چکهای آبدار چهره هاشان را خونین سازند و در رکوبه ها و بازارها با کمربندها آنان را بزنند و با چوب سروشانه شان را نوازش

د هند ومد ارسشان را بکلی به بندند هر چند این حوادث بصورت ظاهر سختوناگوارواستقامت در زیر این فشار بسی دشوار است باید بدانیم که اینگونه سوانح کفهای میباشند که بر سطح دریا ظاهر گشته باندک پایدار^{ری} وسطوتی بالکل محو و متلاشی گردند یاد آوریم لداری وقوت ایمانی گذشتگان را که چگونه ایشان را بیدریغ از زیر تیغ میگذرانند و قاتلین جشنها می گرفتند و در بازارها چراغانیها میکردند و بزرگان شهر بسور و سرور می نشستند اولاد و بستگان شهدار را مجبور میکردند که شربت و شیرینی بقاتلین دهند و اگر کودکی در فراق پدر قطره اشکی میریخت سنگ و چوب و دگنک بود که بر او مینواختند این آثار و علائم قدرت و سیطره و غلبه امر الهی است تایاران خدا امتحان شوند و بکمال فخر و سرور بر مائده آسمانی به نشینند و عهد شکنها خارج از مادی الهی چون مگس دست حسرت بر سر زنند *

پس از شهادت حضرت حسین نیزه ها را بر سرهای شهدا آراستند وزن و بچه و بازماندگان را به طنابها بستند و کشان کشان بشهر کوفه بردند مجلس ابن زیا دعجیب محشری بود ساکنین شهر برای عرض تبریک و چایپلوس وارد شدند و خوب دقت میکردند که این زیاد از ورود آنان و شرکت ایشان در آن جشن و سرور خبر داشته باشد سر مبارک حضرت حسین را در برابر آن سیه دل گذاردند و آن نامرد سیه روی سیه روزگار سیه بخت عصای خود را بلند کرد و مرتب بر چهره آن مظلوم مینواخت و در همین زاویه کوچک تاریخ نکاتی است میکوشیم که پرده از روی آن برداریم تا بحجائب روان انسانی بیشتر مطلع

گردیم •

در آن جمع مردمانی و علمائی و فقهای جالس بود ند که تمام قرآن را از بر می خواندند هر جا که حضور داشتند در سر موعد معین بنماز بر میخاستند صوت تسبیح آنان قطع نمیشد اینها با چشم خود اسارت خاندان پیغمبر را دیدند رأس مطهر حسین را مشاهده کردند که چگونه در برابر بن زیاد گذاردند ولی احدی از ایشان زبان نگشود که اقلأً بکلامی ابن زیاد راهشدارد هد که این رأس نورانی نوردیده رسول الله است همه در خواب غفلت فرورفته و جز سفره مهنا و جشن و سرور مهیا از عمر چیز دیگری نمی طلبیدند همچنان تماشا میکردند که مرتب عصای فرمانده بر رأس مبارک فرود میآمد فقط یک نفر بانگ برآورد که خود دیدم رسول الله این چهره را با بوسه های مبارک برکت فرمود — ولی اسفا این صدا هم مانند سنگی که بر سطح دریای مواجی خورده فوراً فرورفت و در فباد های تملق و چاپلوسی غرق شد احدی اعتنا نوزید سر ظهر که شد همان مردمان نماز برخاستند گوئی که اهدأ امری روی نداده بود اهل و عیال — مظلوم عالم را ندیدند و بر حال تباه ایشان بهیچوجه توجهی ننمودند •

همان مردمان دو طرف خیابان ایستاده دیدند که سرهای مبارک را از بین النهرین بشام بردند همه ایستادند نگاهی کردند و بعد رفتند در منازل خود بخورد و خواب بدون آنکه نیشی از وجدان — دریافت دارند بخوشی و شادمانی پرداختند و شب را بروزد یگر آوردند

آبادراین حوادث بیاد حادثه عظیم نیریزمی افتیم که سرهای شهدای آن سرزمین را نیز بر بالای نیزه ها بردند و بازماندگان یاران الهی را با لباسهای پاره پاره بر هرچه بود سوار کردند و بسوی شیراز کشیدند خدا میداند که چه بلاها و سختی ها و اهانت ها که بر هر یک وارد آوردند یاد آوری و مقایسه این سوانح با وقایع گذشته بسیار مفید است که از هیچ حادثه ای لطمه روحی نخوریم ورنجور نشویم ره نو میدی نهوئیم ونگوئیم چرا این امور در امر مبارک واقع شده است اینها از نتایج طغیان نفوس است بر ضد عهد و پیمان شریعت خود هر هنگام که پیروان شرائع الهیه از اسرار این قوه جاذبه خفیه سربه یعنی پیمان حضرت و حمن غافل گردند البته اعتدال راز دست میدهند هر حرکتی بنمایند زشت و وقیح است برخلاف اراده الله است بر ضد سعادت ابناء آدم است لذا کل محکوم به فنا و نیستی است یاران الهی این نعمت پیمان را ابدی بدانند در هر روز به ساختن شاکر و وفا دار بمانند در سراسر کور الهی این جاذبه پیمان اعتدال و درستی و زیبایی جمیع اقدامات افراد و مؤسسات الهی می بخشند بدانیم که این نعمت ابدی است سرمدی است و نفوذ در جمیع زوایای حیات احبای الهی دارد (حمد آل من صان هیکل امره بدرع الميثاق) حفظ وصیانت جامعه از ناقضین و

بیوفایان

برای شکافتن این مسئله بخرنج روحانی باردگر برگردیم

بعالم وجود که میفرمایند آنرا بتربیت انسان گماشته اند حوادثی در این جهان هستی روی مبد دهد که اگر درست موشکافی گردد در حلی بدست می آید که غوامض مسائل روحانی را درک نمائیم مثلاً ملاحظه بفرمائید کشورهای هستند که ثروتشان در جنگلهای بی انتهای سرو و کاج است مناظری زیبا تر و خوش نعترا از این جنگلها نیست که در سواحل رودخانه های بزرگ آرمیده اند • سروها و کاجها سبز و خرم و شادابند و سررا آنقدر بالا میبرند که گوئی وقتی در نسائم سحری بحرکت می آیند و میرقصند آسمانها را می رویند بر لب جویبارها ایستاده هیکل زیبای خود را در آب زلال تماشا میکنند و بخود می نازند و در آن چمنها بنهایت سربلندی میبالند و لوسی ناگهان در این جنگل بی پایان سروی را می بینند که از سرتابن — زرد و خشکیده است و صاحبان جنگلها و نگاهبانان این ثروتها ی طبیعت فوری آن سرو زرد روی را از ریشه در آورده و در گوشه ای — انداخته و زود میسوزند — چرا این سرو زرد میشود و بچه علت آنرا ریشه کن میکنند و چرا آنرا در آتش می افکنند • اگر جوانی ناشی و جاهل و بی خبر از اسرار این جهان زیبائی و خرمی و طرز نگاهداری این ثروتها ی بیکران از آنجا بگذرد و جنگل بان بگوید چه عیب و علت دارد اگر آن سرو زرد رورانیزد رکنار جویبار نگاهدارید — گمان نمیکنید در این همه سبزی این زردی هم خود سهمی در زیبائی دارد — بگذارید بجای خود بماند در هوای آزاد تنفس کند و از آب جویبار بنوشد •

نگاهبان جنگل که فی الحقیقه پزشک این جنگل و درکار خود
 مجرب است در پاسخ این جوان جاهل بی تجربه که اسیر خیال
 وهوس و هوای خود هست میفرماید — ای آقای عزیز من شما
 رهگذری بیش نیستید و از فنون جنگل داری خبری ندارید یکی
 در روز تماشای کنید و میروید و ابد آدر باره بهبودی این جنگل و جمال
 و کمالش و رشد و نمایش سهمی ندارید و در صورت ضرورت زبان دل شما
 نمیسوزد این منم که شب و روز خود را وقف حفظ و نگاهبانی ایمن
 جهان زیبا و ثروت کرده ام و من میدانم که این سروها این همه بلند
 و کثرت شاخه ها و جمال و جلال چرا بدین روز نکبت و بدبختی دچار
 است کرمی نادیدنی در خود این درخت بوجود میاید ایمن
 کرم مرموز در زیر پوست درخت پیدا شده. و در رگ و ریشه زهر خود
 رامی پاشد دیگر نه راهی و نه وسیله ای میگذارد که آب به تنه و
 شاخه ها برسد با این ناخوشی درخت نمیتواند خود را سهیل
 و خرم و رقصان در فضای بیکران نگاه دارد زرد روی و بیمار روی حاصل
 می ماند و اگر این کرمها فرصت یابند از درختی بد درخت دیگر میروند
 و بهخ و بن همه را فاسد و بیمار میسازند بهمین علت است که
 فوری باید درخت مریض را از ریشه براند از بیم بمحل دوری بیافکنیم
 و بسوزیم اگر این نظم و نسق و این جلوگیری شدیداً ملاحظه نگردد
 قطعی است که صبحی چند نمیگذرد که دیگر مانه سروی داریم و نه
 بری و برگی که سر بر آسمان کشد و جمال خود را در آب رود خانسه
 و دریاچه منعکس سازد و تماشاچیان را بسرور و شادمانی دمساز کند.

در نقاطی که مردم باغهای بادام دارند صاحبان باغها ناگهان ملاحظه مینمایند که درختی زرد و رنجور میگردد شکوفه هامیپلاسد و یقین دارند که آن درخت بادام نخواهد داد • باغبانان مجرب میدانند که کرمی در یکدانه بادام بوجود آمده و این کرم بحدی تواناست که میتواند پوست محکم بادام را مانند مته سوراخ کند و بیرون آید • باغبانان میدانند که چقدر این ذره ناچیز برای درختهای ایشان مضر است که حتی اگر آن کرم را روی سنگ انداخته با پاله کنند فایده ای ندارد باید آنرا در آتش اندازند حال جوانی خیالاً و بقول خودش حیوان دوست با صدای حزین و آهسته مینالد و — میگوید چرا به کرمی ناچیز رحم نمیکنید او نیمداند دهقان بیچاره است که عرق میریزد زمین را بیل میزند خاک میآورد کود می ریزد و هر روز رسیدگی میکند و پرورش میدهد تا این درخت بثمر نشیند • اکنون تمام این زخمت و عرق ریختن ها و جان دادن ها را فدای یک کرم نادیدنی کشنده و با قربانی هوسهای پوچ یک جوان خیالپرور — سازند کرم را آزاد گذارند که بهوای خود درختها را از ریشه بخشکند و زندگانی و امید دهقان آفتاب خورده و رنج دیده را بالمره تهاه — سازد •

حال در زندگانی انسان دقت کنید اگر عضوی از اعضای هیکل فردی از افراد مبتلا بدردی شود جمیع اعضا و اجزاء بدن درد مند شده و رنجور میمانند در باره خانواده ای فکر بفرمائید که چون یکی از اعضا عائله مبتلا به بیماری دردناکی شود البته تمام خانواده —

پدر و مادر هر فرد روخواهر فرد خویشاوندان احساس درد ورنج
 مینمایند فوری پزشك خانواده را می طلبند بعد از کمی طبیب
 از در میرسد و پس از دقت فراوان و معاینه های زیاد دستور میدهد
 که فرزند دل بند بایستی از خانه و بستگان دور و تنها بماند و فرمان —
 میدهد که چون طفلی را بیماری واکیری انداخته است او را باید به
 آسایشگاه برند • پدر و مادر نگران و هراسان شده علت این دستور
 را میپرسند پزشك دانا میفرماید طفل به بیماری واکیری دچار است
 و این دردی است که زود بدیگران سرایت میکند یعنی واگیرد دارد
 و در اندک زمانی بجای داشتن یک بیمار خواهند دید که دیگر
 کودکان نیز بستری خواهند شد این جدائی و دورزیستن بیمار برای
 حفظ و نگاهداری تمام خانواده است • طبیب میفرماید من با این
 طفل دشمنی ندارم بلکه این دستور بزرگترین دلیل محبت شدید
 من است که به او و همه اعضا خانواده شهادت خوب دقت نمائید
 اینجا است که جدا ساختن یک عضو خانواده بدست طبیبی حاذق
 صورت میگیرد این فرمان باید اطاعت شود و اگر نشود دلیل برجھل
 و نادانی و خود خواهی و خود رائی است که نتیجه آن نیستی
 و نابودی تمام خانواده است •

حال نادانی از راه میرسد و باکمال پرروئی و جسارت میگوید
 طبیب بیخود میگوید و حق جدا کردن طفل را از عائله ندارد من
 هزاران بیمار دیده ام که بدیگران کاری ندارند • پدر و مادر دانا
 و هشیار و عاقل البته البته از پزشك معالج نه فقط تشکر مینمایند

بل دوستی اوراد دل سیگیرند که سلامتی وصحت و حفاظت
همه خانواده را مأمون و مضمون میفرماید •

با داشتن این امثال و عرایض با هم در این سفر جلوتر برویم
و در این نکته بسیار مشکل و تاریک زوایای روح انسانی دقت نمائیم
که چرا درختی بارور و پرشاخه و برگ ناگهان مریض میگردد و چندان
خطرناک میشود که باید آنرا از بوستان جدا کرد و بگوشه ای افکند و
بلکه در آتش انداخت که بالمره خاکستر شود و نیز گوئیم چرا ناگهان
امر میشود که عزیزان الهی با یکی از افراد که از جامعه امر بمطررد شده
است هیچگونه تماسی نداشته باشند در قرآن مجید خطاب به
انسان میفرماید که ای انسان گمان میکنی وقتی گفتی من مؤمن
هستم امتحان نخواهی شد • البته خداوند انسانرا آزمایش
مینماید و این امتحانات الهیه فصلی از کتاب خلقت است و سبب
آن میگردد که انسان در راه محبت یزدان چالاکت و توانا تر و پاکتر
شود و رشد و نمو روحانی گیرد و بهترین وسیله است که فردی از افراد
خود را بشناسد و دیگران نیزه آمال خفیه او بی برند و حقیقت
اوراد ریا بند تا توجه فقط بحضرت حق باشد که ابدی است سرمدی
است پاك است منزّه است از هر علتی مبرا است خالق است رازق است
و عادل است •

با مرور نسیم امتحان افرادی که دارای بیماری مسری روحانی
هستند سراز جهان پنهانی برون میآورند حافظین امر الله دیگران
از این ناخوشی سهمناک دور و مضمون میدارند •

انسان که غرق امور مادی است همیشه در پی کسی می‌رود که دارای زر و زیور و بظواهر مجلل و آراسته باشد و دائماً میکوشد که خواب و خوراکش مرتب بماند و از وسائل زندگانی جسمانی چیزی کم نداشته باشد و می‌طلبد که در بین مردم نامدار و بار تبه و مقام و قدرت و شکوه جلوه نماید و این‌رایک نوع هشیاری و زرنگی می‌شمارند ولی عزیزان الهی میدانند این راهی است که انسان را به سراشیب نیستی ابدی میکشاند چقدر دیده و شنیده ایم که دشمنان امر الهی آنقدر قوی پنجه و صاحب نفوذ و چرب زبان بودند و آنقدر گستاخی و ورزیدند که روزنامه‌ها و مجلات و کتاب‌ها را مالا مال از ناسزا و روایات ناروا و داستان‌های مملو از افترا ساختند مجالس و محافل و مناظر بوجود آنان رونق گرفت اینان با نطق‌های آتشین و درسه‌ها و کنفرانس‌ها برای تخریب امر الهی کوشیدند بصورت ظاهر دارای جمیع قوی شدند همه تجهیزات در زبردست و اقتدار آنان آمد و هر هنگام و هر جا که اراده مینمودند تمام قوی را برای اضمحلال امر الهی بسیج میدادند بصورت ظاهر دارای همه چیز شدند و خود را بر مرکب مراد سوار دیدند و گروه‌ها از پیروان تیره روز خود را در هر جا و هر ساعت در پی خود روان یافتند و با تکبر و تبختر و حالتی از فتح و پیروزی در جاده‌ها و راه‌ها و کوچه‌ها و خیابان‌ها راه رفتند و خود را فاتح و غالب و دانشمند و سرکرده و حارس دین و ایمان نشان دادند و البته مورد توجه و احترام مردم شدند یعنی درخت وجودشان بصورت ظاهر سرسبز شد ولی احبای الهی در گوشه پنهانی محروم از حق تکلم

واحرکات بیوفایان دلخون مانند حتی رخصت نیافتند کلمه ای در دفاع خود بگویند در این مواقع بود که پیامهای مرکز میثاق مرتب میرسید و آنان راهشدار میداد که بیدار باشند و هشیارمانند که ان جلوه طاوس علیین شده همان تنه درخت خشگ ویی پروبار است که بنظر پیر ثمر میآید و این پریشانی ویی سروسامانی ویی خانمانی وصمت و سکوت ویی زبانی دیباچه فتوحات سرتیه امریه در جمیع اقطار جهان است •

گاهی ملاحظه مینمائید که مردی ورزیده و توانا صحیح و سالم در کمال نشاط جسمانی ناگهان دچار رخوت و سستی و بیماری میگردد و اسیر ستر میشود پزشک معالج میآید و فحص میکند و میگوید این هیکل در کمال تندرستی است ولی عناصر نامطلوبی در این بدن گرد آمده و او را از توانائی باز داشته است لذا لازم است که دوا و درمان شود تا این تن از عناصر غیر مطلوب پاک و طیب و ظاهر گردد بیمار — البته هر دوائی را مینوشد که آنچه در ملک بدن آشوب آورده بالمره دفع شود با این اطاعت تندرستی را از سر میگیرد و محفوظ میماند از زندگانی و کار و فعالیت خود لذتها میبرد کسی او را چون فرمانبردار ز طیب کرده ترسو و زبون و بیچاره نمیخواند بلکه او را تبریک میگویند که با کف نفس از اعظم نعمت خداوند گاری که تندرستی است برخوردار شده است •

همین مثال را در نظر خود وسیع تر و جامع تر فرمائید و با هیکل امر — مطابقت دهید وقتی میرسد که عناصری نامطلوب در صف یاران —

میایستند و بانا پاکی افکار خود سبب سستی ارکان تشکیلات و بیماری افراد جامعه میگردد و هیکل امریه تشنج میآید و دیری نمیگذرد که در اثر ضربات امتحان عناصر نامحمود از ظل خیمه رب و دود خارج میگردد و در رفته رفته د خانیکه سینه هارا تنگ ساخته بود بر طرف میشود هوای محیط لطافت از سر میگیرد یاران براحتی نفس میکشند جامعه الهیه قوتی بدیع مییابد و با نشاطی عظیم چرخهای تشکیلات الهیه را میگردانند عزیزان الهی با تعلق و تعشقی جدید شانه زبر بار مسئولیتهای امریه مینهند نطق امرالله را وسعت می بخشند جنود مجده الهیه را صف آرائی نموده مجهز می سازند و بسوی اهداف معینه گسیل میدارند یقین است که دوستداران اسم اعظم هرگز از دور رفتن افراد نامرغوب و باطرد شدن نفوس معلول و معیوب پریشان خاطر نگردد از هنایات ربانیه مأیوس نشوند بلکه با نهایت توجه درباره این تشنجات که هیکل امرالله را احاطه مینماید تفکر میفرمایند و برای کسانی که از صراط مستقیم متزلزل گشته اند و تعادل خود را با قوه جاذبه الهیه از دست داده اند دعا فرمایند که شاید تلافی مافات نمایند و بسوی خدای خود باز گردند و به بینند که چگونه طوفان امتحانات بنیه امرالله را قوی تر نموده و تقدّم و ترقی احبا و جوامع الهیه یک بر صد شده است .

از خود بپرسیم چرا برخی از پیروان گرفتار امتحان میگرددند و تعلق خود را بذیل امرالله از دست میدهند چه نوع کسانی بسوی این

شیب هلاک روحانی میشتابند هنگامیکه در سرگذشت اینان مطالعه فرمائید خواهید دانست فقط افرادی که به بیماری انانیت دچارند بدین ورطه هولناک و مرگبار می رسند انانیت یعنی خود خواهی، خودکامی و خود پسندی چه بسا که مؤمنند ولی میخواهند که دستگاه های امریه بهر فوق میل و اراده و نقشه و مصالح شخصی آنان در حرکت و جنبش باشد بطوریکه هرگز در هیچ موردی امرالله در سبیل امیال و آمال ایشان حائل نگردد بلکه دائماً شریعت الهیه نردبان ترقی و تعالی ایشان همانند اینگونه افراد در مسیر زندگی روزانه جلو میروند آرامند ساکتند و گاهی هم بینهایت مورد ستایش یارانند ولی خدا نکند که بسرد و راهی خاصی برسند که از سمتی مؤید استقلال امرالله و حفظ و حراست و عظمت شریعت الله است و ظاهراً بشان و مقام و شهرت و نقشه های خاص اینان اندکی لطمه میزند و از جهت دیگر راهی است سهل و ساده - سر اشیب بی درد سر که مدّ اندیشه ها و پیش بینها و اهدافشان است و راه خدا در تمام - ادوار تاریخ جهان آغشته بخون است از هر سوی محاط به خار - مصائب و بلا است حال اگر بر سر این دوراهی افرادی راه سهل العهور را پیش گیرند ممکن است به مرحله ای برسند که حتی خود را - بهائی معرفی نمایند و رفته رفته فرسنگها از دشت و دمن و باغ و چمن روحانی دور گردند البته افراد مختارند هر راهی را که میل و اراده نمایند انتخاب کنند ولی نظام اداری امر که نگاهبان جامعه و تشکیلات وسیعۀ قویۀ امریه است دیگر اجازه نمیدهند

که اینگونه افراد افکار و اندیشه ها و روشهای خود را بدیگران تلقین و تحمیل و امراض روحی خود را بباران ثابت قدم سرایت دهند اینجاست که نسائم امتحان میوزدود ریچه باطن باطن بموج — میآید لجنهای انانیت بالا آمده صاحبش را بخشم می اندازد زبان به ناسزا باز میشود لذ افکار و نقشه های خود را به مآرب امریه بر تری بخشیده در این هنگام دستگاہهای الهی مقاومت سخت نشان داده دستهای خود را میگشایند و باران مظلوم را محفوظ میدارند و نمی گذارند بدانیشان و نابکاران سموم — مرگ آ و را افکار پلید خود را در رگ و ریشه شجره امرالله بدوانند • این کشمکش های روحانی در جمیع ادوار الهیه رخ داده است حامیان امر افراد را بیدار نگه میداشتند که دائماً در سبیل رشاد بکمال ثبات و پایداری بمانند و چون ولایة امر فرمان دهند از ودلان و دوروبان و سست عنصرانیکه می خواهند هم داخل امرالله عزیز بمانند و هم در خارج مشهور و مورد ستایش قرار گیرند البته دوری جویند •

با دوقبله در ره توحید نتوان رفت راست

یارضای دوست باید یا هوای خویشتن

سوی آنحضرت نپوید هیچ دل با آرزو

با چنین دلبر نخسبد هیچ کس با پیرهن

ملاحظه میفرمائید بچه وضوحی در جمیع ادوار الهیه از نفوس

متردد و دو دل، دو چهره و دوزبان سخت دوری و احتراز میحسنتند

چراماستی ورزیم وازنصائح عالیہ الہیہ پند نگیریم ویکدل
ویکزیان ویک جان نشویم :

رسم عاشق نیست بایک دل دودلبرداشتن

یازجانان یازجان بایست دل برداشتن

ناجوانمردیست چون جانوسیاروماهیاری

یارد ارا بودن ودل باسکندرداشتن

یا اسیر حکم جانان باش یادربند جان

زشت باشد نوعروسی رادوشوهر داشتن

چون برون آئی زحرص آنکه درآید درتودین

چون درآید چبرئیل آنکه برون شد اهرمن

این نکته تابحال دوسه مرتبه ذکر شده است تایاران الہی کہ
جزتقدم و تعالی امراللہ ورستگاری خود وعزیزان شان آرزوئی ندار

از فروریختن ناگہانی ارکان متزلزل نگردند یعنی اگر افرادی را

میشناسند کہ فی المثل فاضل وشہیروناطق هستند و ناگہان متزلزل

میگردند و در باطن باطن بامتحان می افتند ، آنان را بحال خود

گذارند عدل الہی چنین اقتضامینماید و چنان مقرر فرمودہ کہ

(یوم تہلی السراثر) مصداق کامل یابد .

فرض بفرمائید د و گلولہ در برابر چشم ما قرار اردیکی را میگوئیم از زرناب

است زیرا امید رخشد و چشم راقوت ودل را امید میبخشد و دیگری —

اعتنائی نداریم زیرا بگل ولای اندود است

عدل خداوندی هرگز نیمگذارد ماکه بندگان او هستیم در ایمن
شبهه و خطای فکرو اوری ناروا گرفتارمانیم که خدای نکرده دائماً
زرورقی راطبقی از زردانیم وتوده ای از زرناب راکه بگل اندود
شده گل ولای بی بها انگاریم *

در این لحظه بگنجینه های گفته ها ونوشته های که احبای
عزیز الهی مرقومه فرموده اند و چون جان همه را محفوظ داشته ام —
مراجعه ای نمودم بزبارت مقاله ای که بیست و اند سال قبل حضر
سرور هوشمند ان جناب هوشمند فتح اعظم در معنی طرد روحانی مرقوم
فرموده بود ند مشرف شدم آنقدر لذت بردم که تصمیم گرفتم مقاله
نارسای خود را که فی الواقع قبائی است کرباس با این طاقه شال
خوش رنگ و بافت زینت بخشیم یقین دارم که چشم عزیزان حضرت
دوست با مطالعه این چند صفحه که در کمال اتقان مرقوم رفته
روش شوره درگاه امر الهی را سپاس گزار میگردند *

۱۰- مقاله جناب هوشمند فتح اعظم

هنگام بهار که باغ از شکوفه بهار است اگر گلی بریزد و شاخی
بشکند غمگین می شویم که افسوس افسوس بر نیاروده بهد رفت و ثمری
نداده بی اثر ماند و ای از آنوقت که در این بهار روحانی از شجره
طیبه الهیه غصنی بشکند و " حطب اکبر " گرد و گلی بیفسرد
ورنگ و بوی قدیمش هم از نظر رود اهل حقیقت را این محرومی
همگان چنان گران بیاید که اگر خون از دیده بهارند جبران غم

• پنهانشان رانکند

امروز در سراسر عالم بهائی معدودی قلیل هستند که خود را از ظلّ محدود میثاق بیرون کشیدند و اگر هم باهل نفاق نپیوستند از اصحاب شقاق محسوب گشتند لهذا از جامعه بهائی منفصل و مطرود شدند و در این معامله گاهی از آشنایان بهائیان یا خویشان غیر مؤمن ایشان سخنانی شنیده می شود سراسر پریشان و بمراد بدانند ایشان •

مثلاً میگویند چگونه دیانتی که مقصد اعلایش ایجاد وحدت و یگانگی بین بشر است اینچنین پیوند خویشی را می گسلد و برادر را با برادر بیگانه میسازد و با میگویند فلان کس که در نظر من مطرود است بسیار صاحب فضیلت است و بر فلان که بهائی است از جهات امانت و صداقت برتری دارد •

نظیر این غفطه همیشه از سوء نیت نیست بیشتر از روی غفلت است و اگر چه توضیح واضحی است شاید بحث در آن خالی از فایده نباشد •

اهل انصاف را تردیدی نیست که اهل بهاء مدت یک قرن است که خیر خواهی و محبت حقیقی خود را نسبت به عالم انسانی ظاهر ساخته اند و در سبیل صلح و آشتی بتوفیقاتی عظیمه رسیده اند بحدّیکه در آن ایام که اهل ادیان مختلف بخون هم تشنه بودند چون از این چشمه محبت نوشیدند از کینه دیرینه دست کشیدند و بهم پیوستند و امروز که اجناس و ملل عالم شمشیر بر سر هم آخته اند

بهاثیان که خود را اهل یک وطن و یک عائله می دانند و بجان —
 می کوشند تا هم نوعان خود را نیز پیدا کنند و باریک داری —
 یکسا خسار سازند •

حال باید دید که این جامعه عمومی بهائی مرکب از ۳۲ نژاد
 و منتشر در دو بیست مملکت که بیگانه نمی شناسند و بهائی و غیر بهائی
 را یکسان و برادر می شمارند از چه سبب از معدودی انگشت شمار برید
 و ایشان را بحال خود گذاشته است جواب این سؤال در لطیفه
 میثاق مکنون است •

قبلاً باید گفت آنچه برای یک بهائی اهمیت دارد بقا و ادامه
 و ترقی و تقدّم امر اعظم است زیرا یک بهائی می بیند که اگر این امر
 مبارک انکار گردد از نظری هیچ امر دیگری اثبات نتواند شد ملاحظه
 بکنید که اگر از امثال الله صرف نظر شود دیگر حیات کوتاه او را نه بقائی
 می ماند و نه لذتی، نه فائده ای و نه غایتی او نیز در یاس و حرمان —
 سایر افراد انسان شربد گردد و عمری را بهذیان بگذرانند و در عین
 خسران جان بسپارد •

از نظر اجتماعی نیز ملاحظه می کند که هر چه و مرج عالم کنونی که
 بشهادت معاصرین از اهل علم و فلسفه ناشی از بی دینی است
 و تقریب منجر بزوال و اضمحلال تمدن مادی عالم میگردد و اگر تعالیم
 جامع الاطراف بهائی که روح این عناصر است نباشد امید دیگری
 بمدنیّت آینده عالم نتوان داشت این نکات بوده است که هزاران
 شهید را بآن شور و انجذاب به ترک جان و مال بکمال اشتعال واداشته

از نظر بهائی چون پای ایمان بمیان آید ترك جان هم آسان است
تا چه رسده خانمان •

حال چنین امر اعظمی که گذاشته از اینکه مظهر تقدیس و روحانیت
باشد لزوم ذاتی حیات است باقی نمی ماند مگر در سایه عهد و
میثاق • امری است مسلم و مشهود که اگر میثاق غلیظ الهی نبود اگر
مرجع روحانی اهل بهاء باکمال صراحت و وضوح معین نمی شد
امروز نشانی از این امر بین مانی ماند مگر در کتب تاریخ و در زمره —
اساطیر اولین فوراً بعد از غروب شمس ابهی در عالم ادنی و بس
از طیران مرکز میثاق بعالم بقا امرالله ملعبه طالبان ریاست
و ارباب ربامی گشت و جمیع زحمات گذشته به هد میرفت و معاذ الله حس
و شهادت حضرت اعلی و مسجونیت حضرت بهاء الله و مظلومیت
حضرت عبدالبهاء و شهادت هزاران نفس پاک بکلی امری باطل و
بی نتیجه می ماند •

بوقایع بعد از صعود حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء نظر
فرمائید طوفانهای شدیدی را که برهیکل امرالله وارد گشت بخاطر
آوردن و انصاف دهید که این کشتی نجات از آن ورطه ها چگونه
بیرون می آمد اگر خدا ناخدائی برای مانی گذاشت این تشکیلات
متین چگونه استوار می شد کنفرانسهای امریه از کجا بظهور می پیوست
این نقشه های متنوعه تبلیغی را چه کسی تدارک می کرد ایمن
نهضت ها و حرکت هایی که بتوجه و عنایت حضرت ولی امرالله هر روز
درهیکل جامعه پدید می آید و ولوله در شرق و غرب می اندازد از چه

ممری ظاهر می گشت این است که مایقین مبین داریم که اگر جان مسیحائی میثاق نبود امروز ما مرده صد ساله بودیم " حمداً لمن سان هیکل امره بدرع الميثاق از این جهت است که در نظر اهل بهاء مرگناهی را جبران توان کرد مگر آن راکه سبب تضعیف قوه میثاق شود زیرا خواننده ایم که حصن متین امرالله باطاعت من هوولی امرالله محفوظ و مصون ماند و اگر این میثاق رصین متزلزل گردد در بند نقش ایوان از چه باید بود بلی اگر کسی بنام بهائی — مشهور باشد و مثلاً در امانت و صداقت و عفت و عصمت مسامحه نماید بسیار برای امرالله منصر است اما ضررش موقت است محدود است جبران پذیر است اما اگر کسی امین و صادق و خلیق باشد و لیس کاری کند که ریشه شجره امرالله را ضعیف نماید یعنی اصل میثاق را سست کند ذنبی است لایخفروا همال اگر شد ضرر امرالله است که اغماضش سبب پشردن گل و شکوفه و برگ و بار آن شجر است و در هر حال جزء رافدای کل کردن شرط عقل و حکمت و ازمقتضای رحم و شفقت است

آنچه مهم است اطاعت از مرکز میثاق از ملاح قدس است که باید کشتی نجات ما را از هزار ورطه برهاند و بسا خل سعادت کبری برساند بیان مثالی شاید در این مقال مفید افتد فرض کنید در مملکتی که در بیداد استبداد می سوزد نهضتی عمومی ظاهر شود تا اساس — قدیم را برهم زنند و طرحی نود راند از نده که ملك و مملکت را از جور و ظلم و مذلت آسوده سازند حال تصور فرمایند شخصی را از اهالی

که در نهایت نیکنامی و پاك طینتی است و ملجاء فقر است و ما من
ضعفا اگر در این گیرودار که مشروطه خواهی یگانه مطلب و منتهی ^{ال} اما
آن قوم است چنین نفس مہارکی و لوہا شتہاہ کاری کند یا سخنی بگوید
کہ مخالف مقصد اقصای مردم باشد و در حصول آمال عمومی تعویقی
اند از دچہ وضعی خواهد یافت آیا کمالات و فضائل در این مورد —
بکاری آید یا حسنات قدیمش این غفلت و خطای جدید را جبران
می کند بدیہی است کہ اگر او را ہداریا و پیرزندا اقل از مملکت
ببرونش می کنند وہ تبعید اہدی محکومش می سازند زیرا دانستہ یا
ندانستہ بامری کہ برای مردم و مملکت حیاتی و اساسی است خیا^{نت}
کرده است و در همان حال کہ چنین فرشتہ مجسمی را ناچار از —
مملکت بیرون می کنند در میان آن جامعہ قاطع الطریق وجود دارد،
دزد وجود دارد، فاسق و فاجر ہم موجود است اما هیچ کس سؤال
نہینماید کہ چرا آن بدکاران چون آن متقی پرهیزکار بطعن
و لعن عمومی دچار نمی شوند؟ زیرا معلوم است ضرر موقت است
و محدود و اشتہاہ آن یک اہدی و عمومی است طرد روحانی در امر
بہائی چنین است و این مآل پر ملال شامل حال نفوسی است
کہ از اہمیت عہد و میثاق الہی غفلت می کنند و غفلت از این مہبت
نتیجہ اش قطع شربان حیات جامعہ است از این روی غفران در —
مورد اینان جائز نیست و این است کہ جامعہ بہائی چنین اشخاصی
را در ہررتہہ و مقام و دارای ہر کمال و فضیلتی کہ باشند از خود می —
رانند و بحال ایشان میگیرند کہ چنان خود را محروم کرده اند •

معامله بهائی با این بیچارگان دشمنی و کینه و بد خواهی نیست فقط بی اعتنائی و ترک مراودت است و اجتناب از ایشان — حکایت اجتناب از مجذوم است زیرا فی الواقع بفرموده حضرت عبدالبهاء مرض نقض چون جذام است اگر فوراً علاج نشود متدرجاً در هیکل جامعه تأثیر می کند و آنرا منفور و کریه می کند برای حفظ جامعه است که مبتلا به جذام را از خود می رانند شاید این مجذوم از عزیزان ما باشد جزو عائله ما باشد اما چاره چیست مجذوم است به حالش گریه می کنیم در باره اش دعای منمائیم شفایش را در آه سحر و دعای نیمه شب می طلبیم اما از اجتناب می کنیم زیرا مجذوم است الحمد لله وظیفه بهائی در جمیع موارد در آیات الهیه مصرح است اهل بهاء لسان به سب و لعن احدی نمی گشایند چه که نهی عظیم است در کتاب اهل بهاء اجر احدی را ضایع نمی کنند و حسنات هیچ کس را انکار نمی نمایند فقط در قبال غفلت در قبال — این جذام زدگان در قبال این غفلت همگی دعای کنند که — ان شاء الله بعنايت الهی و فضل و رحمت نامتناهی خود ایشان و هر دو به حسن خاتمه موفق گردند که حسن خاتمه مجهول است • مجهول است

۱- لقیام حضرت غصن ممتازولی عزیزا مرالله بعبودیت

و خدمت امر مبارک

حال نظر بوقائع بعد از صعود حضرت عبدالبهاء اندازیم که چگونه حضرت غصن ممتاز در حد اثن سن و سال و اوج قدرت و کمال با سطوتی الهی قیامی فرمودند و یاران که تا آن زمان چون کودکان مقیم خانه و زیر سایه پدر بودند دسترأفت دائمی آن پدر مهربان را بر سر داشتند و چشم خطا پوشش را مأمن خود میدانستند ناگهان بحکمت بالغه الهیه که رمزی از رشد و نمو جامع امریه بود خود را در ظلّ ولایت رحمانیه و بر مصطبه^ی درس و تعلیم و تعلم یافتند که استاد قدیر در برابر صغیر و کبیر ایستاده و از آنان کار طلبید و وحدت جوامع بهائیه و حدّت عمل و فسحت میدان اطاعت خواست یاران به نهایت سرور و بهجت مقدم مبارکش را تبریک گفتند و طغرای انقیاد خویش را مهر کرده بحضور مهر ظهورش تقدیم داشتند قمر ولایت از طالع فرخنده و آرزوهای دیرینه یاران را در خشکی بدیع عطا فرمود عزیزان حضرت عبدالبهاء از این عطیه سماوی دل از عزادار آوردند و جشن و سوربکمال سرور نشستند و در پناه صولت میثاق امن و امان یافتند در حلقه های عشرت خوانهای پرالوان گسترده و بر بالشهای اطلس و دیبا تکیه کردند و وفاداری ابدی خود را به آستانه حضرت غصن ممتاز بنهایت اتفاق ابراز داشتند و در این راه پایدار ماندند اسفا^{که} صافی حیات هرگز بی درد نمی ماند دیری نگذشت که زوبعه امتحان آغا گردید آنانکه بردای زور قی خود را پوشیده بودند و آدغای

ناموری داشتند گرفتار امتحانات گشتند چهرهٔ سیه فکران تیره شد جریده دهرورقی تازه باز نمود و نام ایشان را بزشتی ثبت کرد بی وفایان فتنه و آشوبی برپا کردند که طوفانی از نقض و بیوفائی ساخت و روشدید ترا زاد و ارگذشته هیکل امر را از هرسوی فرا گرفت دشمنان قدیم از خواب یأس و نومیدی برخاستند و به پیمان شکنان جدید پیوستند ارکان امروشاخه های خشکیدهٔ شجره مقدسه در خاور و باختر دست بهمد یگردد اند و غصن ممتاز جوان بخت را احاطه نمود ندیکی فریاد برآورد که مورّخی نامی و آواره گرامی است دیگری گلو بر خاشید و نعره کشید من کاتب الواح و تلاوت کنندهٔ مناجات در هر مساءً و صباح بودم سومی نالید من ناطق و مترجم و همراه و جلیس مرکز عهد در اسفار غرب بودم هر کس به آدعائی و توقّعی برخاست و با یکدیگر مرتبط و متحد شد ندکه بکوشند نورگیتی فروز چشمه هور را کورت الشمس بنامند آرزوهارا بتاراج و سرمایه و سود راه رشوه و باج دادند پایگاه و جایگاه خویش را الی الابد از دست هشتند و در تیه غفلت ماندند و نفهمیدند که این جنبش و برخود پیچیدن از آنست که سرکوفته مارند از هار هوسهایشان پژمرده، بیخ نشاطشان بریده، لذات نای و نوششان به درد نشسته، نامشان زیر پای فوج فوج مقبلین جدید از دفترها سوده و سترده گشت (هر که با اصل خود وفا نکند نشود رستگار و دولت مند) اسفا که منسوبین شجره مبارکه بیدار نشدند قدر مهر و عطوفت بیکران حضرت غصن ممتاز را ندانستند خود را از زیر سایه او بیرون کشیدند و هر چه زروشنگرف

داشتند برخشت خام امیدهای خام خود ریختند و توقع داشتند که حضرت دوست بر آنان آستین عطوفت افشاند و هریک را بر سادۀ بزرگی نشانند برخی آنان را شناخته اهل بیت و بزرگ دانشمند و خطیب و منشی و کاتب گرفتند ولی چگونه ممکن است احدی با عدم ثبات و استقامت بر عهد و پیمان حضرت یزدان بجایگاه قبول واصل گردد اینانند که تعلق باصل دین و پیمان را از دست دادند و بهمین سبب آنچه داشتند از کفشان رفت و آنچه بکوشند بی روح بی ثمر و بی نتیجه است "اگر خود هفت سبق از برخوانی

چو آشتی الف از باندانی •

ملاحظه فرمائید مردی دولت‌مند عمارتی برپا میدارد و با صرف هزاران درم و دینار برای روشن ساختن ساختمان خود از کارخانه به خانه سیم کشی می نماید ولی در پایان متحیر شده میگوید که این قصر کوه پیکر ساخته از سنگ و مرمر و پرده آخته با سیم و زر چگونه است که چراغهایش همواره تاریک است و روشن نمیشود آنانکه از این سر بزرگ خبرد آرند فحش میکنند و خبر میدهند که هزارها متر سیم کشیده اند ولی برای اتصال به کلید برق کوتاهی ورزیده اند اگر این سر سیم سرسوزنی کوتاه باشد و اتصال تمام و کامل نجوید محال است برق جریان یابد و اطاق شمار روشن شود اینانند که در باطن باطن خود اتصال کامل و تمام با مرکز عهد و پیمان حضرت صاحب انام ندارند لذا ابدل نچسبند و بنام مبارک اتصالی نجویند حضرت شوقی افندی از او ان کودکی زیقۀ بندگی مولای عزیز خود را برگردن

نهاد انوار عبودیت صرفه از جبین مبارکش د ائمه همه جا روشنی
 مینمود هدفی در زندگی نداشتند جز آنکه بخدمت آستان مقدّس
 مشرف گردند هنوز در سنین کودکی و بدرس خواندن مشغول بودند
 که نامه ای بخانواده مرقوم داشتند در آن نامه بسیار شیرین
 مینویسند که نهایت کوشش را در د روس و انجام تکالیف دارند که
 در امتحانات پایان سال ناجح گردند و بخدمت آقا و مولای خود
 فائز شوند اگر در آن اوان کودکی این چنین سرشار از روح بندگی
 بودند که امواجش سراپای وجود مقدّسشان را فرا گرفت پس ملاحظه
 فرمائید که چون به سن مراهق رسیدند چگونه جمیع حوال و اطوار
 و اقوالشان شاهد این مدعا گشت کلیه یاران بوضوح دیدند که
 آثار عبودیت از هر ذره وجود مبارکش ملحوظ و عیان بود آنقدر شبها
 در انجام امور حضرت سرکار آقا از قبیل ترجمه و کتابت اوراق و رقائم
 کوشیدند که اغلب هیکل مبارک با طاق ایشان رفته میفرمودند بس
 است آقا بفرمائید استراحت کنید - و چه بسا که حضرت ورقه مبارکه
 علیا بنهایت عطف و لطافت خود راه پائین پله های اطباق
 ایشان میرساندند و با صوت احلای خود میفرمودند آقا بخواهید - کار
 بس است - این جملات مملو از عطف و لطافت که در دل شب اوج میگرفت
 و از پله ها گذشته به حجره کار حضرت غصن ممتاز میرسید چه اهتزاز
 در آن قلب لطیف بوجود میآورد •

چون الواح و صایا زیارت شد این شعله بندگی آتشی جهانگیر
 گردید یاران بجوش و خروش آمدند دیگر اختیار از کفشان رفت و هر چه

عبارات و جملات و القاب زیبا میدانستند بی پروا خاکپای آن غصن
 یکتا نثار کرد ندولی دیدیم که همان سرود عبودیت بالحنی شدید
 تر آفاق را با هتزاز آورد همه شنیده و دانستند که این نازنین —
 سرور یاران از هر لقبی و مقامی و رتبه و عنوانی بیزاری می فرماید و قلب
 رقیق آن عزیز دلها بهیچ عنوانی اهتزاز و بهجت نمی جوید الا بهمان
 نامی که حضرت سرکار آقا ایشان راندا می فرمودند •

هر کس کلمه ای از حد و عبودیت خارج میگفت بنهایت قوت
 استیحا ش فرموده نمیگذارد ند که گوینده تجا سرتفوه بنام دیگر
 نماید در بسیاری از اوقات نمیگذارد ند که گوینده جمله خود را پایا
 رساند در جمیع مراحل خویشتن را بنده آستانش خواند ند و برای —
 فرد فر دیاران جهان برادری حقیقی مانند و بهمین عنوان نامه
 را امضا می فرمود ند برای دید ارزائین که با طاق وارد میشد ند آغوش
 مبارک را که از محبت عزیزان الهی در موج بود باز میکرد ند و می فرمود
 " برادرانه مصافحه کنیم " با حدی اجازه و فرصت نمیداد ند که
 از دائره رقیب محضه السهیه سرسوزنی تجاوز نماید و با این معامله
 آسمانی روح فروتنی در کالبد یاران بجریان افتاد بطوریکه کل سر
 راد برابر آستان حی قدیر خم داشته شاگرداً مطمئناً موقناً از زیارت
 خود لذت برده درس عبودیت محضه میگرفتند که زبان را از تملق
 و چاپلوسی و لقب بخشی در چنان مقاعد صدقاً علیاً پاک بدارند فقط
 قلوب را شاد و روشن نمایند از گفتارهای خالی دوری جویند و هر
 ساعت و آنی از ایام زندگانی را بحلیه خدمات عالیه و پیمودن راه

راست بندگی زینت ابدی بخشند *

جناب فروغی که از اجلهٔ احبای خراسان و در صف اول مبلغین و مجاهدین امر حضرت ربّ منان بودند و از مدافعین غیور پرشور — آئین حضرت حیّ غفور بشمار میآیند دارای جوش و خروشی مخصوص بخودشان بودند از هیچ صدمه ای رنجور نمیشدند و حادثه ای نبود که ایشان را بترساند و یا از خدمت باز دارد با چنین غیرت و همت و حمیّتی کمی بعد از صعود حضرت عبدالبهاء بادیه های پیموکه چشم عنصری را بزیارت آیه الهی در روی زمین قوت بخشد و قلب را بهجت و اطمینان و سلوان دهد * مدت یک هفته از لسان مبارک کلامی نشنید جز شرح و بسط تحکیم اساس های تشکیلات امریه و توسعهٔ نطاق امرالله در جمیع اکناف جهان و رقیّت محضه در — آستان حضرت حیّ منان بالاخره روزی رسید که در اطاق پذیرائی روبروی حضرت ولی امرالله جالس گردید و با آن اندام جسیم و هیبت و هیمنه شگرفی که داشتند در حال دلدادگی و بی خبری دستهارا برزانو گذارده (و با صدای بلند و غرّاعرض کرد) قربان در ایام حضرت عبدالبهاء شفاهی و کتبی بدریافت عنایات مفتخر میگشتیم ولی تا حال از لسان شکرین حضرت ولی امرالله چیزی عنایت نشد هیکل مبارک با تبسمی جانانه و در نهایت رقت و ملاحظت فرمودند — مثلاً در بارهٔ شما چه عنایتی شده است — جناب فروغی با همان صوت مهیمن خود در پاسخ بعرض رساند — به بنده خطا^ب فرموده اند سردار جیش عمرم — حضرت شوق افندی در نهایت —

مظلومیت جواب دادند - من یکی از افراد این جیش هستم چه
 بگویم - از این پاسخ آسمانی جناب فروغی بینهایت متاثر گردید
 و ساکتاً صامتاً در محضر مبارک پیاده رفتند بالای کوه کرمل که بزیا^ت
 مقام اعلی مشرف گردند در نقطه ای تنها خود را بر زمین انداخت
 و سجده کرد و پوزش طلبید و با اشک چشم همی گفت - به بخشید
 نمیدانستم حال شناختم

۱۶- وفاداری بی نظیر احبای شرق و غرب

بعد از صعود آنحضرت

خبر جانگداز صعود حضرت ولی امرالله جامعه بهائی را در شرق و غرب جهان دچار زلزله الساعه نمود که بینهایت سخت و هولناک و شدید آمد ضربه این امتحان الهی شدیدتر و مخیفتر از جمیع امتحانات ادوار گذشته بود بطوریکه دشمنان پرکین و پیمان شکنان دیرین خود را مجهز نمودند که بر حصن حصین امرالله هجوم آرند و آنرا از بنیان براندازند چشم حیار با بستند و دهان پر ادعای خود را باز نمودند و هر چه توانستند کوشیدند تا با پخش او هام هر محیطی را مسموم سازند غافل از آنکه عزیزان حضرت ربانی میدانستند که (قوه میثاق مانند حرارت آفتاب است که جمیع کائنات ارضیه را تربیت نماید و نشوونما بخشد) و نوعی درد امان آن مولای بزرگ نشوونمایافته بودند که (اگر جمیع شیاطین ارض جمع شوند که ایشانرا از صراط الله منحرف نمایند نتوانند و خود را عاجز مشاهده نمایند جاذبه پیمان خداوندی هرگز اجازه نداد یاران الهی پریشان گردند حتی فرور بختن یکی از ارکان شامخه ابداً توجه آنانرا بهیچ سمت متوجه نساخت ساکتاً صامتاً مطمئناً سبیل وفا را پیمودند و بانهایت ایقان بر کرسی وقار و متانت جالس ماندند بطوریکه کل (قهرآلاء و رحمة لا حباه) شدند و ثابت فرمودند که (الیوم هیچ قوه ای وحدت عالم بهائی را جز میثاق الهی محافظه ننماید) بادی سرشار از امید به آفاق بعیده ناظر بودند که از پیس

ابرهای تیره قضاچه ظاهر گردد با آنکه مید انستند (دزدانی در
 کمینند و خائنان گوشه نشین) اهدا دل نباختند و بخدمات وفدا
 ت
 کاربهای خود ادامه فرمودند و با عشق و علاقه ای اشد از قبل بمهاجر
 و تبلیغ و خدمت پرداختند تا روح مقدس متعالی مولای عزیز را در ملکوت
 ابهی شاد نمایند هزاران آفرین بوفاداری فرد فرد جامعه جهانی
 بهائی که در آن طوفان حوادث از نذل جان و مال اهدا دریغ
 نفرمودند براستی (اعظم تجلی جمال قدم در این بزم اتم در هیکل
 میثاق جلوه فرمود) از ملکوت غیب خود با دستی بازوی یاران را گرفت
 و دست دیگر را بر شانه های خمیده غمگساران نهاد و تقویت و نوازش
 فرمود تا از مراحل صعبه بسلامتی و سرور و سعادت بگذرند .

سالیان پر مشقت و روزهای تیره و تار و شبهای پراه را با چشمانی
 اشکبار پشت سر گذاردند آرزوئی جز این نداشتند که امر الهی از شر
 دشمنان لدود به تائیدات ملیک غیب و شهود محفوظ و در مدارج و
 تعالی همواره در حرکت باشد پنج سال را با کمال بی صبری در
 انتظار جلوه بدیعی از ظهور و بروز عهد و میثاق الهی مانند وی
 صبرانه مناجات کردند که چه وقت پرده از چهره مرکز عهد الهی
 برداشته شود در این راه سالک بماندند ثنا گوینان و مناجات کنان
 رفتند و رفتند تا بساحل اقیانوس تقدیر رسیدند نسیمی روحناوزیر
 ند
 پیشانیهای داغ آنان خورد ناگهان چشم گشوده مشاهده فرمود
 ابرهای تیره و تار انتظار پراکنده شد افقی روشن نمایان گشت
 خورشید آرزوهای سماویّه درخشید و فلک الهی بادبانها را گشوده

بنهایت جمال و قدرت و بیهمتائی امواج را شکسته جلومی‌شتابد
 دلهازنده شد ارواح نیروی بدیع یافت شوق یا ران چنان اوج --
 گرفت که یارای ایستادن روی پای نداشتند غریبشادی از اعماق
 دل و جان برآوردند امواج هلهله راهبان آسمان رساندند --
 سجده شکر جای آوردند و درگاه حضرت احدیت راستایش گردند
 که پس از سالیان بی‌صبری فلک رحمانی از خلال ابرهای ناامیدی
 و طوفانهای خردکننده گذشت و سوی کوه خدای آید و بکمال
 جلوه و جلال آسمانی نزدیک و نزدیکتر میشود تا در سینکوه خدای
 الابد در مقر خود جایگزین گردد همینکه سفینه الله نزدیکتر شد از --
 ماورای ریزش اشک شوق و ذوق دیدند که نه برادر الا گهر بر بالای
 صحنه کشتی ظاهر شدند دستهای دوستی از جیب محبت برون --
 آوردند و آغوشهای سرشار از عشق حضرت احدیت را گشودند که جا^{معه}
 عظیمه الهیه را در بر گیرند گرمی دهند آثار نو میدی بزد ایند اشکها^ی
 یاران را از چهره های پر مهر بسترند دلها را امید بخشند و جمیع
 را در سبیل رشاد گذارده بسوی فتوحات بدیعه ارشاد فرمایند .
 بلی " نور میثاق عالم عقول و نفوس و قلوب و ارواح را تربیت نماید)
 و اگر این قوه سربه نبود چه چیز احبار را به هئیت واحد نگاه میدا^{شت}
 و آنان را حاضر و مستعد در ریافت این عطیه الهیه مینمود که بیک
 چشم بهم زدن جمیع آما ل و اعمال خود را با این مرکز عظیم الهی
 تعادل دادند و بر استی ثابت فرمودند که حقیقت عهد و میثاق را
 میدانند و بر موز تأثیرات غیبیه اش آگاهند و هرگز خویشتن و خویشاوندان

را از انوار تربیت و هدایت چنین معهد جلیل اعلائی که براستی ساخته دست خداوند است دور و محروم نمیسازند .

کاش میسر میشد وقت و فرصت و محل اجازه میداد که محافل مقدّسه و حتی يك يك یاران بیایند و از نزدیک با این صنع پروردگار آشنائی کامل حاصل نمایند که نه نفاذ نقاط گوناگون جهان، محیط های — دور از هم و قدرت ها و استعداد های متفاوت چگونه در آئی بقدرت — الهی چون هیکل واحد گردیدند آئینه جهان نگاهشند مستعد قبول اراده الهی و اخذ و نشر آن شدند و بنوعی بخدمت و بندگی آستان مبارک قیام فرمودند که در تمام تاریخ بشری مانند آن رانیا^{بند} هرگز دیده نشده است که حرارت ایمان تا این حد عناصر گوناگون را بایکدیگر ممزوج نماید و حکم هیکل واحد بخشد چند آنکه کل بردای بندگی حق و خلق ممتاز و مفتخرند و بالمره از عالم اسم و رسم گریزان گردند

جمع خدمات امریه و انتصارات عظیمه الهیه و فتوحات — سابقه روحانیه را بنام نامی حضرت دوست تمام فرمایند کاش میآمدید و مشاهده میفرمودید که چگونه گلها و ریاچین درجنّات حول اماکن مقدّسه روز بروز میرویند و بر عطرورنگ و رونق آن اراضی میافزایند چگونه با صبر و حوصله پایداری و استقامت اماکن مقدّسه تاریخیه یکی بعد از دیگری رایباید میفرمایند تشخیص میدهند و بعنوان مکانی تاریخی مقرر و معین می نمایند و هر يك را تعمیر و تصلیح نموده بصورت اصلیه ارتفاع می بخشند و به پیروی از سلیقه الهیه حضرت ولی امرالله جمیع

را با کمالها مرتب و مکمل می سازند و ابد آابد آنام احدی برده نمیشود کل
 بعنایات جمال قدم بدست این عصبه مجلله الهیه تمام میپزد
 کاش مبیودید و مشاهده میفرمودید بچه سرعت و ترتیب و تنظیم
 بی نظیری تمام عرایض مطالعه میشود و در جواب هر سئوالی چقدر
 به آیات والواح مراجعه میگردد و بنهایت متانت وقوت و صراحت
 و در عین حال بکمال محبت و عنایت و در بسیاری از اوقات بمنتهای
 ذره پروری جواب عنایت میگردد که هر کلمه ای چون دانه ای از
 جواهر معانی در محل و مکان خود جای میگیرد .

کاش بودید و تماشا مینویدید که چگونه تمام کره زمین را در نظر میگیرند
 و نقشه های کلیه الهیه را ترسیم میفرمایند و اعتدال قوی را در زوایا^ی
 عالم خاک ملحوظ میدارند و بهر محفلی در حیطه قدرت و طاقتش
 و وظیفه و اهداف ارجاع میدارند و در ساختمان این بنیان رفیع هر
 هرفردی از افراد بهائی دریای تختها ایالات و ولایات قری و قصبات
 حتی ساکنین جزایر و قتل جبال و قطب جنوب و شمال اهمیت عنایت
 میکنند هر یک را با انجام وظیفه ای خاص تکلیف میفرمایند و با و میفهمانند
 که در این مؤسسات سر بر آسمان کشیده آن عصبه الهیه هر
 درود بیوار و تزئینات سقف و جدار ناظر هستند ولی هر آجری هر
 تکه سنگی در این مقام شامخ دارای اهمیتی شاخص است
 بدین معنی که آغوش لطف و عنایت و مکرمت این نه نفر جمیع را در بر
 میگیرد چشمهای مملو از عطوفت آنان هر یک یاران ناظرند و از فرد
 فرد متوقع و منتظر .

کاش بودید و میدیدید که عمارات خریده میشود، ساختمانهای بدیع برپا میگردد، اسباب و سائل زیستن و راحت و آسایش خادمین تهیه میگردد ابزار کار و وسیله انجام خدمات و سرعت و سهولت اخذ نتایج کلاسیکی بعد از دگرگونی درکمال متانت و نظم نسقی بدیع انجام میپذیرد و هرگز نام فردی از افراد مذکور نیست فقط و فقط همه میدانند که این امور بصرف اراده بیت العدل اعظم الهی در نهایت صبر و اطمینان تهیه و تدارک میشود •

یقین است که این آفتاب نوار در مرایای بی شمار که بنام محافل ملیّه و محلیّه مشهورند تجلیات بدیعه خواهد کرد و جمیع راهبر يك منوال و نظم حرکت خواهد آورد که در هر مرحله ای و حرکتی و اقدامی آثار وحدت نوع انسان ظاهر گردد چه مبارک انعکاسی و چه عظیم خلقتی است که در عالم خاک حکایت از جمال افلاک نماید و این تجلیات روز افزون کلاً از اثرات نیروی پیمان است که تا عمر داریم در برابرش ساجدیم و بر خالق و واضعش سپاسگزار •

در یکی از اقالیم دوردست که افتخار زیارت عزیزان الهی را داشتیم و از شهری بشهر دیگری رفتیم در ضمن سفر گذر ما برود خانه ای افتاد که از عجایب است نهی بود بی نهایت با صفاد و طرف آن به گلهاوریا چین و درختهای گوناگون زینت تمام و تمام داشت و جلوه ای بدیع در آئینه رود خانه می نمود بطوریکه از مشاهده آن نظر انسان بیاد جنات معلقه عهد فراموش شده — تاریخ بشری افتاد این آینه شفاف در نهایت سکون و ملایمت

در حرکت بود دوستان بشوخی مستفسر شد ند که آیا نگارنده
 میل واراده دارد که در چنان رود خانه ای شنا کند و از ساحلی
 بساحل دیگر رود با کمال بی خبری ابراز شوق نمود فوراً عزیزان
 دل و جان انداز فرمود ند که مباد ای چنین کاری اقدام ورزم علت
 این هشدار دادن آن است که هر چند بصورت ظاهر رود خانه
 آرام و بی موج است ولی در عمق وجود خود جریانی چنان شدید
 دارد که کوه ها قدرت استقامت ندارند و اگر بی خبری تجاسر ورزد —
 رهائی از آن سیل نهانی محال است •

هروقت که در جریان امور بیت العدل اعظم الهی و نظم و قدرت
 و آرامش که در تمام نقشه ها و پیش بردن اهداف و نصب اعلام فتح^{ها}
 و ظفر در اعلی قلل جهان، گسیل جیوش منصوره الهیه، صدورد استخ^ط
 و لوائح پیام ها و بشارات که افراد و یاران و مجامع جهان را بحسب
 وجوش و حرکت و خروش می اندازند فکرمی نمایم بیاد همان رود خانه
 عظیم می افتم چنان آرامش و صفا و وحدتی در کلیه خادمین و خاد^{مات}
 این مرکز و افعال الهی موجود است که فی الواقع اگر کسی از خارج
 بیاید جز سکون و طمأنینه امری مشاهده نمی نماید ولی در عمق این بنیان
 رفیع خدائی است که جریانی شدید وجود دارد که با قدرتهای —
 روز افزون حضرت رب البریه بجمیع جهات تأثیرات روحانیه عطا
 میفرماید؛ موانع را بر طرف می سازند؛ راه ها را صاف و هموار میدارند و
 قوای روحانیه مهذول میفرماید که یاران الهی بکمال سهولت و —
 سرورد رسبیل خدمت و فد اکاری مداوم و مستمر مانند این آرامش

روحانی و صفا و همکاری و محبت روز افزون در این فضای نورانی چنان روح افزا و فرح بخش است که انسان متحیر می‌گردد چگونه امور گوناگون در نهایت درجه سختی و عظمت بدین نظم فیصله می‌گردد نه صدائی و نه ندائی نه فرمانی — نه بی‌اثر و بی‌روئی تمام روح است، محبت است، بندگی است، افتخار همکاری و وحدت است، آینه تمام نمای ملکوت الهی است این عصبه مجلّه الهیه تکیه بر کوه — خداداده بفرموده حضرت ولی امر الممشرق الاذکار بدعا و مناجات طلب فیض از ساحت قدس الهی مینمایند و در مرکز انوار فیوضات موعوده را دریافت می‌فرمایند و از مجمع ابراز افاضه بجهانیان مینمایند چه تربیت و تنظیم روحانی بدیع ابدی است مشرق الاذکار، مرکز انوار، مجمع ابرار دعا و مناجات برای فیضان تائید و قوت و عنایت حصول و وفور و نزول این جریان بدیع عنایات رحمانیه و سپس پخش انوار و توزیع نیروهای ربانیه به احبای عالم بتائیدات صمدانیه. این از عجائب نفوذ شدید و مداوم و مستمر این صنع دست حضرت پروردگار است که بدیع است و منبع یکتاست و بی نظیره خوشحال جامعه امریه که چنین مرکز توار و توری دارند که دائماً در حرکت است والی الابد حافظ و ناصر انعام الهی در سراسر جهان لحظه ای در حال و احوال نفوسیکه ره خود کامی پیمودند و میثاق شدید پروردگار را شکستند مذاقه نمائیم تا خوب مسلم گردد که هرگز قوای منفیه در این شریعت غراموفق بر تخریب اساس نمی‌گردند بعد از صعود جمال قدم ابرهای تیره حسد و آرزو، ها

برخی راسیه و سوخته ساخت و اینان رفته رفته خود را از میدان —
 بندگی و خدمت کنار گرفتند و رزایویه بد نامی خزیدند و از دریای کرم
 مرکز عهد توقع بخششهای بیکران داشتند .

در گیروود ارامور و حبوحه مشغولیت ها و مسئولیتها ناهرادی
 حضرت عهد البهائه نامردی برخاست و ناله شوم نقض را آغاز
 کرد پرده حیا دریده شد سکون و قرار از بین رفت زلزله شدید — دی
 هیکل امرالله راکه بسوگواری مظهر ظهور غمگین بود تکانی سخت
 داد ارکان و اعضاء خانه ها و خانواده ها بحرکتی دردناک و ترسناک
 دچار شدند خوب فکر کنیم کسی که عهد الهی را شکست شخصی
 نامعلومی نبود بسیار از الواح بخط او جهت یاران ارسال میشد
 قطعات خطوطی نظیرش دست بدست و شهرش شهر بعنوان
 احسن و اعلی نمونه خط فارسی بهدیه می رفت البته چنین
 بیوفائی و بیفکری، مخالفتها و کاغذ پرانیها و ایجاد زحمتها و نرزانان
 حصارهای امریه بینهایت سبب تأثر خاطر حضرت عهد البهائه گردید
 ولی ایشان بهمان رویه الهی همواره ساکت و صامت بماندند جز
 بمحافظه و صیانت امرالله بکار دیگر توجه نفرمودند هر قدر طوفان بلا
 شدید ترمیگردید و ارکان بیشتر فرو می ریختند محال بود که وجهه
 همت حضرت عهد البهائه تغییر یابد اسم الله الجمال — اسم الله
 المهدی اسم الله الجواد و گروهی دیگر در معرض این زوبعه
 قرار گرفتند سستی آوردند و بر زمین نیستی فرو ریختند و حضرت
 عهد البهائه دست های مکرمت خود را دائماً بر سر یاران داشتند که

× کل از آفات روحانیه محفوظ بمانند •

البته اینگونه امتحانات الهیه در جمیع ادوار ادیان سماویّه روی میدهد تا هر کس غرض و مرضی دارد از جمع یاران خارج شود و جامهٔ زیبای بی عیب امرالله را از لکه های نامطلوب پاک و مبری دارند و چون این جرائم امراض از هیكلی خارج گردد البته صحت و سلامت روی آورد و قوت زیاد شود و ره پیمودن در سهیل بندگی و خدمت آسانتر گردد لذت بعد از این طوفان شدید دیدیم که کشتی امرالله در اقیانوس وجود بکمال بهجت و آرامش بجلورفت هیكل میثاق با سفر غرب آغاز فرمودند و از اروپا به امریکا تشریف بردند و جشنها گرفته شد که برای اولین بار در تاریخ جهان مرکز عهد و پیمان توجه به دیار باختر کردند •

حضرت عبدالبهاء بفرمودهٔ خود شان شرعهای سفینهٔ الله را کشیده طنابها را محکم و متین فرموده بسوی هدف نهائی بنها^{یت} قوت راندند هزاران موج از چپ و راست هجوم آوردند و کشتی را بالا و پائین انداختند ولی هیكل مبارک همواره آرام و در نهایت اطمینان بماندند سگان را بقوت در سر پنجه قدرت نگاه داشتند هرگز چشم از هدف برنداشتند و باتدبیر و فرهنگ و هوش بحفظ و راهنمایی یاران^{ان} ادامه دادند حریفان ناسازگار دامن دلبر میثاق را از کف بهشتند و دیوهوی و هوس را از زنجیررها ساختند و در میدان دشمنی انداختند و خود در کمین نشستند بتماشای پیکار و ستیزه غریب و شادی بر آورد •
از دشنام و لغو و سقط هرگز کوتاهی نورزیدند و ندانستند تابه کی

گرم ماند این بازار گنوبت به غصن ریان حضرت رحمن رسید که در عنفوان جوانی براریکه پیمان جلوس فرمودند و با قلبی لبریز از ارق عواطف دستهای آرزو و عطف بست سوی یاران دراز کردند و تمنی فرمودند که کل دست بدست یکدیگر داده ثقل فادح مسئولیتها^ی امریه را متحداً حمل نمایند و جهان را مستعد وفود درخیمه وحدت عالم وجود فرمایند •

اسفاهه نوهوسان حول نائره نقض از مکتب الهی درس نگرفته که مشقت برنشتر کوفتن و خورشید را با گل ولای اندود کردن کاری است در نهایت درجه سفاهت و پلیدی اینان بکمال بی شرمی با گروههای دیگر توأم شده تجدید و تشدید قوی کردند جمیع منابع دشمنی را بحریان انداختند و هر چه بود در قبضه قدرت خود در آوردند و بهر کاری و اقدامی و ایجاد زحمت و مشقتی قدرت یافتند روزنامه ها — مجلات — رادیو — تالارهای نمایش — کتیب و مجلات ماهیانه — ردیه های بسیار بیباک و ناپاک با نشر عکسها^ی ساختگی — دریافت مستمری و مساعدتهای مالی از مبشرین اجنبی و اعداء داخلی — تسلط بر منا بردرسی و کرسی های خطابه کل در زبردست آنان و کمک و مساعدتشان حاضر و مستعد شدند چنان شورشی برپا داشتند که حتی ذرات هوا حامل سموم خرافات و جرقه های کینه و بغض گردید چون خنیاگران بی آبرویی شدند که بهر آواز و ساز و نغمه ای خواندند و ورقصیدند و گروهی بی مغز را از خود خشنود ساختند و بکف زدنهای و تملقات آنان بهره رزگی

دست یازیدند برآستی انسان که اسیر آتش حسد و کینه میگردد تا چه درجه از ذلت و بدنامی و سیه روزی فرو میرود چنان پستی وی آزر میگردد که خورشید نو آرا پشت سرگذارده بحفره تیره روز^ن داخل شده و دیگران را بدان سیاهی دعوت و بهرود اصرار و ابرام می نماید در هر محفلی نقل مجلسشان داستانهای مظلومی بود که با حبارواد اشتند دف هازدند سرودهای فتح و ظفر خواندند و امرالله را بالمره محو و متلاشی گرفتند درد و ددم مجالس خود شریعه الله را چون دود تریاک مجالسشان و د خان حشیش ناپاک ذرات پراکنده در هوا معرفی کردند یاران را پریشان و در گوشه خمول غرق نومیدی میخواندند چه سبک مغزی و دغل بازی است که بکمال گستاخی بمجالس یاران شهبخون زنند و جمعیت خاطر ها را پریشان خواهند شمع را تا روگفتار استوار ناله بیمار گویند پشت بر قبله نماز نمایند و فسحت میدان ارادت نیاورده توقع و فور بهارگاه رب مسجود جویند نفس می پرورند و آرزوی گسستن زنجیرها دارند غافل از آنکه پنجه در سر پنجه قدرت غالبه الهیه انداختن شرط عقل هرگز نبوده و نیست غصن پرتو را با بد گوهری شکستن شرط — مردی و مروت نیست که "هم نرخ گوهر نباشد سفال" بنیان رصین های راکله چوبین گرفتن و رکن رکن را غیر موجود انگاشتن و کلیه نقشه حضرت باری را در هم وی پروپاوی مایه به هم منقلی های خود معرفی کردن و در آن دود خفقان آور خود را سر کرده و منصور گرفتن و جهان را زیر پای ستوران خود دانستن فقط کار کسانی است

که از بعت عقل و هوش و درایت بالمره ممنوعند .

ملاحظه فرمائید که قلم روزگار در دفتر تاریخ آدمی چه درج کرده است احبای الهی در ظل قیادت مولای خود در زیر بارهای رزایا اظهار عجز و لا به ننمودند زبان به پاسخ نگشودند و خامه راهرگز بذكر آن مسائل نیالودند در برابر صد ها نشریه و نطق ها و خطابه ها و هجمات نا جوان مردانه صابراً صامتاً سرگرم کار و خدمت خود باقی ماندند و مفتخر با تمام نقشه های مولای قدیر شدند آنقدر حظا ثمر قدس دور کرده زمین برپا داشتند که چون حلقات درخشان کمربندی —
 زرین کره خاک راد بر گرفته اند و نیز بساختن و پرداختن مشارق اذکار در امریکا — پاناما — استرالیا — اروپا و آفریقا مشرف شدند که هر یک مانند آئینه ای شفاف انوار آفتاب ظهور را بر جهان و جهانیان منعکس مینمایند در قطب جنوب — سواحل دریاچه — مشرف بر کانال —
 در قلب اروپا — بر روی خط استوا این آئینه های سامیه الهیه — چون مبلغین صامت نفوس مستعد را بهارگاه قدس الهی میخوانند .
 بعد نوبت آن رسید که جیوش مهاجرین را با کفاف جهان گسیل دارند و مجامع و مراکز و محافل روحانیه را چون قطعات اجزای صلبه کربمه برسینه کرده خاک نصب نمودند و بر آن پایه های رزین ستونها^ی محافل ملیه را بالا بردند تا کار بجائی رسید که بدست قدرت اهدیه الهیه جمیع اعمال و خدمات و فداکاریهای احبای ستم دیده بتاج و هاج و قبه عظمت و جلال بیت العدل اعظم الهی الی الابد مزین و متوج گردید حی قدیر آن قبه الهی را چنان استوار داشت که

کل در نهایت سرور و سعادت و سلامت و شکرگزاری زبیر سایه آن مقرر
 جلال الهی امن و امان یافتند تعالی تعالی مبدعها و خالقها •
 یاران از فراز آن قلعه فتح و ظفر چون بعقب نگر بستند اثری از جیوش
 جرّارندیدند پرچمهایشان سرنگون — سر بازانشان پریشان و مجنون
 سرکردگان چون آواره " قطره منته " آوازه خوانشان از صبح
 ازل تا شام ابد ساکت و خاموش محرکین و مشوقین این گروه بد نام
 بگدائی بروستارفته اوراق و مجلات و کتب و اسفار و سرودها و تصانیف
 در آتش حسرت و بد نامی سوخته — دلها از داغ شکستهای ابدی
 گداخته کل چون شهکوران از تابش آفتاب ظهور در هراس و حفره
 های نومیدی ابدی شتافته چنان از سر زبانها افتادند. و از یادها
 فراموش شدند که حتی آنانکه سر راهشان نقل می پاشیدند و هیاهوی
 پریا میداشتند و غریبشاد باش و آفرین میکشیدند امروز آنقدر توانائی
 ندارند که اقلچون مگسی دست حسرت بر سرزنند •

ملاحظه فرمائید اگر قوت میثاق نبود در برابر این جسارت‌هایی
 باکیها قساوتها، هرزه درائیها چگونه حصن حصین امر محفوظ میماند
 و چطور یاران در سهیل خدمت و جانفشانی پایداری و وفاداری نشان
 میدادند خوب فکر کنیم و گذشته را در نظر آریم یاران الهی را چونان
 گوسفندان معدودی مشاهده می نمائیم که از هر سوی گرگهای تیز
 دندان دهان بسویشان گشودند و هر دم و آنی ممکن بود جمیع
 راه‌خاک و خون کشند زیرا در آن میدان ابداً رادع و مانعی برای —
 حمله گرگان وجود نداشت جمیع قوای موجوده معد دشمنان امر

و مدافع آنان بل مشوقشان بودند و شمل یاران بصورت ظاهری
 صاحب‌وهی امان‌وهی پناه‌وهی یارویاورمانده بودند پس چه شد
 که عزیزان حضرت رحمن محفوظ ماندند و مهاجمین پس از بیست
 سال ادامهٔ هجوم شکست ابدی خورده از صفحهٔ روزگار محو و متلاشی
 شدند اینها از آثار سربّه و نفوذ غیبیّه و سلطهٔ شدیدۀ عهد و میثاق^ق
 حضرت رب‌الہربّہ است کہ در عرش جامع امریہ رادرجمیع ہلا دیہ
 محفوظ و مصون ہداشت وہہ اقدامات عالیہ روحانیہ و خدمات اہد^{یہ}
 مفتخر و سرافراز فرمود *

۱۲- تا نفس اظهار توبت میکند تعرّض

تکلیف

از مطالب و حوادث گذشته دانستیم که نقض عهد یکی از بیماریهای سخت است که برخی ارواح را درینجه خود گرفتار میسازد و مستولی بر تمام زندگانی میشود گاهی جرثومهٔ این مرض جانگداز و مهلك در حال کمون میماند و ناگهان بعلتی ظهور و بروز یافته ریشه در رگ و ریشه بیمار میاندازد در احادیث مأثورّه است که میفرماید " الشّرك اخفى فى امّتى من حب النّملة السوداء فى اللّيلة الظلماء على صخرة الصّماء " بدینمعنی که شرك درونی بیمار را گرفتار تلقینات نفس سرکش مینماید و رفته رفته در برابر نص صریح قلم اعلی دلائل نفسانی را صاف آرائی میدهد تا کار بجائی میرسد که دست از دامان دلبر آسمانی برداشته دستبه کهنه ردای روزگار و اهل آن می اندازند و آنقدر این جرثومه خطرناک پنهان و نادیدنی است که میفرماید پنهان ترا ز مورچه سیاهی است که در شب ظلمانی بر روی سنگی سیاه افتاده این حالت کمون چه بسا که تا آخرین نفس ممکن است ظاهر نگردد با دعا و توجه و تمسک تام به عهد و میثاق الهی شاید هرگز جسارت بروز نورزد و همین است که میفرماید " حسن خاتمه مجهول است " تاریخ میگوید افرادی در این گریوه نیستی میافتند که نمیتوانند زندگانی و آراء خود را با اصول الهیه سازگار سازند لذا ره عصیان پویند و عصیان است که انسان راتباه می نماید هنگام بروز این فاجعهٔ عظمی اعظم و احسن طریقه معالجه همان است که مرکز میثاق غالباً

دستور فرموده اند چه بسا که مرقوم داشته اند مبتلای بدین بیماری نفسانی را بایستی بالمرّه بخود گذارند پایی او نشوند مهلت دهند که شاید با خداى خود که واضع عهد و میثاق است رابطه ای یابد تنها ماندن آنان چه بسا که سبب هدایتشان شده و بقوه دافعۀ عظیمه^ی ناگهان از فراش بیهوشی برستا خیزی بدیع مشرف گردند که بیکمرتبه از جا برمیخیزند فریاد شوق برآورده میگویند از دامن حق قدیر وعهد و پیمان اود دست برنمیداریم زده هامثال کفایت بد و قضیه تاریخی میشود که چراغی فراراه ما باقی بماند *

در یکی از اسفار که بزیارت حضرت ولی امرالله مشرف و در برابر هیکل اطهر جالس بودیم یکی از قدمای امروار مسافر خانه شد ایشان دارای هیکلی عظیم، قدی کشیده و پرهیمنه بودند همینکه داخل شدند فوراً از انور زمین زدند که در همان مدخل به نشینند حضرت ولی امرالله فرمودند بفرمائید اینجا نزدیک و روبروی من - آنقدر آهسته جلو آمد که طول کشید تا با اشاره مبارک و خیلی نزدیک بهیكل اطهر جالس گردید نگارنده که ایشان را نمیشناختم خیلی کنجکاوشده با خود گفتم این چه شخصیت بارزی است که تا اینحد مورد لطف قرار گرفته است *

بعد از پایان محفل از این و آن پرسیدم و آنچه در ذیل مرقوم میگردد خلاصه ای است از گفته های خود او و دوستان دیگر:

پس از صعود جمال قدم مدتی نگذشت که اکثر پیروان با استثنای سه نفره عصیان پیمودند و حضرت عبدالبهاء را فرید و وحید گذاردند

ولكن ايشان كوه وقار و طما^۱ نينه بودند جميع را بحال خود گذاردند
تا يك يك بميل و اراده خود و فهم و ادراك و تفحص خویش مظهر عبودیت
را بشناسند همین شخص که مورد بحث است فرمود که بین محمد علی
و هیکل میثاق آمد و شد داشته است و چه بسا که با خود می اندیشید
که چرا محمد علی اطاعت برادر بزرگتر را نمینماید ولی درست از خواب
غفلت بیدار نمیشده است که راه یکی است و دودل بودن شرط راه
عشق حضرت حق نیست مدتها گذشت تا شبی محمد علی در مجلس
بستگان و همکاران خود با خشم فراوانی فریاد برآورده گفت — آیا
در بین شما کسی نیست که صخره ای بردارد و بر سر عباس بکوبد
و مرا از دست او راحت سازد — ايشان فرمودند گوئی این صخره
بر فرق من خورد و مرا تمام شب بیدار نگاه داشت تا صبح سحر در آن
های گوناگون بسر بردم و سرانجام با خود گفتم — محمد علی احبای
الهی و امرالله را فدای میکند که خودش صحیح و سالم و مسرور زیست —
نماید ولی سرکار آقا احبا و اموال و زندگی و هستی خود و همه را فدا —
میکند که امرالله محفوظ بماند * هنوز هوا گرگ و میش بود که از جا برخاسته
بسوی خانه حضرت عبدالبها^۲ سرعتی میرفتم که هر کس مراد دید یقین
کرد که من با این هیکل و قوه و نینه میروم که وجود مبارک را از بین
بردارم بمحض ورود هیکل عبودیت را زیارت نمودم که برگوشه نیمکتی
در نهایت درجه وقار و آرامش ظاهر و باطن جالسند دیگر حال خود
را نفهمیدم بر روی خاک افتادم سجده کردم و در حال گریستن
میگفتم مرا به بخشید به بخشید — هیکل میثاق فرمودند — حالت

چطور است ولی من همواره طلب عفو میکردم و بالحنی مؤکد فرمودند
 — اگر غیر از آنچه که از تو پرسیدم جواب بگوئی بجمال قدم راضی
 نخواهم بود — رفته رفته حالت طبیعی دست میدهد و در محضر
 مبارک بر سر بر ایقان جالس می شود چند بار میکوشد که از گذشته
 پر غفلت خود بگوید و پوزش بطلبد ولی حضرت مولی الوری اورا چون
 آئینه تابناکی میدیدند که نقشهای گذشته بهاران عطوفت
 مبارک بالمره پاک زده شده از گذشته ها چشم پوشیدند ذکرری
 خواستند اشاره ای فرمودند اورا نیروی بدیع ثبوت بر عهد و میثاق
 وزندگانی جدید عطا کردند و آنچنان زنجیر بندگی آستان مقدس را
 برگردن نهاد که تا آخرین نفس مورد توجه و عنایات حضرت ولی
 امرالله زیست کرد و بحسن خاتمه از جهان رفت *

در عهد حضرت ولی امرالله چند برادر بودند که مدت ها از زیر سایه
 امرامردوری جستند سالها رفت و اینان بخدمتی مشرف نگشتند و
 بزبارتی نائل نگردیدند تا شهی رسید که همه از نقاط مختلفه گرد هم
 آمده از کرده خود پشیمان وزندگانی روحانی خویش را پریشان دیدند
 بعد از دعا و توجه تصمیم گرفتند که یکی از برادران عازم کوی حضرت
 محبوب گردد و تقرب به آستان مبارک جوید باشد که دریای غفران
 بوج آید و همه راه ردای عفو مزین فرماید روز دیگر برادر دوم به
 بیت مبارک رفت و تمنای زیارت مولای عالمیان را نمود حضرت ولی
 امرالله فوراً از حجره کتابت به غرفه میهمانان تشریف آوردند و بمحضر
 ورود فرمودند " خوش آمدید کجا بودید من تاج خدمت قصر حضرت

بهاء الله رادعکابرای شما نگاه داشتم حال بروید و این تاج مبارک را بردارید " این برادر کوشید که شمه ای از غفلت و دوری خانواده بگوید و اظهار پشیمانی و عجز و ندامت نماید اهدا مقبول نیفتاد و کراراً فرمودند این تاج افتخار متعلق بخانواده شماسست بروید و بردارید — و با همین عنایت خالصه الهیه جمیعاً تا آخرین نفس بخدمت مفتخر مانند اند این دو قضیه کافی است که بما بفهماند چگونه مریدان حقیقی الهی با امثال ما بندگان معامله میفرمایند در همین دو داستان بسیار مختصر دقت وافر نمائیم اولاً می بینیم که مبتلایان را بحال خود گذاردند تا انقدر که میتوانند در درون خویش بانفس شریزه ستیزه نمایند و در این جنگ روحانی چون غالب آیند راهی نصی یا بند جز آستانه قدسش که مأمن ام است و همینکه قدم بدر گذارده ندای حق را بیک میگویند هیاکل مقدّسه هرگز راضی نمیشدند که نادمین زبان به پوزش باز نمایند و مسائل نقص عهد و گفتگوهای دیرینه را بمیان آرند و این روش آسمانی اطاعت محضه است از بیان جمال قدم در کلمات مکنونه که میفرمایند " — خجالت نفسی مپسند " اهدا نمیخواستند فردی از افراد هر قدر هم که ره خطارفته مبتلا بشرمساری گردد گوچک شود و با حقارت بروی احدی نظر اندازد چه مقام انسان بلند است هرگز کوچک نشود و تحقیر نگردد .

اما امان از نا بخردان و خوبشاوندان و دوستان بی حکمت و غافل از اسرار الهیه که مردم و آئی گرد اگر د بیماری روحانی را میگیرند

و با گفته های او موافقت مینمایند ادعاهای ویرامهم میشمارند
 و با اقوال سخیفه دلسوزیهای جاهلانه و اظهار همدردی و غم
 و غصه حق بجانب بیمار داده او همه را از حکیم علی الاطلاق -
 بیزار میسارند و با این دوستیهای جاهلانه لانه زنبورها حبس
 و اوهام و اندیشه های ناپاک را آتش میزنند و سرتاپای بیمار
 غلیل ناتوان را در زبر هجمات اوهام چنان رنجور میدارند که شفا
 را با تاخیر مییابد از دود بختانه در بسیاری از موارد شفا را ممنوع مینما
 و تنهانه آنکه بیمار را ناتوانتر میسازند بلکه دیگران را هم که با او تما
 میگیرند قطعی است از صراط مستقیم عهد الهی با انحراف میکشا
 دوستان جمال قدم که در ظل این شریعت سمعاً پای بسن
 بلوغ نهاده اند باید کاملاً بحکمت این حکم مبرم پی برند و سراطعات
 فرود آرند که هم خود و هم عزیزانشان در ظل عهد و پیمان امر در امن
 و امان بمانند گفته حضرت روح را دائماً بخاطر آرند که فرمود اگر
 چشم شما در این راه بمعارضه برخاست آنرا آورده بد ورافکنید
 حال که بجرعه ای از سرچشمه جانبخش پیمان الهی مرزوق
 و مخمور گشتیم و اندکی بر موزون فوذ این جاذبه سربیه الهیه پی
 بردیم و دانستیم که نقض عهد مرضی است که مستولی بر روح و قلب
 برخی افراد میگردد و بنهایت درجه مسری است هنگام آنست
 که قدمی جلوتر رفته تا بدیدار جلوه ای از عظمت و زیبایی امر
 اقدس الهی مفتخر گردیم - آیا گمان میکنیم که در این دور الهی
 که هدف اصلی آن وحدت عالم انسانی است افراد یاران بایستی

در برابر ناقضین پیمان حضرت رحمن صف آرائی کنند و هاشمشیر
 های آخته بجان ناقضین افتند و چون ادوار گذشته خیمه و خرگاه
 آنان را طعمه آتش سازند و خانه و خانواده شان را خراب و پربش
 نموده يك يك اعضاء عائله را از دم تیغ بگذرانند و سبب ننگ عالم
 ادیان گردند و مردمان روزگار را از هر چه که دین مینامند در روپیزار
 سازند .

خیر پیروان این شریعت سمحۃ الهیه در مدرسه علم
 و حکمت و صبر و استقامت نشوونما یافته و در چمنستان عدل و نصفیت
 پرورش گرفته و در سبیل ممد و مرکز عهودیت سالکند و لا غیر تلامذۀ این
 دبستان عشق و بردباری هرگز چنین ننگی را برای دین اللّٰه
 نپسندند بلکه بر طبق نسخه حکیم علی الاطلاق اولاً از نیروی شفا
 دهنده پیمان آگاهی دارند و ثانیاً میدانند که باید مبتلایان را با
 خود گذارند و در حق ایشان دعا کنند که بخود آیند و بفطرت اصلیه
 دل را در برابر شمس ظهور و قمر لایت آورده لانه و کاشانه خود را
 با انعکاسات وفاداری روشن و مملو از گرمی محبت اللّٰه بفرمایند درست
 در این آثار منیع که هر یک شعاعی تابان از خورشید ظهور
 است دقت تام نمائیم و همه را بدل و جان بسپاریم و شب و روز بیاد
 آورده در میدان عمل و خدمت و بندگی بکار بندیم :
 نصوص کتاب اقدس لوح محفوظ الهی منسوخ نگردد
 مرکز میثاق نلغزد
 علم مبین سرنگون نشود

کوکب صبح منیر آفل نشود

بحر محیط از فیض منقطع نشود

شمس شهیر در سحاب شدید نماند

نسیم عنایت منقطع نگردد

باب رحمت مسدود نشود

مواهب جمال الهی مفقود نگردد

موارد فرات سائق و شراب بار در مسدود نشود

دریای میثاق الی الابد پر موج است و در جوش و خروش است

قوه میثاق مانند حرارت آفتاب است تربیت نماید و نشوونما بخشد با

داشتن چنین خزائنی از تائیدات دائمه سماویه حال در نسخه

ربانیه برای بیمارانی که بعلت نقض و سودای خود خواهی دچار

میگردند دقت نموده و بموقع خود اجراء داریم •

• حزب فتور را بحال خویش گذارید و حواله بصاحب عهد و میثاق ننمائید •

آن حق قدیم قوی و قدیر است و هادم بنیان هر مکر و تزویر •

• در دین الله تکفیر و تفسیق نیست •

تزییف و تحقیر جائزه

با کسی مجادله ننمائید و مناظره نکنید

ذلت برای احدی مطلبید

لسان بطعن کسی میالائید

پرده از کار کسی برندارید

• تا نفسی اظهار ثبوت مینماید تعرض نکنید و او را رسوا ننمائید •

هرجاکه درالواح الهیه و آثار این ظهور ذکر دشمنان امر شده
 است مقصود ناقضین عهد و پیمان الهی است زیرا آنچه دیگران —
 بعنوان دشمنی انجام دهند مدّ شریعة الله است و سبب
 اعلای امر الله و بیداری احباء الله لذّ اذینان بیعی نیست
 زیرا خطری نمیرسد هرگز نیروئی ندارند که رخنه در اساس شریعة الله
 اندازند اما ناقضین بفرموده مرکز میثاق " ثلّة هادمه " اند امر الله
 را محو و شریعة الله را سحق و جمیع زحمات راهد خواهند *

تیشه بر شجره مبارکه است • محو و نابود کنند

نوهوسانی چند بیخردانی چند تیشه بر ریشه ایمان و پیمان امرت زنند
 سیف برهیکل میثاقت روادارند

مقاومت در برابر هجمات گروه مخربین همان است که در لوح
 احمد بیان فرموده اند (کن کسحله النار لا عدائی و کوثر البقاء لا حبائی)
 عجا چگونه ممکن است شیئی در آن واحد دارای دو خاصیت بالمره
 مختلف باشد آیا ممکن است چیزی هم صلب و سخت باشد و هم جریا
 آبر بگیرد حال چگونه یاران الهی را امکان آن هست که هم آتش
 باشند و هم کوثر بقا گردند این از معجزات ثبات بر عهد و میثاق است
 که چون شجره وجود یاران در این بوستان ریشه کرد و محکم شد
 چنانچه آتش نمرودی ابراهیم را برد آوسلاما گردید ثابتین
 بر پیمان چنان هیبتی یابند که مردمان دودل و دور و متزلزل و نو
 هوس هرگز جسارت تقرب و تکلم نیابند یقین است که در برابر
 قدرت روحانی ثابتین چنان شرمنده گردند که لب بر بسته پا

به فرار میگذارند و در پی سست عنصران و تبه حالان و علفهای بی
 ریشه و اصل میروند و بد می و دودی همه راتپاه میسازند حضرت
 مولی الوری میفرماید (بثبات و رسوخ بنیان متزلزل را از میان
 براندازند) و نیز میفرماید (تمسک و تشبث به اساس دین را محکم
 نمائید) و چون راسخین بر پیمان بیکدیگر رسند چونان عشاقی
 هستند که بمعشوق خود رسیده اند و یاتشنه جان سوخته ای باشند
 که بسرچشمه آب گوارائی راه یافته اند رعب و هیمنه برای متزلزلین
 دارند و کوشقها برای یاران ثابتین در زیر سایه طوبی آرمیده از گلشن
 میثاق لذتها میبرند از فواکاهش نیروی بدیع مییابند و سبب احیای
 عالم وجود میگردد اگر در اذ و ارگذشته گفتند — پیروی من کن ترا
 صیاد عالم انسانی میسازم در این دو رمانع اقدس قلم اعلی ما را وعده
 فرموده که با پیروی از عهد و میثاق محیی عالم انسانی خواهیم
 شد چگونه از عهد شکرش بر آئیم که جمعی ففارا بجنات عهد
 خود اذن ورود فرمود و در ظل اشجار پر برگ و بارش پناه عنایت کرد
 بخد مت مأوربت داد به هجرت تشویق فرمود و به بندگی آستان
 مقدسش امتیاز بخشید که اگر صد جان در هر آن فد اکیم از عهد
 سپاسگذاری یکی از این نعم سماویه بر نیایم نعیمالمد عوین
 و طوبی الف طوبی للواردین و الساکنین فی ظل قباب عهد
 الوثیق تعالی تعالی واضعه و حافظه •

پایان

ای مرغ شب بخیرتجلی زآفتاب

آخرچه دیده ای که تو با او به کینه ای

گاهی در زندگانی انسان روزی وساعتی بل آنی ولحظه ای
 میرسد وپیش آمدی روی میدهد که هرچشم بهم زدنش بزرهاوزبور
 های بدیعی زینت میگیرد وجزئیات حادثه ای را ابدیت میبخشد از جمله
 آن شامگاهی است که در حدائق غلباء حول روضه مبارکه علیا
 افتخار تشرف داشتم ناگهان حس کردم که این گردش روحانی را
 ا رزشی ابدی است وچنان در فکروذکریاران الهی فرورفته بودم
 که برای يك يك آنان از درگاه جمال رحمن آرزوی زیارت ووصول
 وورود بدین بهشتی که ید قدرت حضرت ولی امرالله در مطاف -
 ملاء اعلی بوجود آورده اند نائل و مفتخر گردند و در این هوا که
 هر ذره ای از آن امواج سرور و به جهت و آرامش دائمی می بخشد
 نفسی بخوشی و راحت برآرند و در هوای محبت حضرت دوست و حول
 مقامش به پرواز آیند هوا منعش ازها رطریب و طرب انگیز نسائیم
 جان بخش سروها صاف در صف ایستاده نمایدند قوت و پایداری یاران
 در حدیقه پیمانند و درختها و گلها و شاخه ها و ازهار و بوته ها و برگها
 حتی ذرات هوا داستانها دارند که بگویند و اگر آدمی را گوش جان
 باز باشد ترانه های هر یک را میشنود و از تمام دل و جان باهتزاز
 • میاید •

در آن شامگاه کرانه های دوردست دریای مدیترانه گوشتی
 بخون عاشقان خضاب گرفته آفتاب با سطح آب تماس یافته
 خورشید رفته رفته تمام خزائن طلای خود را ریخته و مانند سینی
 مسی گداخته ای در آفاق بعیده بر ابرقصر بهجی خیره ومات
 ایستاده بود • گوشتی بزبان حال میگفت :

" این جمال القدم الذی طلع ولاح من افق صرحه المشید " •

دمی نرفت که آن سینی مسی گداخته در دریائی از خون
 فرورفت و چرخ و فلک بدانان های الماس بزرگ و کوچک و نقش ها
 و هیئتهای شگرف زینت یافت ماه در آن میان میخرا مید و دامن
 دامن گرد نقره ای فام بر هر دروهم میپاشید امواج دریا صاف در صف
 بسوی قصر میشتافتند و سینه های خود را با خروش فراوان بر صخره
 های سواحل کوفته بر میگشتند و بر امواج سرور و بهجت میافزودند
 و روان آدمی را شدیداً مهتزمیداشتند که چشمهای مظهر ظهور
 الهی همین هنگامه ها را از ایوان قصر مشید خود ملاحظه فرموده اند
 آفاق مرتعش از حضور ارواح مقدسه گردید چند آنکه زبان بی اختیار
 به نیایش پروردگار بازودل به سپاسگزاری از نعم بی شمارد مساز گردید •
 در آن جشن و سرور آرایش زمین وآسمان بانوار روحانیت و حبور
 که دل در آرزوی چنگ و چخانه و نغمه های دلکش شبانه و الحان
 سنتور و تار مستانه بود که جان را اغتلا بخشد و روح را بهارگاه حضرت
 دوست میکشاند ناگهان با خود گفتم یارب این ناله مرموز از چه سوا
 که چنین دل را شکنجه و جانرا برنجه آورده و تا این حد غمزده و زنگ

زدامیآید •

ازکرانه های دوردست وپاشا خه های درختان خشک
و نیمسوخته وپایبغوله های جن زده ویاقلعه ای درهم ریخته
وشاید ازدیواری که برسرخاک غم بیخته این ناله درهردمی سینه
هوآرامیشکافت دردلهارخنه میکرد چونان شیون مادری بود
که برسوک فرزندش نشسته ویا فغان دل داده ای بود که از درد
دوری مینالد و برآتش هجرمیگدازد •

ازخلال روشنی مهتاب زیردرخت کاجی جمعی ازاعراب را—
دیدم که درآنجامجلسی آراسته بودند طبق احساسات قویّه
میهمان داری وغریب نوازی بکمال محبت جواب سلام رادادند
و بمرحبائی بداخل بزم خود مراخواندند وهربالشی نشستم وپس
ازنوشیدن قهوه وشستن دست وصورت باگلاب صحبت ماگل
کرد چون تمام هستی من آشفته آن آهنگ شوم بود که هر دم و آنی
بصوت حق حق سینه رامیشکافت ازشیخ محفل انس درباره آن —
ناله ای که مرتب بگوش میرسید مستفسر شدم •

شیخ مردی خوشرو باپیشانی برآمده ومحاسنی که بروقرش —
میفزود بدان مجلس رونقی میبخشید بمحض شنیدن سؤال دوزانو
درروی مخده جالس شد وگفت :

آنچه ازاجدادوقدمای مانسل به نسل وزبان بزبان نقل شده —
اینست که درافسانه های باستانی واساطیرملل غایره آمده است
که پادشاهی رادوپسر بوده است فرزند ارشد سطوت وجلال و —

برازندگی سلطنت فراوان داشته و برادر کهنتر حد و فورا ز حیوان
 کمترین منعم در شورش بوده است و اوست که برادر بزرگتر هر
 چه توانست ظلم و ستم رواداشت با خاطری بد سگال جنبکام دشمنان
 وی سخنی نگفت و گامی برنداشت زمانی هرگز نیامد که زبان را از
 گزافه گوئی اندر کشد در طول زندگانی هر قدر توانست از خوان کرم
 برادر هر چه خواست برگرفت و برداشت و نهایت همش آن بود که
 این گلبن جوان را بخارمغیلان بپوشاند و دارائی او را صرف نیستی
 و دمار او بنماید چون این برادر سنگدل بنهایت تیره روزی از این
 جهان رخت بر بست روح او روزها و شبها و ماهها و سالها کوشید که
 منفذی به عالم بالا یا بآجداد ما گفتند که تمام درهای آسمان بر
 روی وی بسته ماند سالها قبل قرنهای از این سوی بدان سوی رفت
 که شاید ندای بخششی از ما و رای درهای بسته بگوشش رسد
 و یادستی قفلها را بگشاید جز با مس و محرومیت نتیجه ای ندید رفته
 رفته به هیئت طبری زشت منظر درآمد و چون در روزگار ندگانی چشم
 دید از خورشید جهان تاب برادر رانداشت و در آتش رشک و حسد بسر
 برد خداوند انوار جان بخش خورشید عالمگیر را بروی حرام اهدی فرمود
 لذا تمام روز را در حفره تنگ و تاریکی بسر میبرد و محض آنکه آفتاب
 بخواب میرود و تاریکی بر جهان مستولی میگردد این مرغ از زوایای
 مخیف سرزمینهای دوردست بیرون میآید و در گوشه ای مهجور
 از مردم دور می نشیند و تا صبح سبزه و میبند و میگوید حق حق یعنی
 اقرار مینماید که ای برادر حق با توست و ما امید آنست که شاید طغرای

غوا و از آسمانها بزیز آید و طلسم کوری و تیره بختی اش را دست
 قدیری در هم شکند درهای بسته باز و قفلها یکی بعد از دیگری
 گشوده گردد و ولی هیهات هیهات دیوان خانه قیامت را حسابداری
 دیگر است و دفترش هرگز بهتر نماند و هر سطری با قلم قدرت و انگشتان
 عدل و نصفت مرقوم شود چشم خدعه گران، ستمگران، حيله سازان و
 دغل بازان هرگز بر آن دستک و دفتر نیفتد لا یمسه الا المظهرون لذا
 مقد راست که سراسر شب را ببرد یوارهای در هم ریخته یا شاخه های
 شکسته خشکیده و باد خمه های متروکه آنقدر بنالد و بزارد که گلپوش
 مجروح گردد و آما س نماید بطوریکه توانائی نالیدن از وی گرفته
 میشود و صدایش بند میآید قبل از طلوع فجر چند قطره خون از حنجر
 زخم آلودش بر زمین میریزد و آنچنان میجوشد که اگر خاک دهان باز
 نماید و آن لکه های ننگ را نبلعد در بای خون جهان را میگیرد—
 این داغ پشیمانی اهدی است آتش حسادت است که هستی
 آدمی را میخورد و هل من مزید میگوید این منتهی درجه تیره روزی
 و سیه بختی آدمی است که چون وسام ملعنت در جهنم اعمال
 خود انسان خوب سرخ و گداخته گردید و برهیکل آدمی بدست
 عدالت حضرت یزدان چسبید رهائی از آن دیگر محال و ممتنع است
 داستان عدل الهی را طوماری دیگر است و درسی است که
 دوهوسان پرده شرم راند رند، پیمان حق را نشکنند، زبان بزشت
 گوئی مظهر نور باز نکنند و گل ولای قلوب آگنده و آرزو خود کامی
 خویش را در شاهراه زندگانی بی گناهان نریزند به جهنمی از آتش

حسد وشعله ای سوزنده ترازاخگر نقض عهد الهی در تمام
 کائنات موجود نیست •

" ترانی مضطرب الفؤاد ومنسجم الدّموع ومضطرب القلب
 من خشية سطوة قهرک کآنی الحوت المتبلبل علی التراب و—
 الطیر الواقع فی مخالاب العقاب خوفا من غضبک یا واضع العهد و
 الميثاق " •

پایان

فهرست

صفحه		
۱	— تابش انوار الهی بر عالم انسانی	۱
۱۰	— تحری حقیقت شان هر انسانی است	۲
۱۷	— لزوم پیروی از نظام الهی	۳
	— تاثیر قوه جاذبه در منظومه شمسی نمونه‌ای از	۴
۲۴	توجه بمرکز منصوص	
	— عدم توجه به عهد و میثاق الهی موجب تفریق	۵
۳۳	و تشتت ادیان بوده	
۳۹	— حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و میثاق الهی	۶
	— معنی حقیقی جمیع القاب و بیانات نازل از قلم	۷
۴۶	اعلی عبدالبهاء است	
۶۳	— هدف و مقصد عالی هر یک از ادیان سلف	۸
۱۰۳	— حفظ وصیانت جامعه از ناقضین و بیوفایان	۹
۱۱۵	— مقاله جناب هوشمند فتح اعظم درباره طرد روحانی	۱۰
	— قیام حضرت عصن ممتاز ولی عزیز امرالله بعبودیت	۱۱
۱۲۲	و خدمت امر مبارک	
	— وفاداری بی نظیر احوای شرق و غرب بعد از صعود	۱۲
۱۲۹	آنحضرت	
۱۴۴	— تانفسی اظهار ثبوت میکند تعرض نکنید	۱۳
۱۵۴	— پایان گفتار	۱۴